



تقدیم به ولی نعمتمن
حضرت امام
علی بن موسی الرضا
(علیه السلام)

آشنایی با

زبان ترکی خراسانی

تألیف

جلال قلیزاده مزرجی

ناشر

دامینه

سروشناسه: قلیزاده مزرعی، جلال، ۱۳۵۴ -

عنوان و نام پدیدآور: آشنایی با زبان ترکی خراسانی / تألیف جلال قلیزاده مزرعی

مشخصات نشر: مشهد: دامینه، واسع، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ص: ۳۲۸

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۸۰۵-۹۱-۱

وضعیت فهرست‌نويسي: فپا

يادداشت: کتابنامه

موضوع: زبان ترکی خراسانی

رده‌بندی کنگره: PL۱۲۷ ۱۳۹۰ آ۵

رده‌بندی دیوبی: ۴۹۴

شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۴۴۳۱۸

انتشارات واسع

انتشارات دامینه

تلفن: ۸۸۳۸۸۸۵ تلفن همراه: ۰۹۱۵۱۱۰۱۹۶۲ نمبر: ۸۸۳۸۸۸۶

مشهد مقدس - بلوار وکیل آباد - وکیل آباد - ارشاد ۱ - پلاک ۲۵

آشنایی با زبان ترکی خراسانی

نویسنده: جلال قلیزاده مزرعی

ویراستار: نورالدین حسین سنابادی عزیز

حروفچین: اعظم قوی و مریم نوریان گلیان

صفحه‌آرا: اعظم قوی

ناشر: دامینه

لیتوگرافی: سارنگ

چاپ: چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی

نوبت چاپ: اول/ ۱۳۹۰

شماره‌گان: ۱۰۰ جلد/ وزیری

قیمت: ۷۰/۰۰۰ ریال

حق چاپ محفوظ است

Email: Qolizadehmezerji@yahoo.com

فهرست مطالب

سخنی چند با خوانندگان پیرامون چگونگی تألیف کتاب	۱۱
مقدمه	۱۵
روش بخش بندی موجود در این کتاب	۱۷
راهنمای آوانگاری حروف لاتین (به ترتیب الفبای لاتین)	۱۹
نشانه ها و علائم اختصاری به کار رفته در متن کتاب	۲۱
بخش اول: کلیاتی در ارتباط با زبان و نوشتار	۲۳
فصل اول: مقوله‌ای در ارتباط با زبان گفتاری	۲۵
نکاتی مهم در باب این مقوله	۲۸
فصل دوم: نکاتی در ارتباط با رسم الخط زبان ترکی	۳۱
فصل سوم: الفبای کتوئی زبان ترکی در ایران	۳۷
صوتها	۴۰
صوت‌های ۹ گانه زبان ترکی	۴۱
بخش دوم: مختصری از پیشینه زبان ترکی	۴۳
فصل اول: زبان ترکی - در گستره جهان	۴۵
فصل دوم: ترکی خراسانی	۵۵
بخش سوم: نکات مهم دستوری	۶۷
فصل اول: قانون هماهنگی اصوات	۶۹
فصل دوم: ضمایر	۷۵
الف) ضمیر فاعلی	۷۷
ب) ضمیر مفعولی	۷۷
۱. ضمیر مفعولی با حرف اضافه را:	۷۷
۲. ضمیر مفعولی با حرف اضافه به:	۷۸

۶ / آشنایی با زبان ترکی خراسانی

۳. ضمیر مفعولی با حرف اضافه از:	۷۸
۴. ضمیر مفعولی با حرف اضافه در:	۷۸
ج) ضمیر ملکی.....	۷۹
۱. ضمیر ملکی متصل:	۷۹
۲. ضمیر ملکی منفصل:	۸۰
د) ضمیر اشاره.....	۸۰
۱. ضمیر اشاره فاعلی.	۸۰
۲. ضمیر اشاره مفعولی.....	۸۰
۳. ضمایر اشاره با حرف اضافه از:	۸۱
۴. ضمایر اشاره با حرف اضافه به:	۸۱
۴. ضمایر اشاره با حرف اضافه در:	۸۱
فصل سوم: اقسام فعل به اعتبار زمان	۸۳
الف) ماضی (گذشته).....	۸۵
۱. ماضی ساده (مطلق):	۸۵
۲. ماضی استمراری	۸۶
۳. ماضی نقلی	۸۸
۴. ماضی بعید.....	۸۹
۵. ماضی استمرار شایانی.....	۹۱
۶. ماضی استمرار مصدری	۹۲
ب) مضارع (حال).....	۹۴
۱. مضارع اخباری	۹۴
۲. مضارع التزامی	۹۵
۳. مضارع مستمر (در حال جریان).....	۹۶
۴. مضارع اخباری مصدری	۹۷
ج) مستقبل (آینده).....	۹۹
فصل چهارم: اقسام فعل به اعتبار فاعل	۱۰۱
۱. فعل معلوم	۱۰۳
۲. فعل مجھول	۱۰۳
فصل پنجم: اقسام فعل به اعتبار مفعول.....	۱۰۱
۱. فعل لازم	۱۰۷

فهرست مطالب / ۷

۱۰۷	۲. فعل متعددی
۱۰۹	فصل ششم: طریقه منفی کردن در زبان ترکی
۱۱۱	۱. افعال بدون ضمیر
۱۱۲	۲. افعال دارای ضمیر
۱۱۵	فصل هفتم: فعل در وجه شرطی
۱۲۱	فصل هشتم: فعل در وجه امری
۱۲۵	فصل نهم: فعل سبی (اجباری، واداری)
۱۳۱	فصل دهم: وجه توانایی افعال
۱۳۴	۱. صرف یک نمونه فعل ماضی ساده توانی
۱۳۴	۲. صرف یک نمونه فعل ماضی نقلی توانی
۱۳۴	۳. صرف یک نمونه فعل مضارع استمراری توانی
۱۳۵	۴. صرف یک نمونه فعل مضارع اخباری توانی
۱۳۵	۵. صرف یک نمونه فعل مضارع التزامی توانی
۱۳۵	۶. صرف یک نمونه فعل مستقبل توانی
۱۳۶	۷. صرف یک نمونه فعل شرطی توانی در زمان حال
۱۳۶	۸. صرف یک نمونه فعل وجه شرطی توانی در زمان گذشته
۱۳۷	فصل یازدهم: افعال بی قاعده
۱۳۹	۱. صرف فعل بی قاعده در مفهوم: استیدن (است)
۱۳۹	الف) در زمان حال (مضارع)
۱۴۰	ب) در زمان گذشته (ماضی)
۱۴۱	۱. صرف فعل بی قاعده در مفهوم: هستن؛ وجود داشتن
۱۴۱	الف) در زمان حال (مضارع)
۱۴۲	ب) در زمان گذشته (ماضی)
۱۴۳	فصل دوازدهم: مصدر
۱۴۷	فصل سیزدهم: پسوند
۱۴۹	الف) پسوندهای اسم ساز اسمی
۱۴۹	۱. پسوند: آری/ اری (Ārī / Arī)
۱۵۰	۲. پسوند: آق/ اک (Āq / Ak)
۱۵۰	۳. پسوند: آلاق/ الک (Ālāq / Alak)
۱۵۰	۴. پسوند: ایز/ اوز (Īz / Üz)

۸ / آشنایی با زبان ترکی خراسانی

- ۱۵۱ ۵. پسوند: ایل / اول (İl / Ul)
۱۵۱ ۶. پسوند: این / اون (In / Un)
Cak / Çak / Ciq / Çiq / Cāq ۷. پسوند: جک / چک / جیق / چیق / جاق / چاق ()
۱۵۲ ۸. پسوند: چی / چو (Çı / Çu)
۱۵۳ ۹. پسوند: چین (Çin)
۱۵۳ ۱۰. پسوند: داش (Dāş)
۱۵۳ ۱۱. پسوند: راق (Rāq)
۱۵۳ ۱۲. پسوند: ساق / سک (sāq/sak)
۱۵۴ ۱۳. پسوند: سیز / سوز (Siz / Suz)
۱۵۴ ۱۴. پسوند: کی (K1)
۱۵۵ ۱۵. پسوند: لار / لر (Lär / Lar)
۱۵۵ ۱۶. پسوند: گیل / گول (Gil / Gul)
۱۵۵ ۱۷. پسوند: لاق / لک (Lāq / Lak)
۱۵۶ ۱۸. پسوند: لی / لو (L1 / Lu)
۱۵۷ ۱۹. پسوند: چیلیق (Çılıq)
۱۵۷ ۲۰. پسوند: لیق / لوق (Lıq / Luq)
۱۵۹ ۲۱. پسوند: من / مان (Man / Mān)
ب) پسوندهای اسم ساز فعلی
۱۵۹ ۱. پسوند: آ / آ (Ā / A)
۱۵۹ ۲. پسوند: آر / ار (Ār / Ar)
۱۶۰ ۳. پسوند: آق / اک (Āq / Ak)
۱۶۱ ۴. پسوند: آقان (Āqān)
۱۶۱ ۵. پسوند: آر / ار (Ār / Ar)
۱۶۱ ۶. پسوند: آن / ان (Ān / An)
۱۶۲ ۷. پسوند: ایت / اوت / اود (İt / Ut / Ud)
۱۶۲ ۸. پسوند: ایز / اوز (İz / Uz)
۱۶۳ ۹. پسوند: ایش / اوش (İş / Uş)
۱۶۳ ۱۰. پسوند: ای / او (İ / U)
۱۶۴ ۱۱. پسوند: ایق / اوق / اوک (İq / Uq / Uk)

۹ / فهرست مطالب

۱۶۵	۱۲. پسوند: ایلی / اولو (İlî / Ulu)
۱۶۵	۱۳. پسوند: ایم / اوم (İm / Um)
۱۶۶	۱۴. پسوند: این / اوں / آن (İn / Un / Ān)
۱۶۶	۱۵. پسوند: قا / قه / گه (Qâ / Qa / Ga)
۱۶۶	۱۶. پسوند: چی / چو (Çı / Çu)
۱۶۷	۱۷. پسوند: میش / موش (Mış / Muş)
۱۶۷	۱۸. پسوند: گن (Gan)
۱۶۸	۱۹. پسوند: ما / مه (Mā / Ma)
۱۶۸	۲۰. پسوند: ماق (Māq)
۱۷۱	فصل چهاردهم: صفت
۱۷۳	الف) اقسام صفت از حیث ساختاری
۱۷۳	۱. صفت ساده
۱۷۴	۲. صفت مرکب (پیوندی)
۱۷۴	ب) اقسام صفت از لحاظ مقایسه
۱۷۴	۱. صفت مطلق (عادی)
۱۷۵	۲. صفت تفضیلی (برتر)
۱۷۵	۳. صفت عالی (برترین)
۱۷۷	فصل پانزدهم: ادات
۱۷۹	۱. ادات تشییه
۱۷۹	۲. ادات سبب و مقصود
۱۸۰	۳. ادات استثناء
۱۸۰	۴. ادات زمان و مکان
۱۸۱	۵. ادات استفهام (سؤالی)
۱۸۲	۶. ادات تصدیق و نفي
۱۸۲	۷. ادات دقت
۱۸۳	۸. ادات مقایسه
۱۸۳	۹. ادات شرط
۱۸۵	بخش چهارم: واژگان
۱۸۷	فصل اول: گزیده‌ای از مهمترین لغات رایج در زبان ترکی خراسانی
۲۲۹	فصل دوم: اعداد ترتیبی

۱۰ / آشنایی با زبان ترکی خراسانی

فصل سوم: گزیده‌ای از لغات زبان ترکی ۲۳۵
بخش پنجم: مصادر ۲۵۱
بخش ششم: ضرب المثل ها ۳۱۷
منابع و کتابنامه ۳۲۷

سخنی چند با خوانندگان پیرامون چگونگی تأليف کتاب

شکر و سپاس بى نهايت خداوند متعال و ائمه معصومین علیهم السلام را که به
بنده توفيق عنایت فرمودند تا با نگارش اين کتاب گامى هر چند کوچك در راستاي
شناساندن گوشه اي از زيان و ادبيات تركى خراساني بردارم.

از زحمات و دلسوزيهای پدر و مادر گرامى ام صميمانه تشکر مى کنم که زبان
ترکى را در آغوش پرمه ر و محبت آنها فراگرفتم.

از زحمات همسر گرامى ام خانم مریم نوریان که مشوق اصلی بنده در جهت
نگارش اين کتاب بوده و در کثار فرزندانم محمد مهدی و فاطمه، با فراهم آوردن
شرایط مساعد مرا موفق به تأليف اين کتاب نمودند صميمانه تشکر مى کنم.

باتوجه به ترك زبان بودن اين جانب و علاقه زياد به اين زبان، از همان دوران
جوانی به ويژه در هنگام تحصيل در رشته کارشناسي کتابداري دانشگاه علامه
طباطبائي تهران طی سالهای ۱۳۷۴ - ۱۳۷۸ که باعث توفيق آشنايي و يادگيري کامل
زبان تركي آذري و مقدار زيادي هم تركي استانبولي در ميان دوستان ترك زبان
آذري ام شد همواره نزد خود به بررسی و مطابقت بين لهجه هاي اين زبان
مي پرداختم و بيش از پيش متوجه اختلاف اندک بين لهجه هاي زبان تركى که
بيشتر در نوع تلفظ لغات - همانند زبان فارسي - است شدم؛ به هرجهت فقدان
[كتابي جامع و درعين حال ساده پيرامون زبان تركى خراساني](#) مرا برآن داشت تابه

تألیف این مجموعه پردازم، هر چند می دام که این کتاب خالی از نقص و کاستی نیست با این همه خوشحالم که توانستم درپاسداشت این زبان گام بردارم.

نخستین جرقه و تصمیم جدی درجهت تألیف این مجموعه به سال ۱۳۸۱ باز می گردد ولی فقدان منابع پیرامون زبان ترکی خراسانی مرا با مشکلات عدیده ای مواجه ساخت، به نحوی که در این راستا فقط با اطلاعات و دانسته های شخصی و محاوره ای رویه رو بودم، به هر جهت شروع به تحریر دانسته ها و اطلاعات خود و تحقیقات میدانی دراین زمینه نمودم و باتوجه به آشنایی کامل با زبان ترکی آذری که به عنوان زبان ترکی پایه و اصیل درایران مطرح است شروع به مطالعه کتابهایی متعدد دراین زمینه نموده و توانستم نوعی خط مشی از کتابهای مطالعه شده را درنظر بگیرم تا درعین رعایت نگارش آن ازنظر کتابت و دستوری، به صورت ساده و روان نگاشته شود.

دراین زمینه، ضمن نوشتمنامه ای به استاد زبان شناس ترک جناب آقای دکتر جواد هیأت که صاحب کتابهای معتبر و بین المللی درزمینه تاریخ، زبان و ادبیات ترکی و کتابهای دیگری در زمینه پژوهشی می باشد از ایشان خواستم تا مرا دراین مورد راهنمایی کنندوایشان نیز با دادن جواب نامه و ارائه راهنمایی مفید مرا به این کار تشویق نمودند که درهمینجا از ایشان تشکر می نمایم.

پس از مدتی با توجه به مشکلات و مشغله های زندگی از مرتب نمودن مطالب نوشته شده به طور کلی باز ماندم به نحوی که دیگر حوصله و فرصتی جهت این کار برایم باقی نماند تا این که با یاری و تشویقهای مداوم همسر دلسوزم، مصمم شدم کار را تا حصول نتیجه دنبال نمایم و در همینجا مجدداً از ایشان کمال تشکر را دارم.

سخنی چند با خوانندگان پیرامون چگونگی تألیف کتاب / ۱۳

در هر صورت نوشتن نسخه دست نویس این کتاب در کنار کار و امور زندگی حدود پنج سال زمان برد (۱۳۸۶-۱۳۸۲) و پس از آن تصمیم گرفتم که تایپ این مجموعه را نیز با کمک همسرم انجام دهم (۱۳۸۹-۱۳۸۷).

از جناب آقای نورالدین حسین سنابادی عزیز که زحمات ویراستاری و پیگیری چاپ کتاب را عهدهدار شدند، تشکر فراوان می‌نمایم.

از زحمات خانم اعظم قوی که صفحه‌آرایی و برطرف نمودن اشکالات تایپی کتاب را عهده دار شدند، تشکر فراوان می‌نمایم.

از نویسنندگان محترم کتابهای مورد استناد در فهرست منابع که از مطالعه آنها بهره مند شده ام، تشکر می‌نمایم.

در پایان اذعان می‌دارم که این اثر از دیدگاه اساتید زبان دارای نواقص و کاستیهایی می‌باشد، امید است که صاحب نظران و خوانندگان محترم خطاهای و کمبودهای این کتاب را به دیده خرده ننگرند و نقطه نظرات و نکات مفید خود را از این جانب در ارائه چاپهای بعد و همچنین پژوهش‌های کامل تر پیرامون تاریخ، زبان و ادبیات ترکی خراسانی دریغ نفرمایند.

Email: Qolizadehmezerji@yahoo.com

جلال قلیزاده مزرجی

۱۳۹۰

مقدمه

با توجه به این که زبان ترکی در ایران زبان میلیونها نفر از مردم کشور است کمبود منابع مکتوب و جامع خصوصاً به زبان ترکی مرسوم در شمال و مرکز خراسان باعث شده است تا علاقه مندان به یادگیری این زبان با مشکلاتی چند رویه رو شوند. از جمله مهمترین مشکلاتی که بنده در حین تألیف این کتاب با آن مواجه بودم به شرح زیر می‌باشد:

۱) فقدان منابع دستورمند و مکتوب به زبان ترکی خراسانی؛ با توجه به پراکندگی جمعیتی ترکها در این منطقه که اغلب با مردمان فارس و کرد در کنار هم زندگی می‌کنند و نبود منابع رسمی و رسانه‌ای در ارتباط با آموزش یکسان این زبان، باعث شده است تا کتب دستوری و آموزشی جهت یادگیری این لهجه از زبان ترکی موجود نباشد.

۲) تنوع لهجه‌ها در زبان ترکی خراسانی، تدوین کتابی جامع و کامل و یا واحد که در برگیرنده کلیه لهجه‌ها باشد پژوهش و بررسی بسیار دقیقی را می‌طلبد. به همین علت با توجه به آشنایی کامل بنده به زبان ترکی موجود در شیروان و قوچان، تدوین این اثر بر همین اساس صورت گرفته است، با این حال اختلاف لهجه در زبان ترکی خراسانی بسیار ناچیز است و کلیه لهجه‌ها برای همگان قابل درک است و خط

۱۶ / آشنایی با زبان ترکی خراسانی

مشی موجود در تدوین این کتاب هم به صورتی است که مطالعه و یادگیری آن برای همگان میسر باشد.

(۳) اساس نگارش در این کتاب برپایه زبان گفتاری ترکی خراسانی تدوین شده است و هدف از آن نیز پاسداشت این لهجه از زبان ترکی به همان صورت که تلفظ می‌شود است تا به صورت مکتوب به یادگار بماند.

روش بخش بندی موجود در این کتاب

کتابی که پیش رو دارید در شش بخش بیست و پنج فصلی، مطالب را به صورت مفید و سلسله وار جهت آشنایی و یادگیری به خواننده ارائه می دهد: پس از مقدمه و سایر مطالب جنبی، در بخش اول، خلاصه ای پیرامون زبان گفتاری و نوشتاری، تاریخ رسم الخط زبان ترکی و الفبای کنونی زبان ترکی در ایران در سه فصل آورده شده است.

در بخش دوم، درفصل اول آن مطالبی مفید پیرامون تاریخ زبان ترکی و به طور کل محل سکونت آنها درجهان و درفصل دوم آن نیز پیرامون ترکان خراسان و محل سکونت آنها و زبان ترکی خراسانی مطالب مفیدی ارائه شده است.

در بخش سوم، گزیده‌ای از مهمترین نکات دستوری که در زمینه یادگیری هر زبانی می باشد به آنها آشنایی داشت، در پانزده فصل اشاره وسیعی شده است. ارائه مطالب دستوری به صورت روان و ساده بوده تا از هر گونه اطباب دستوری جلوگیری شود.

در بخش چهارم، مهمترین واژگان (لغات) زبان ترکی خراسانی درسه فصل مجزا با ترتیب الفبایی آورده شده است. لازم به ذکر است حدود ۱۱۰۰ لغت به غیر از افعال و جملات موجود در بخش‌های دیگر، در این بخش گنجانده شده است.

۱۸ / آشنایی با زبان ترکی خراسانی

در بخش پنجم، مهمترین افعال زبان ترکی خراسانی (به صورت مصدر اصلی به همراه مشتقات آنها) با ترتیب الفبایی و ذکر معانی کامل آنها به زبان فارسی آورده شده است که در این زمینه به ۸۷۰ مصدر اصلی همراه با مشتقات آنها اشاره شده است.

در بخش ششم کتاب، جهت آشنایی خوانندگان محترم گزیده‌ای از ضرب المثلهای ترکی خراسانی آورده شده است.

راهنمای آوانگاری حروف لاتین (به ترتیب الفبایی لاتین) (۱۹ /)

راهنمای آوانگاری حروف لاتین (به ترتیب الفبایی لاتین)*

لاتین		فارسی	لاتین		فارسی
بزرگ	کوچک		بزرگ	کوچک	
Ā	ā	آ	M	m	م
A	a	ا	N	n	ن
B	b	ب	O	o	اُ
C	c	ج	Ö	ö	اُو
Ç	ç	چ	P	p	پ
D	d	د	Q	q	ق
E	e	ا	R	r	ر
F	f	ف	S	s	س، ث، ص
Ğ	ğ	غ	Ş	ş	ش
G	g	گ	T	t	ت، ط
H	h	ه	U	u	او
İ	i	ای[کشیده]	Ü	ü	او
I	ı	ای[کوتاه، صدایی بین ای و ا]	V	v	واو
J	j	ژ	Y	y	ی
K	k	ک	X	x	خ
L	l	ل	Z	z	ز، ذ، ظ، ض

* فونتیک نگاری در این کتاب برگرفته از مطالعه چند اثر دراین زمینه از کتابهای زبان ترکی آذری و استانبولی می باشد و نهایتاً براساس فونتیک نگاری پیشنهادی و مورد تأیید در کتاب: سیوی در تاریخ زبان و لهجه های ترکی تألیف: آقای دکتر جواد هیئت؛ البته با تغییری بسیار جزیی پیرامون بعضی از حروف مانند Ā و A؛ صورت گرفته است.

نشانه ها و علائم اختصاری به کار رفته در متن کتاب

مصدر معمولی	(مص)
مصدر مجهول	(مص.م)
مصدر سببی، واداری	(مص.س)
تلفظ های دیگر لغت	(...)
توضیحات تکمیلی و اضافی	(عبارت‌های با فوزت ایتالیک)
شماره گذاری جهت تفکیک مفاهیم مختلف	...,۴،۳،۲،۱
و - یا	/
نگاه کنید به...	[...←]

بُحث اول

کمیٰ

در ارتساط بازبان و نوشتار

فصل اول

مقوله اي در ارتباط با زبان گفتاري (محاوره)
با زبان نوشتاري (كتابت)

همان طور که پیداست پایه های زبان نوشتاری در هر زبانی بر مبنای زبان گفتاری آن بنا شده است و البته در هر زبان بین گفتار و نوشتار آن تفاوت هایی وجود دارد که این تفاوتها در سه زمینه صرف، نحو و لغات مشهود است.

در زمینه صرف، همان طور که می دانیم اغلب کلمات یا واژه ها در زبان گفتاری به جهت راحت تلفظ شدن و بسته به مناطق مورد تکلم آن، تغییر فرم می دهند، مثال: خانه = خونه، خنه؛ می روم = می رم، موروم؛ برویم = بروم، ... در زمینه نحو نیز، ساختار جملات در زبان گفتاری کوتاه و خلاصه و خارج از قوانین دستوری می باشد و یا به عبارت دیگر عناصر یک جمله در زبان گفتاری در جایگاه معین خود قرار نمی گیرند و به صورت محاوره ای بیان می شوند.

در زمینه لغات (واژگان) هم باید گفت که زبان گفتاری و نوشتاری هر زبانی در عین این که واحد هستند ولی کلماتی هم وجود دارند که به عنوان مثال فقط در زبان گفتاری و یا در زبان نوشتاری کاربرد دارند؛ به عنوان مثال اغلب کلمات علمی، سیاسی، فنی و... بیشتر در حوزه نوشتاری کاربرد دارند و کمتر در زبان گفتاری رایج می باشند و همین طور بالعکس، کلماتی نیز هستند که فقط در حوزه زبان گفتاری (محاوره) کاربرد دارند و در حوزه زبان نوشتاری (کتابت) به نگارش در نمی آیند.

نکاتی مهم در باب این مقوله

۱. زبان گفتاری در عین این که ضامن بقای ادبیات شفاهی یک ملت می‌باشد با این حال زبان نوشتاری (کتابت) سبب پیشرفت و حلقه اتصال مابین گویش‌های گفتاری (لهجه‌ها) یک زبان است. به عنوان مثال با توجه به وجود لهجه‌های مختلف زبان فارسی (نظیر: مشهدی، تهرانی، یزدی، رشتی، سبزواری و...) وجود زبان نوشتاری واحد، باعث شده تا همه این لهجه‌ها به صورت یک مجموعه واحد از زبان درآیند و همگی گروه‌ها (لهجه‌ها) در هنگام تقابل باهم بر اساس زبان نوشتاری تدوین یافته صحبت می‌کنند که این مسئله در مورد زبان ترکی در ایران با توجه به رسمی نبودن و فقدان زبان نوشتاری واحد، جهت لهجه‌های موجود از این زبان (آذری، قشقایی، خراسانی، ترکمنی و...) حلقه اتصال و یا به عبارتی زبان کتابت واحد موجود نباشد و زبان ترکی در هر منطقه بر مبنای لهجه‌های خاص خود تکلم شود و نهایتاً سبب گشته تا هر کدام از مناطق ترک نشین، زبان ترکی را طبق لهجه خود بیاموزند. فقدان زبان کتابت واحد، در ک و تفهیم هر گوییش از این زبان را برای سایر گویشها در هنگام تقابل با هم‌دیگر مشکل ساخته است و چنانچه در زبان فارسی هم هر کدام از مناطق (لهجه‌ها) با بقیه مناطق طبق لهجه خاص خود صحبت کنند مشکل تفهیم و تفاهم ایجاد می‌شود، ولی با نگرش به وجود زبان رسمی واحد، همه فارس زبانها با هم بر مبنای زبان رسمی و یا نزدیک به آن تکلم می‌کنند.
۲. پایداری و اعتلای هر زبان به حوزه نوشتاری و کتابت آن وابسته است و این مسئله در مورد زبان ترکی ایرانی سبب شده تا در عین حال که هم خانواده و هم ریشه باقیه اقوام ترک در سایر کشورهای ترک زبان نظیر: جمهوری آذربایجان، ترکیه، قزاقستان، قرقیزستان، ازبکستان، ترکمنستان و... است به مرور از قافله اعتلا و پیشرفت علمی روز فاصله بگیرد که خود این امر سبب شده است تا خصوصاً در قرن اخیر کلیه لغات علمی، فنی و ... در زبان ترکی ایران به همان صورت فارسی، عربی و

فصل اول: مقوله‌ای در ارتباط با زبان گفتاری ... / ۲۹

انگلیسی به کار بردشود. مهمترین دلیلی که زبان ترکی دیگر کشورها برای اغلب ترکان ایران به دشواری و یا بادقت بیشتری قابل فهم است جدای از تفاوت لهجه‌ها و آشنا نبودن اغلب ترکان ایران به زبان نوشتاری ترکی؛ وجود لغات جدید ساخته شده جهت اصطلاحات روز علمی، فنی، سیاسی و ... به زبان ترکی است که درنzed اکثر ترکان ایران غریب و نامفهوم است.

۳. آشکار است که آموزش زبان گفتاری درخانه و زبان نوشتاری در مدرسه می باشد و همان طور که متذکر شدیم، گفتار و نوشتار دو مقوله متفاوت ولی در عین حال وابسته به هم هستند. ادبیات مکتوب و نوشتاری هیچ زبانی را به صورت صحیح نمی توان بدون آموزش رسمی (مدرسه ای) آموخت و با توجه به این مسئله، اکثر ترکهای ایران در خواندن کتابهای ترکی یا نگارش آن به دلیل این که فاقد آموزش رسمی مدرسه ای هستند، دچار مشکل می باشند که این مسئله برای سایر زبانهای اقلیت ایران نظیر زبان کردی و ... نیز وجود دارد. حکایت این مقوله درست به منزله فارس زبان بیسواندی است که به راحتی می تواند فارسی را صحبت کند ولی قادر به نگارش و مطالعه کتب فارسی نیست و نهایتاً می توان اذعان داشت که اکثر ترکان ایرانی در نگارش و مطالعه آسان متون ترکی تقریباً دچار مشکل هستند. از این رو هر زبانی را در حوزه نوشتاری، یا باید در مدرسه آموخت و یا این که با تلاش شخصی نسبت به آموختن آن اقدام کرد و اغلب افرادی که در ایران می توانند به راحتی کتابهای ترکی را مطالعه کنند و قادر به نگارش صحیح آن هستند از راه دوم یعنی تلاش شخصی وارد شده اند و به این زبان از حوزه نوشتاری (کتابت) مسلط شده اند.

۴) مهمترین مشکل در نگارش هر زبانی - به هر خطی - فقدان نظم و قانون ثبیت شده استاندارد جهت نگارش آن زبان است. قوانین ثابت نگارشی سبب می شود تا هر زبانی برپایه آن استانداردها نگاشته شود، به عنوان مثال با توجه به رسمی

نگاشته شدن کلمه ای مثل ظاهر، دیگر هیچ شخصی نمی تواند جهت آموزش آن را به صورتهای دیگر بنویسد: ظاهر = زاهر، زاهر، ذاهر، ضاهر.... بنابراین با توجه به فقدان کتب آموزشی و دستوری یکسان در کلیه مناطق ترک زبان و آشنا نبودن همگان به رسم الخط دقیق ترکی، باعث شده است تاتعدهای از علاقه مندان به نگارش و یا مطالعه کتابهای ترکی دچار مشکل و سردرگمی شوند که همه این عوامل از رسمی نبودن هر زبانی و عدم تدریس و آموزش فراگیر آن ناشی می شود. هرچند در این زمینه از سوی محققین وزبانشناسان ترکی آذری در ایران تلاش‌های سودمند، بسیار فراوان و قابل تقدیری صورت گرفته است ولی برای سایر مناطق ترک زبان نظیر خراسان، به علت پراکندگی جغرافیایی آنها تلاشی صورت نگرفته است.

فصل دوم

نکاتی پیرامون رسم الخط زبان ترکی

مزید اطلاع به عرض می رساند که خط(الفبای) زبان ترکی در قرون قدیم (تا ظهور دین اسلام) دو خط گئگ تورک و خط اویغوری بوده است که این خطوط به ترتیب خط رسمی و مشترک تمامی ترکها را تشکیل می داده است که بعد از ظهور دین اسلام به تدریج الفبای عربی به صورت یک خط واحد بین اکثر مسلمانان مورد استفاده قرار گرفت. این خط نوعی پیوند مشترک بین سه قوم بزرگ جهان اسلام (عرب، فارس و ترک) ایجاد کرده بود، ولی با شروع قرن بیستم به تدریج دریشتر کشورهای ترک زبان، خط لاتین و سیرلیک جایگزین خط عربی گردید. وجود الفبای عربی مشترک در تمام کشورهای مسلمان، باعث به وجود آمدن نوعی پیوند فرهنگی و کتابت مشترک شده بود به نحوی که همه مسلمانان با توجه به آشنایی به الفبای عربی، قادر به مطالعه بیشتر کتب یکدیگر بودند. ولی با تسلط تمدن غرب و جانشین شدن خط لاتین و سیرلیک به جای خط عربی در بسیاری از کشورهای مسلمان این پیوند گستته شد و باعث گردید تادست نسل جدید در این کشورها، از منابع تاریخی و دینی قدیم خود تا حدی کوتاه شد. بنابر این تمامی این کتب یا می باشد با خط لاتین بازنویسی شود و یا نسل جدید با تمدن نوشتاری قدیم خود که با الفبای عربی است بیگانه باشند. در هر صورت الفبای عربی برای تمام مسلمانان- به هرزبانی - خط، فرهنگ و تمدن مشترک آنهاست و نوعی پیوند فرهنگی و رسمی بین زبانهای مهم جهان اسلام یعنی عربی، فارسی و ترکی می باشد.

البته در این زمینه دلایل منطقی درجهت تغییر خط از عربی به لاتین در کشورهای ترک زبان خارج از ایران، استدلال شده است. از آن جمله می‌توان به امتیاز فونتیک بودن خط لاتین اشاره کرد زیرا این خط برای آموزش و نگارش زبان ترکی به دلیل این که داری مصوتهای بیشتری نسبت به فارسی و عربی است و به خوبی می‌تواند صفات‌های زبان ترکی را در هنگام نگارش و تلفظ نمایش دهد، اشاره نمود؟

۱. خط عربی یک خط غیر فونتیک است بدین معنی که صدای موجود در هر کلمه را نمی‌توان در خط نمایش داد و در صورت عدم اعراب گذاری، کلمات به صورتهای مختلفی تلفظ شده و این خود باعث چند گانگی تلفظ خصوصاً برای مبتدیان و علاقه مندان به فراگیری آن می‌شود.

به عنوان مثال لغتی همچون «کرم» را در نظر بگیریم که در صورت عدم اعراب گذاری می‌توان آن را به صورتهای زیر تلفظ کرد: ۱. کَرم۲. کِرم۳. کِرم؛ اما در نگارش این گونه کلمات با الفبای لاتین، هر کلمه به صورت تلفظ مربوط به خود نگاشته می‌شود: Karam.Kerm.kerem.korom

۲. با توجه به غیر فونتیک بودن خط عربی، مصوتها در الفبای عربی در هنگام نگارش ظاهر نمی‌شود؛ به عنوان مثال، در زبان ترکی ما چهار نوع تلفظ مختلف از حرف «او» داریم که همگی آنها در نگارش با الفبای عربی به یک صورت (بدون اعراب گذاری) نوشته می‌شود ولی در هنگام نگارش آن با الفبای لاتین برای هر کدام مدل جداگانه‌ای در نظر گرفته شده است و این گونه امتیازها در الفبای لاتین سبب پرهیز از اشتباهات تلفظی می‌شود:

۱. او (Ü): (ترکیبی بین ای و او)؛ مثال:

از زوم (züm) ۱: انگور (انگور) ۲: جدا کنم و پاره کنم...

اوج (Ü): سه

فصل دوم: نکاتی در ارتباط با رسم الخط زبان ترکی / ۳۵

۲. او(U): (کشیده) ؛ مثال:

اوچ U : پرواز کن، پر

قورو Qurru : خشک

۳. او(O): (ترکیبی از ع و ا) ؛ مثال:

سوز Söz : حرف، سخن

گوز Göz : چشم

۴. او(O): (کوتاه) ؛ مثال:

قوی Qoy : بگذار

قوز Qoz : گرد

این گونه دلایل و موارد دیگر باعث شده است تا در دیگر کشورهای ترک زبان از دیرباز، تغییر الفبا از عربی به لاتین ضروری شود وهم اکنون در مناطق خارج از ایران، زبان ترکی با الفبای لاتین - با اندکی تغییرات - نگاشته می‌شود. در مورد کتابهای ترکی چاپ شده در ایران، با توجه به آشنایی کامل همگان به رسم الخط عربی و فرهنگ و تمدن غنی برگرفته از این خط؛ هر مؤلف جهت راحت خوانده شدن لغات - خصوصاً برای مبتدیان - صورتهای مختلفی از آوانگاری را پیشنهاد می‌کند: اعراب گذاری، آوانگاری با حروف لاتین؛ در همین راستا در این کتاب با هدف آشنایی، یادگیری، مطالعه سریع و بهتر؛ در برابر هر کلمه یا جمله ترکی، فونتیک نگاری لاتین آن لحاظ شده است که این فونتیک نگاری با اندکی تغییرات در بعضی از حروف نظیر \bar{A} و A، مطابق با قوانین خط لاتین ترکی آذری و حتی استانبولی می‌باشد.

فصل سوم

پیرامون الفبای کنونی زبان ترکی در ایران

الfabای امروزین زبان ترکی در ایران، همچون زبان فارسی، برگرفته از fabای عربی می‌باشد. این fabا در عین این که خط و پیوند فرهنگی مشترک میان سه قوم بزرگ دنیا اسلام (عرب، فارس و ترک) از زمان ظهور دین شریف اسلام تا قرن اخیر بوده است و میراث و یادگار فرهنگ و تمدن مشترک می‌باشد، با توجه به دلایل مندرج در فصل قبل، برای نگارش زبان ترکی دارای نواقصی هم می‌باشد که در این زمینه در فصل قبل توضیحاتی داده شده است؛ به هر حال تعداد حروف زبان ترکی همچون فارسی با رسم الخط عربی شامل ۳۲ حرف می‌باشد که به ترتیب عبارتند از:

آ، الف، ب، پ، ت، ث، ج، چ، ح، خ، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ک، گ، ل، م، ن، و، ه، ی.

نکات مورد توجه در این زمینه:

۱. در مورد حرف «ژ» ذکر این نکته الزامیست که زبان ترکی فاقد حرف «ژ» است و هیچ کلمه‌ای در زبان ترکی دارای حرف «ژ» نمی‌باشد و لغات دارای حرف «ژ» لغات دخیل از فارسی و لاتین هستند.

تبصره:

الف) در زبان گفتاری بعضاً کلماتی نظیر آج آج: گرسنه؛ در هنگام تلفظ به صورت "آز" هم تلفظ می شوند که از قاعده بالا مستثنی هستند.

ب) کلمات دخیل از زبانهای دیگر که دارای حرف «ژ» هستند در بعضی از مناطق در زبان گفتاری تبدیل به «ج» شده است، مثال:
ژاپن = جاپن؛ ژاکت = جاکت

۲. حرف «ق» در نزد بسیاری از اقوام ترک، در زبان گفتاری به صورت «گ» تلفظ می شود.

نکته: جهت اطلاع، حرف «ق» در زبان ترکی استانبولی (ترکیه) به صورت K نوشته می شود.

۳. حروف مخصوص زبان عربی نظیر: ث، ذ، ص، ض، ط، ظ، ع و... فقط در کلمات دخیل از زبان عربی کاربرد دارند و لغات ترکی با این حروف نگاشته نمی شوند.

مصوتها

همان طور که می دانیم زبان عربی و فارسی دارای ۶ مصوت بلند و کوتاه (آ، او، ای، آ، ا، ا^۱) برای تلفظ حروف می باشند، اما در زبان ترکی افرون براین ۶ مصوت؛ ۳ مصوت دیگر نیز وجود دارد که مخصوص زبان ترکی است و تلفظ آنها برای غیر ترکان در آغاز تا حدودی دشوار می باشد.

مصوتهای ۹ گانه زبان ترکی

مصوتهای مختص زبان ترکی		مصوتهای مشترک زبان فارسی، عربی، ترکی			
او (Ö): (صدای ترکیبی ازع و اً)	۷	(A)	۴	(Ā)	۱
او (Ü): (صدای ترکیبی بین ای و او)	۸	(E)	۵	(U)	۲
ای (İ): (صدای بین ای و اً)	۹	(O)	۶	(İ)	۳

و در اینجاست که یکی از مشکلات بزرگ نگارش زبان ترکی با خط عربی نمایان می‌شود؛ بدین معنی که خط عربی یک خط غیر فونتیک است و نمایش صدایها(مصوتهای) در کلمات امکان پذیر نمی‌باشد و در صورت عدم اعراب گذاری می‌توان کلمات را به صورتهای مختلفی خواند. در اینجا تنها سابقه ذهنی و یادگیری قبلی خواننده است که حکم می‌کند چه باید بخواند یا چه نخواند. حال با توجه به این که خط عربی برای نمایش مصوتهای ۶ گانه خود نیز در عربی و فارسی با مشکل مواجه است چطور می‌توان مصوتهای ۹ گانه زبان ترکی را با این خط نشان داد؟ برخلاف آن در الفبای لاتین همان طور که در فصل قبل نیز به تفصیل بدان اشاره شد، مصوتهای نیز مثل حروف صامت قابل نمایش هستند و باعث مطالعه و یادگیری آسان تری خصوصاً جهت زبان ترکی می‌شوند.

نمونه مثالهایی جهت مصوتهای ۹ گانه زبان ترکی با هر دو خط:

۳	۲	۱	۹ گانه زبان ترکی	۶			
فارسی	ترکی	فارسی	ترکی	فارسی			
باز،...	آچیق Āçıq	کلید	آچار Āçar	بخربگیر Al	(Ā)-۱	۱	
مذکور	ارکک Erkak	یا	گل Gal	دست	(A)-۲	۲	
صیح زود	Erta	جاری(زن برادرشوهر)	الثی Elti	ایل، طایفه	(E)-۳	۳	
از صافی بگذران	Suz	پرواز کن	اوج Uç	نمک	دوز Duz	(U)-۴	۴

۴۲ / آشنایی با زبان ترکی خراسانی

۳ فارسی	۲ ترکی	۱ فارسی	۱ ترکی	مصوتهای ۹ گانه زبان ترکی	۶-۹
پُررو	اوزلو Üzlü	سه	Üç اوچ	درست، صحیح	دوز Düz
دست، بازو	Qol قول	باش	Ol اول	(ده) اون On	(O) او (O)
حرف، سخن	Söz سوْز	بمیر	Öl اول	چشم	گُوز Göz
کار، شغل	İş ایش	ابریشم	İpak ایپاک	سگ	ایت ایت (İ)
در	قپی Qāpi	نامزد	آدالخی Ādāxlı	ضخیم	قالین Qālin

این گونه موارد و بسیاری از این نمونه ها، هرچند با الفبای عربی به یک صورت نوشته می شوند ولی در تلفظ و معنی تفاوت دارند، که درنتیجه نگارش و مطالعه زبان ترکی با الفبای لاتین در مجموع راحت تر و بهتر است. به هرجهت با توجه به آشنایی ترکان ایران با رسم الخط عربی و تمدن و فرهنگ شکل گرفته با این خط در ایران، الفبای عربی در زبان ترکی ایرانی به صورت یک اصل جدا نشدنی درآمده و می بایست سعی شود تا اشتباهات وایهامت تلفظی به هر طریقی (اعراب گذاری و یا فونتیک نگاری) به حداقل برسد.

بخش دوم

محصری

از پیشنهاد زبان ترکی

فصل اول

زبان ترکی - در گستره جهان -

زبان ترکی از نظر منشاء جزو گروه زبانهای اورال - آلتایی و یا به بیان صحیح تر «آلتایی» می‌باشد و به مجموعه زبانهایی اطلاق می‌شود که مردمان آنها، از منطقه مابین کوههای اورال- آلتایی برخاسته و در طول تاریخ به مناطق دیگر مهاجرت کرده‌اند. خود کلمه آلتایی لغتی ترکی به معنای آلتین داغلاری (کوههای طلایی) است و گروه زبانهای آلتایی شامل: زبان ترکی، مغولی، تونقوز، کره‌ای و ژاپنی می‌باشد. این گروه از زبانها از نظر دستوری التصاقی و پسوندی می‌باشند، بدین صورت که در این زبانها با افزودن پسوندهای مختلف به واژه‌ها، کلمات گوناگون با معانی معین به وجود می‌آیند، بدون این که اصل و ریشه کلمات تغییر یابند. در این گروه از زبانها برخلاف گروه زبانهای هند و اروپایی، ریشه کلمه ثابت است و در موقع صرف تغییری نمی‌کند. از مهمترین دلایل تفاوت‌های زبانهای آلتایی با زبانهای هند و اروپایی می‌توان به صورت خلاصه به موارد زیر اشاره نمود:

۱) ساختار دستوری و ترتیبی عناصر جمله، ۲) ویژگی التصاقی و پسوندی بودن این زبان، ۳) وجود قانون هماهنگی اصوات (در فصلهای بعد راجع به این موارد توضیحاتی داده شده است).

زبان ترکی از لحاظ قاعده و گرامر از باقاعده ترین زبانهای دنیا و از جهت تعداد افعال و سایر نکات زبان شناسی از غنی ترین زبانهای می‌باشد.

به طور کلی مراحل تاریخ زبان ترکی به شرح زیر می‌باشد:

۱. دوران آلتایی: دوران شکل گیری، که در این دوران طبق تحقیقات به عمل آمده، زبان ترکی با زبان مغولی زبان مشترکی را تشکیل می‌داده و تفاوت چندانی نداشته‌اند. به عقیده زبان شناسان معروفی همچون جرارد کلوزن انگلیسی لغات مشترک در این دو زبان، لغاتی هستند که از زبان ترکی وارد زبان مغولی شده‌اند.

۲. دوران پرو تورک: زبان ترکی موجود در دوران قبل از میلاد.

۳. دوران ترکی اولیه: شامل زبان ترکی موجود از قرن اول میلادی تا قرن پنجم میلادی (تا تأسیس دولت گوگنگ تورک در مغولستان).

۴. دوران ترکی قدیم: زبان ترکی موجود از قرن ششم میلادی تا اول قرن دهم میلادی (شامل دوران حکومتی گوگنگ تورک‌ها و دولت اویغورها).

۵. دوران ترکی میانه: زبان ترکی موجود از قرن دهم میلادی تا اول قرن شانزدهم میلادی؛ شامل ترکی مشترک مناطق آسیای میانه و شرقی با منطقه غربی است.

در این دوره زمانی، حکومتهاي مهمی توسط ترکان نظير: قره خانیان، غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، تیموریان (گورکانیان) و... به وجود آمده است.

۶. دوران ترکی جدید: از قرن شانزدهم میلادی شروع و ادامه دارد و شامل تقسیم بندیهای جدید صورت گرفته در زبان ترکی، براساس لهجه‌ها و مناطق مختلفی که زبان ترکی در آنجا صحبت می‌شود، می‌باشد.

در این دوره نیز حکومتهاي مهمی توسط ترکان نظير: افشاریان، صفویان، عثمانیان و... تا اواسط قرن بیستم میلادی به وجود آمده است.

در حال حاضر با توجه به گستردگی جغرافیایی مناطق ترک زبان که به طور متوجه از غرب کشور چین (ترکستان شرقی یا سین‌کیانگ) شروع و کشورهایی

فصل اول: زبان ترکی - در گستره جهان - / ۴۹

نظیر: جنوب روسیه، قسمتی از مغولستان و کشورهای قزاقستان، قرقیزستان، ترکمنستان، ازبکستان، ایران، کشور آذربایجان، ترکیه، قبرس و به صورت پراکنده در دیگر کشورهای آسیا نظیر: سوریه و عراق و حتی کشورهای اروپایی همچون: یونان، آلبانی، بلغارستان و آلمان؛ تفاوت‌های سطحی و ناچیزی با توجه به شرایط جغرافیایی و تاریخی و همجواری با دیگر زبانها برای این زبان در این کشورها به وجود آمده که تا کنون هم تقسیم بندیهای زیادی بر مبنای مختلف صورت گرفته است. بنابراین جهت آشنایی خوانندگان؛ به عنوان مثال زبان ترکی طبق نظر پروفسور فرهاد زینالوف - استاد زبان شناس ترک در کشور آذربایجان - به گروههای منطقه‌ای زیر تقسیم می‌شود:

۱. گروه اوغوز: شامل زبان ترکی موجود در ملل: ترکیه، کشور آذربایجان، ایران، ترکمنی، قاقاووز و تاتارهای کریمه.
۲. گروه قبچاق: شامل زبان ترکی موجود در ملل: قزاق، قرقیز، قارا قالپاق، آلتایی و نوچای.
۳. گروه بلغار: شامل زبان ترکی موجود در ملل: تاتار، قازان، باشقورد، قارا چای، بالکار، قوموق و کارائیم.
۴. گروه قارلوق، اویغور: شامل زبان ترکی موجود در ملل: ازبک، ینی اویغور، ساری اویغور و سالار.
۵. گروه اویغور، اوغوز: شامل زبان ترکی موجود در ملل: تورا، قارا قاش، خاکاس، شور، بارابین و کویه ریک.
۶. چوواش.
۷. یاقوت.

در زیر، توضیحاتی مختصر، مفید و نیز مناطق مهم ترک نشین با توجه به این تقسیم بندی ارائه می‌شود:

۱. گروه اوغوز: مهمترین گروه ترک می‌باشد که از میان این گروه

امپراطوریهای مهم و عظیمی نظیر: سلجوقیان و عثمانیان به وجود آمدند که نقش بسیار مهمی در تاریخ اسلام و مناطق تحت امر خود ایفاء نمودند؛ اوغوزها (غزها) اجداد ترکان آسیای صغیر، کشور آذربایجان و کشور ایران و ترکمنها را تشکیل می‌دهند و در حال حاضر نیز اکثر متکلمان به زبان ترکی از این گروه هستند که به مناطق و دسته‌های زیر تقسیم می‌شوند:

(الف) ترکی استانبولی (عثمانی): ترکان موجود در ترکیه، شبه جزیره بالکان، قبرس و ترک زبانهای کشورهای: یونان، یوگسلاوی، رومانی، بلغارستان، سوریه، عراق، مناطق جنوبی کریمه؛ ترکی استانبولی، زبان رسمی کشور ترکیه و قسمت شمالی کشور قبرس می‌باشد.

(ب) ترکی آذری: ترکان موجود در کشور آذربایجان، ایران: استانهای آذربایجان شرقی و غربی، اردبیل، زنجان، قزوین، همدان، قشقاییهای استان فارس، ترکان مهاجر در تهران و...؛ گروهی از ترکان کشور عراق؛ ترکان خراسان (در شاخه ترکی خراسانی ویژگیهای زبان ترکی از گروه شرقی: جغتایی، ازبکی، ترکمنی و ترکی گروه غربی: آذری و استانبولی مشاهده می‌شود که در فصل بعد به تفصیل راجع به آن توضیح داده شده است) ترکی آذری، زبان رسمی کشور آذربایجان می‌باشد.

(ج) ترکی ترکمنی: لهجه شرقی از گروه اوغوز می‌باشد و زبان رسمی کشور ترکمنستان و ترکمنهای ایران و قسمتی از ازبکستان می‌باشد.

(د) گاگاووز (قاقاووز): شامل ترکان کشورهای اوکراین، مولداوی، شرق رومانی و شمال شرق بلغارستان می‌باشد.

۲. گروه قبچاق: متکلمان به زبان ترکی از این گروه به تفکیک زیر می‌باشند:

فصل اول: زبان ترکی - در گستره جهان - / ۵۱

- الف) قاراقلپاچها: در مناطقی از ازبکستان، افغانستان و جمهوری سین کیانگ چین (ترکستان شرقی) سکونت دارند.
- ب) ترکی قرقیز: زبان رسمی کشور قرقیزستان است و همچنین در مناطقی از ازبکستان، قزاقستان، مغولستان و چین هم سکونت دارند.
- ج) ترکی قزاق: زبان رسمی کشور قزاقستان است و همچنین در مناطقی از ازبکستان، قرقیزستان و ترکمنستان هم سکونت دارند.
- د) ترکی آلتایی: زبان رسمی جمهوری خودمختار آلتای در کشور روسیه می باشد.
- ه) ترکی نوقای: زبان رسمی ایلات استاوروپول، قاراچای- چرکس می باشد و در مناطق هشترخان، کراسنودار و داغستان نیز سکونت دارند.
۳. گروه بلغار: متکلمان به زبان ترکی از این گروه به تفکیک زیر می باشند:
- الف) ترکی قازان: ترکان موجود در مناطق ولگا- اورال (تاتار، باشقیر، چوواش) می باشند و در جمهوریهای تاتارستان، باشقیرستان و چوواشستان زندگی می کنند و دارای زبان رسمی ترکی می باشند.
- ب) ترکی باشقیر: زبان رسمی جمهوری باشقیرستان است و در مناطقی از تاتارستان، ازبکستان، قزاقستان و روسیه هم سکونت دارند.
- ج) ترکی قاراچای- بالکار: زبان ترکی موجود این گروه از اختلاط طوایف (اوغوز، قبچاق، بلغار) به وجود آمده است و در ولایات خودمختار: قاراچای، چرکس، کابارد- بالکار، زندگی می کنند و دارای زبان رسمی ترکی می باشند.
- د) ترکی قوموق: در جمهوری خودمختار داغستان زندگی می کنند و از اختلاط گروههای (قبچاق، اوغوز) به وجود آمده اند و دارای زبان رسمی ترکی می باشند.

د) ترکی کارائیم: این گروه از ترکان به صورت پراکنده در جمهوریهای لیتوانی، اوکراین و شهرهای: مسکو، لینینگراد، کریمه و پاره‌ای از مناطق لهستان زندگی می‌کنند و به علت دراقلیت بودن در این مناطق، فاقد زبان رسمی ترکی هستند.

۴. گروه قارلوق - اویغور: در ذکر خصوصیات تاریخی این گروه باید گفته شود، گروه اویغور متعدد ترین گروه از ترکان قدیم می‌باشند که با تأسیس دولت اویغور در زمان قدیم در تشکیل و تکامل فرهنگی آسیای میانه نقش مهمی داشته‌اند؛ این گروه از ترکان در همان دوران قدیم نیز دارای خط مخصوص «ترکی اویغوری» بوده اند که این خط تا مدت‌های زیادی در مناطق مختلف ترکستان آن زمان تا پایان قرن پانزدهم میلادی به عنوان خط رسمی ترکان مورد استفاده قرار می‌گرفته است و حتی خط رسمی در زمان حاکمیت مغولها نیز «اویغوری» بوده است. پس از آن از اوایل قرن شانزدهم به تدریج خط عربی و امروزه خط لاتین جایگزین الفبای عربی گردیده است.

متکلمان به زبان ترکی از این گروه به تفکیک در مناطق زیر می‌باشند:

الف) ترکی ازبکی: زبان رسمی کشور ازبکستان می‌باشد؛ زبان ترکی ازبکی جزء گروه ترکی شرقی (جغتایی) است و دارای ادبیات کهن در زمینه زبان و ادبیات ترکی می‌باشد؛ طوایفی از ترکان موجود در شمال خراسان از این گروه هستند.

ب) ترکی ساری اویغور: زبان ترکان ایالت قانسو (کانسو) در کشور چین می‌باشد که تحت تاثیر زبانهای مغولی و چینی قرار گرفته است؛ این شاخه از زبان ترکی جزء گروه شرقی (اویغوری) می‌باشد.

ج) ترکی یئنی (ینی) اویغور: این گروه از ترکان در منطقه ترکستان شرقی (سین کیانگ چین) و در قسمت هایی از ازبکستان، قزاقستان و ترکمنستان هم سکونت دارند و دارای زبان رسمی ترکی در جمهوری سین کیانگ چین می‌باشند.

فصل اول: زبان ترکی - در گستره جهان - / ۵۳

د) ترکی سالار: ترکان موجود در پاره‌ای از مناطق چین نظیر: سیونخوا،
ته این خای، قانسو (کانسو) می‌باشند؛ این شاخه از ترکان از اختلاط طوایف (اوغوز، قبچاق) به وجود آمده اند و لغات دخیل مغولی، چینی و عربی در آن زیاد
می‌باشد.

۵. گروه اوینور- اوغوز: این گروه از ترکان از اختلاط طوایف (اوینور،
اوغوز) به وجود آمده اند و شامل دسته‌های زیر می‌باشند:

الف) ترکی تعوا: ترکان جمهوری خودمختار تعوا واقع در شمال غربی کشور
مغولستان به این گروه تعلق دارند و دارای زبان رسمی ترکی می‌باشند؛ عده‌ای از
این شاخه نیز درایالت کراسنیوارسک و کشور مغولستان زندگی می‌کنند.

ب) ترکی توفا (قاراقاش): در ناحیه ایرکوتسک سوروی سابق زندگی
می‌کنند و از نظر شاخه‌ای جزء گروه ترکی تعوا محسوب می‌شوند و در ناحیه
 محل سکونت خود، به علت اقلیت بودن فاقد زبان رسمی هستند.

ج) ترکی خاکاس: ترکان ولایت خودمختار خاکاس به این تعلق دارند و
دارای زبان رسمی ترکی می‌باشند.

د) ترکی شور: این گروه از ترکان درایالت کمروف در ناحیه دمیرچی لر
داغی (کوه آهنگران) زندگی می‌کنند و دارای زبان رسمی ترکی می‌باشند.

ه) ترکی بارایین: این گروه از ترکان در منطقه بارایین مابین رودهای ایرتیش و
اوام زندگی می‌کنند.

و) ترکی چولیم (کویه ریک): این گروه از ترکان در حوزه رود چولیم
و ولایت تومسک روسیه) زندگی می‌کنند و با طوایف شور و خاکاس دریک گروه
لهجه‌ای قرار دارند.

۶. چوواش: از قدیمی ترین اقوام ترک می‌باشند و در جمهوری چوواشستان
که در جنوب منطقه اورال- ولگا قرار دارد زندگی می‌کنند و دارای زبان رسمی

ترکی می‌باشند؛ عده‌ای از آنها نیز در مناطق تاتارستان، باشقوردستان و روسیه زندگی می‌کنند.

۷. یاقوت: این گروه از ترکان در جمهوری یاقوتستان واقع در شمال شرق سیبری زندگی می‌کنند و دارای زبان رسمی ترکی می‌باشند و هم‌اکنون جزء کشور روسیه می‌باشند.

نکته: در حال حاضر بدون درنظر گرفتن زبان ترکان ملل چوواش و یاقوت، هرچند به دلیل این که از قدیم الایام از سایر ملت‌های ترک جدا بوده اند و زبان ترکی آنها از لحاظ گفتاری با بقیه گروه‌ها تفاوت زیادی پیدا کرده است، ولی تقسیم بندهی زبانی بقیه گروه‌های ترک، با تأمل و دقیقت برای همگی ترکان قابل فهم می‌باشد.
پس در پایان این مبحث، نتیجه می‌گیریم که در حال حاضر زبان ترکی در کل، شامل ۲۸ گروه زبانی است که از بین اینها ۲۰ گروه دارای خط و کتابت رسمی در ممالک خود هستند که به طور خلاصه عبارتند از:

- ۱- ترکی ترکیه
- ۲- ترکی آذری (کشور آذربایجان و ایران)
- ۳- ترکمنی
- ۴- تاتارهای کریمه
- ۵- قاقاووز
- ۶- قارا چای
- ۷- بالکار
- ۸- قوموق (داغستان)
- ۹- نوچای
- ۱۰- قازان
- ۱۱- باشقورد
- ۱۲- قزاق (قزاقستان)
- ۱۳- قرقیز (قرقیزستان)
- ۱۴- ازبک (ازبکستان)
- ۱۵- قارا قالپاق
- ۱۶- ینی اویغور
- ۱۷- ساری اویغور
- ۱۸- آلتایی (قالموق)
- ۱۹- خاکاس (ترکان ینی سئی)
- ۲۰- تووا
- ۲۱- شور
- ۲۲- چولیم
- (کویه ریک)
- ۲۳- بارایین
- ۲۴- سالار
- ۲۵- توفا (قارا قاش)
- ۲۶- کارائیم
- ۲۷- چوواش
- ۲۸- یاقوت^۱

۱. برای توضیحات بیشتر و کاملتر در این زمینه ر.ک به: سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی / تالیف: دکتر جواد هیئت

فصل دوم

ترکی خراسانی

ترکی خراسانی زبان نزدیک به پانصد هزار نفر خراسانی است که غالباً در شمال استان خراسان، ناحیه مرزی کشور ترکمنستان و قسمتی از نواحی مرکزی خراسان سکونت دارند. در گذشته این گروه زبانی جزء شاخه ترکمنی محسوب می‌شده است ولی با تحقیقاتی که در چهل سال اخیر (۱۹۶۸-۱۹۷۳ میلادی) از سوی گروه ترک شناسی دانشگاه گوتینگن آلمان به سرپرستی پروفسور گرها رد دورفر به عمل آمده است ترکی خراسانی به عنوان یک لهجه مستقل از شاخه گروه زبانی اوغوز پذیرفته شده است. مهمترین مناطق ترک نشین در خراسان عبارتند از: بجنورد، شیروان، فاروج، قوچان، درگز، کلات، اسفراین، سبزوار، نیشابور، سرولات، جوین، جفتای، نقاب، ... و ترکان مهاجر در مشهد (خراسانی، آذری).

طبق تحقیقات پروفسور دورفر بیشتر ترکان خراسان از نسل **گروه اوغوز** (دوره حکومتی امپراتوری سلجوقیان) می‌باشند. اگرچه ورود و مهاجرت ترکان به خراسان از زمان حکومت ترک زبان غزنویان شروع و تا پایان حکومت ترک زبان صفویان ادامه داشته است. ولی بیشتر آنها در زمان حکومت ترک زبان سلجوقیان وارد این منطقه شده اند و با توجه به این که منطقه خراسان قدیم، دروازه ورود اقوام و گروههای ترک به این منطقه و سایر مناطق بوده است در حال حاضر ترکان موجود در مناطق مختلف خراسان، از بازماندگان گروههای ترک آن زمان می‌باشند. از این رو زبان ترکی در این منطقه با توجه به اختلاط گروههای ترک

نظیر: آذری، جغتایی، ازبکی، ترکمنی و... لهجه به خصوصی را در گروه ترکی اوغوز به وجود آورده است.

پروفسور دورفر زبان ترکی از گروه اوغوز را به ۴ دسته زیر تقسیم می کند:

گروه زبانی ترکی اوغوز:

اوغوز غربی: ۱) ترکی استانبولی (عثمانی) ۲) ترکی آذری

اوغوز شرقی: ۳) ترکمنی ۴) ترکی خراسانی

ایشان زبان ترکی خراسانی را درست به منزله پل و رابطی میان زبان ترکی موجود در ترکیه و آذربایجان با ترکمنی می داند، ولی در مجموع ترکی خراسانی به ترکی آذری و ترکیه نزدیک تر است تا به ترکمنی؛ به طوری که ترکان خراسان با اندکی دقت می توانند زبان ترکی آذری و استانبولی را به راحتی آموخته و متوجه شوند.

طبق نظر پروفسور دورفر ترکی خراسانی به ۳ لهجه منطقه ای تقسیم می شود:

۱. لهجه غربی: بجنورد و روستاهای تابع؛ جوین، جغتای، نقاب و...

۲. لهجه شرقی: شیروان، فاروح، قوچان، درگز، کلات و روستاهای تابع

۳. لهجه جنوبی: نیشابور، سرولات و روستاهای تابع

با وجود این تقسیم بندی تفاوت بسیار کمی در بین گوییشهای موجود در این منطقه وجود دارد و از سه گروه مذکور، لهجه شرقی به علت روان و ساده بودن تلفظ لغات و با توجه به تعداد زیاد متكلّمان آن، حالت فراگیر دارد.

در مبحث افعال به زمانهای مختلف دستوری نیز زبان ترکی خراسانی به ۲

گروه متمایز تقسیم شده است:

۱. گروه اول: مخصوص مناطق غربی و جنوبی است (صرف افعال در این

گروه شبیه ترکی آذری می باشد).

فصل دوم: ترکی خراسانی / ۵۹

۲. گروه دوم: مخصوص مناطق شرقی است (صرف افعال تا حدودی شبیه ترکمنی می‌باشد).

به جهت روشن ترشدن این مبحث، صرف یک نمونه فعل در زبان ترکی خراسانی طبق مناطق مذکور و مقایسه آن با ترکی آذری و اختلاف بسیار اندک بین آنها - که بیشتر در نوع تلفظ پسوندهاست - آورده شده است.

صرف فعل ایچماق **İçmāq** : نوشیدن - در چند زمان مختلف -

ماضی (گذشته)

فارسی	ترکی آذری	سبزوار...	جنورد	شیروان، قوچان، درگز...
نوشیدم	ایچدیم	ایچدیم	ایچدیم	İçdim
نوشیدی	ایچدین	ایچدئنگ İçdeng	ایچدینگ İçding	İçdin
نوشید	ایچدی	ایچدی	ایچدی	İçdi
نوشیدیم	ایچدیق	ایچدیگ İçdik	ایچدیگ İçdik	ایچدیک / ایچدیق
نوشیدید	ایچدیز	ایچدئنگر İçdengz	ایچدینگر İçdingz	İçdiz
نوشیدند	ایچدیلر İçdilar	ایچدیلن	ایچدیلن	İçdilan

ضارع (حال)

فارسی	ترکی آذری	سبزوار...	جنورد	شیروان، قوچان، درگز...
می‌نوشم	İçiram	ایچیرم İçiram	ایچیرم İçiyam	ایچمان İçaman
می‌نوشی	ایچیسن İçisan	ایچیری İçiray	ایچینگ İçiyang	ایچسان İçasan

۶۰ / آشنایی با زبان ترکی خراسانی

فارسی	ترکی آذربایجانی	سبزوار...	جنورد	شیروان، قوچان، درگز...
می نوشد	İçir	ایچیر	İçi	ایچدی
می نوشیم	İçiyiq	ایچیق	İçiyiq	ایچیبیز (ایچمیز)
می نوشید	İçisiz	ایچیسیز	İçiringz	ایچسیز
می نوشتند	İçirlər	ایچیرلر	İçilan	ایچدیلان

ماضی نقلی

فارسی	ترکی آذربایجانی	سبزوار...	جنورد	شیروان، قوچان، درگز...
نوشیده ام	İçmişam	ایچیب دیرم	İciddıram	ایچیب بن
نوشیده ای	İçmişayn	ایچیب میشین / ایچیب سن	İçibdirang	ایچیب سن
نوشیده است	İçmişdi	ایچیب دیرنگ / ایچیب دی	İçiddı	ایچیب دی
نوشیده ایم	İçmişiq	ایچیب دیرک	İciddıray	ایچیب بیز
نوشیده اید	İçmişayz	ایچیب دیرنگس	İçiddırangz	ایچیب سیز
نوشیده اند	İçibdilar / İçmişdilar	ایچیب دیلن / ایچیب دیلر	İçiddilan	ایچیب دیلن

فصل دوم: ترکی خراسانی / ۶۱

آینده (مستقبل)

فارسی	ترکی آذری	سبزوار...	بجنورد	شیروان، قوچان، درگز...
خواهم نوشید	ایچجاغام İçacāğām	ایچم İççam	ایچرم İçaram	ایچر من İçarman
خواهی نوشید	ایچجاغسان İçacāğsān	ایچین İççayn	ایچرنگ İçarang	ایچرسن İçarsan
خواهد نوشید	ایچجادلی İçacāğdī	ایچی İçay	ایچر İçar	ایچر İçar
خواهیم نوشید	ایچجاجیق İçacāğıq	ایچیگ İççayg	ایچری İçaray	ایچربیز İçarbiz
خواهید نوشید	ایچجاغسیز İçacāğsiz	ایچیس İççays	ایچرنگز İçarangz	ایچرسیز İçarsiz
خواهند نوشید	ایچجاجالار İçacāğlār	ایچلن İçallan	ایچرلن İçarlan	ایچرلن = ایچلن İçarlan

ماضی بعید

فارسی	ترکی آذری	سبزوار...	بجنورد	شیروان، قوچان، درگز...
نوشیده بودم	ایچمیشدیم İçmişdīm	ایچیب دیردیم İçibdirdīm	ایچودوم İçodum	ایچودوم İçodum
نوشیده بودی	ایچمیشدین İçmişdīn	ایچیب دیردین İçibdirdīn	ایچودئنگ İçoding	ایچودین İçodin
نوشیده بود	ایچمیشدى İçmişdī	ایچیب دیردى İçibdirdī	ایچودى İçodı	ایچودى İçodı
نوشیده بودیم	ایچمیشدیق İçmişdīq	ایچیب دیردیک İçibdirdīk	ایچودیمیز İçodimiz	ایچودیک İçodik
نوشیده بودید	ایچمیشدیز İçmişdīz	ایچیب دیردیز İçibdirdīz	ایچودئنگز İçodingz	ایچودیز İçodız

۶۲ / آشنایی با زبان ترکی خراسانی

فارسی	ترکی آذربایجانی	سبزوار...	جنورد	شیروان، قوچان، درگز...
نوشیده بودند	ایچمیش دیلر İçmişdilar	ایچیب دیردیلن İçibdirdilan	ایچودیلن İçodilan	ایچودیلن İçodilan

نکته ۱) بالفرودن پسوند منفی «م» بعد از بن اصلی فعل (ایچ / ç) کلیه افعال مذکور به حالت منفی تبدیل می‌شود.

نکته ۲) نمونه‌های بالا فقط جهت آشنایی خوانندگان محترم پیرامون اختلاف بسیار اندک تلفظ افعال در مناطق مختلف ترک زبان آورده شده است که این اختلاف هم بیشتر در نوع تلفظ ضمایر پسوندی افزوده شده به بن فعل می‌باشد.
در پایان این مبحث نمونه‌هایی از تفاوتها و ویژگیهای لهجه‌ای تلفظ لغات در زبان ترکی خراسانی آورده می‌شود:

۱) کاربرد مصوتهای بلند همانند ترکی قدیم و ترکمنی در مناطقی همچون در گز هنوز باقی مانده است ولی در دیگر مناطق کاربردی ندارد، مثل:

باش : Bāş : سر

قآن : Qān : خون

یاغ : Yāğ : روغن

۲) در بعضی از مناطق «ک» در آخر کلمات به صورت «ئی» تلفظ می‌شود، مثال:

چؤرک = Çörak : نان

الک = Alak : غربال، الک

کورک = Kurak : کتف

اورک (ایرک) = اورئی (ایری) = Ürak (İrak) : دل

۳) قانون هماهنگی اصوات در بعضی از مناطق (لهجه جنوبی) تحت تأثیر فارسی، اندکی رو به کاهش است.

فصل دوم: ترکی خراسانی / ۶۳

۴) لغاتی که حرف آخر آنها به «ق-غ» ختم می‌شود بعضاً به صورت «خ» هم تلفظ می‌شوند، مثال:

قولاچ = Qulāq : گوش

۵) نشانه مصدری «ماق» در افعال مصدری در بعضی از مناطق به صورت «ماخ» یا ماغ» تلفظ می‌شود، مثال:

گتماق = Getmāq : رفتن

آلماق = Ālmāq : خریدن، گرفتن، کسب کردن

۶) حرف «واو» در اول بعضی از کلمات دربیشتر مناطق تبدیل به «ب» شده است، مثال:

وئرماق = Bermāq : دادن

وار = Bār : هست، وجود دارد

۷) علامت جمع «لار/ لر» در هنگام صرف افعال درسوم شخص جمع تبدیل به «لان/ لن» شده است:

آلدیلار = Āldılār : خریدند، گرفتند

ووردولار = Vurdulār : زدند

گتدیلر = Getdılār : رفند

ووروپ دولار = Vurubdulār : زده اند

۸) در بعضی از مناطق «ای» در هجای دوم لغات تبدیل به «او» شده است، مثال:

آغیر = Āğır : سنگین

آچیق = Āçıq : باز، مفتوح

۹) در بعضی از مناطق «او» در هجای دوم کلمات تبدیل به «ای» شده است، مثال:

سوت = Sıt : سیت (نوشیدنی)

گون Gun = گین Gın : ۱) روز ۲) خورشید، آفتاب

کول Kul = کیل Kil : خاکستر

۱۰) در بعضی از مناطق هجای «او» اول کلمات تبدیل به «ای» شده است، مثال:

یومورتا Yumurtā = یمیرتا Yimirtā : تخم مرغ

۱۱) حرف «ز» در آخر افعال منفی سوم شخص مضارع (حال) و همچنین

در آخر بعضی از کلمات به صورت «س» تلفظ می شود، مثال:

گلمز Galmaz = گلمس Galmas : نمی آید

گتمز Getmaz = گتمس Getmas : نمی رود

آلماز Ālmāz = آلماس Ālmās : نمی خرد، نمی گیرد

قویماز Qoymāz = قویماس Qoymās : نمی گذارد

اوز Üz = اویس Üs : صد

سکگیز Sekgiz = سکگیس Sekgıs : هشت

۱۲) در بعضی از مناطق «د» در اول کلمات به صورت «ت» تلفظ می شود، مثال:

داش Dāş = تاش Tāş : سنگ

دوز Duz = تویز Tuz : نمک

دولو Dolu = تولو Tolu : تگرگ

۱۳) حرف "ب" در اول بعضی از کلمات تبدیل به «م» شده است، مثال:

بونو Bunu = مونو Munu : این را

بونا Bunā = مونا Munā : به این

بئن Beyn = مئین Meyn : مغز

۱۴) حرف «چ» در آخر افعال امر مفرد که به این حرف ختم می شوند به

صورت «ش» هم تلفظ می شود، مثال:

آچ Āç = آش Aş : باز کن، بگشا

فصل دوم: ترکی خراسانی / ۶۵

قاج = قاش Qāç : فرار کن، بگریز

۱۵) در بعضی از مناطق حرف «گ» در وسط کلمات هنگام تلفظ تبدیل به «ی» می‌شود، مثال:

ایگنه Igna = اینه Ina : سوزن

دگماق = دیماق Deymāq : ضربه خوردن، به چیزی خوردن

دگیرمان = دیرمان Deirmān : آسیاب

دؤگماق = دؤیماق Döymāq : کوییدن

۱۶) «ر» در پسوند جمع «لار/لر» در هنگام صحبت، در کلماتی که به این حرف ختم می‌شوند حذف شده و یا با تخفیف تلفظ می‌شود. ولی در سایر مواقع و در هنگام پیوستن به کلمات دیگر، به صورت کامل تلفظ می‌شود، مثال:

کیشی لر = کیشی ل Kişilar : مردها

آلمالار = Ālmälär : سیبها

آلمالاری یو = Ālmälärí Yu : سیبها را بشوی.

۱۷) پسوند «دان/دان: از» در هنگام اتصال به لغاتی که آخر آنها به حروف: م، ن؛ ختم می‌شوند به صورت «نن/نان» تلفظ می‌شود و در سایر حروف ختم شده در لغات به همان صورت اصلی تلفظ می‌شود، مثال:

مندن = منن Mannan : ازمن

سندن = ستنن Sandan : از تو

اون دان = Ondān : ازاو

قوچان دان = قوچان نان Qoçānnān : از قوچان

۱۸) پسوند «بیز» در اول شخص جمع افعال در زمان مضارع اخباری و همچنین در بعضی از لغات جمع تبدیل به «میز» می‌شود، مثال:

گلَبیز = گلَمیز Galabiz : می آییم

آلابیز =Alāmiz : می خریم، می گیریم
 اؤی بیز (اوی بیز) =Öy biz(Öv miz) (اؤ میز)
 خانه مان

ال بیز =Al miz : دست مان
 ۱۹) در مناطقی نظیر حکم آباد، جغتای و ... هجای اؤ (Ö) در وسط لغات تبدیل به کسره (E) و هجای او (Ü) در وسط لغات تبدیل به ای (İ) شده است، مثال:

چؤل =Çöl : بیابان، صحراء
 چورک =Çerak : نان
 دوز =Düz : راست، صحیح
 ۲۰) « ن غنه » موجود در کلمات ترکی قدیم هنوز هم در بعضی از مناطق به همان صورت اصیل کاربرد دارد، مثال:

يونگ =Yung / یون Yun : پشم
 مینگ =Ming / مین Min : هزار
 ینگی (ینتگی) =Yengi / ینی (ینی) Yeni : جدید، نو، تازه
 ۲۱) در بعضی از مناطق حرف « د » در وسط کلمات هنگام تلفظ حذف می شود، مثال:

گلديلن =Galalan : می آیند Galadilan
 آلمادو =آلما آ =Ālmādu : نخرید، نگرفت
 اودون =Odun (1) او دین (2) اوون Odın : هیزم
 ۲۲) در بعضی از مناطق پسوند جمع « ایق / اوق » در اول شخص جمع افعال در زمان ماضی ساده به صورت " ایک (ایگ) " تلفظ می شود، مثال:

گلديق =Galdıq : آمدیم Galdık
 گتدیق =Getdıq : رفیم Getdik
 آلدیق =Āldıq : خریدیم، گرفیم Aldık
 ووردوق =Vurdıq : زدیم Vurdık

بخش سوم

نگات محمد سوری

فصل اول

قانون هماهنگی اصوات

یکی از ویژگیها و زیباییهای گروه زبانهای آلتایی خصوصاً زبان ترکی که آن را از سایر زبانها متمایز ساخته است وجود قانون هماهنگی اصوات در این زبان است

که توضیح آن به شرح زیر می‌باشد:

این قانون شامل دو قاعده به شرح زیر می‌باشد:

۱) قاعده هم آوازی زبانی:

یعنی این که همه اصوات یک واژه از لحاظ بلندی و کوتاهی صوت تابع مصوت اولین خواهد بود که به تفکیک زیر توضیح داده می‌شود:

الف) اگر هجای (بخش) اول واژه دارای مصوت بلند باشد همه آواهای تا آخر

بلند خواهد بود؛ مثال:

آل Āl : بخ، بگیر - آلامان Ālāmān : می خرم - آلارام Ālārām : می خرم -
آلاسان Ālāsān : می خرد - آلساین Ālsāyin : اگر بخ - آلار Ālār : می خرد و ...

ب) اگر هجای اول واژه دارای مصوت کوتاه باشد همه آواهای بعدی آن

کلمه نیز کوتاه خواهد بود، مثال:

گل Gal : بیا - گلمن Galaman : می آیم - گلرم Galaran : می آیم - گلسن
Galsayn : می آیی - گلسین Galasan : اگر بیایی - گلر Galar : می آید و ...

بادقت نمونه بالا را مدنظر بگیرید، همان طور که می بینید همه پسوندها و آواهای بعد از هجای اول تابع آوای اولیه هستند (مان / من - سان / سن - ساین / سین -

آر/ آر - ایر/ اور - دی/ دو و ...) و پسوندهای دیگر که در فصول بعد با نمونه مثالهای مربوطه آشنا خواهید شد:

(چی/ چو- سو/ سی- آر/ ار/ اور- آن/ آن- ایز/ اویش/ اوش- سیز/ سوز- این/ اون- لار/ لر- آری/ آری- میش/ موش- ای/ او- دیر/ دور- لاما/ لمه- دا/ د- سا/ س- را/ ر- ما/ م- لان/ لن- ...)

و یا به عنوان مثال لغت: قره/ قارا Qara/Qārā : سیاه، را در نظر بگیریم که به هر دو صورت یعنی هم هجای بلند و هم هجای کوتاه تلفظ می‌شود و بدین ترتیب هجاهای افزوده شده به این کلمه عیناً تابع هجای اولیه خواهد بود:

با هجای بلند=قارا Qārā : سیاه؛ قارالار Qārlār : سیاهها؛ قاراسان Qārāsān : سیاه هستی و ...

با هجای کوتاه=قره Qara : سیاه؛ قره لر Qaralar : سیاهها؛ قره سن Qarasan : سیاه هستی و ...
۲) قاعده هم آوایی لبی: یعنی هماهنگی اصوات از لحاظ وضعیت لبها که به تفکیک شامل دو قسمت است:

الف) اگر هجای اول دارای صائت راست باشد همه اصوات بعدی آن واژه نیز راست خواهند بود؛ مثال:

قازان Qāzān (دیگ) - قارداش Qārdāş (برادر) - قارداش لار Qārdāşlār (برادرها) و ...

ب) اگر هجای اول کلمه دارای صدای گرد باشد آواهای بعدی به دو صورت خواهند بود:

۱/ ب): اگر هجا (بخش) دوم کلمه نیز گرد باشد همه آواهای بعدی گرد خواهند بود؛ مثال:

بخش سوم: نکات مهم دستوری / ۷۳

قوزو Quzu (بره) - قوزومو Quzumu (بره ام را) - قوزونو Quzunu (بره را) -
قوزوسونو Quzusunu (بره اش را)

۱/۲ ب): اگر هجای دوم کلمه دارای آوای باز باشد آواهای بعدی آن کلمه
تابع هجای دوم گردیده و باز خواهند شد؛ مثال:

گونش Gunaş (آفتاب، خورشید) - گونشده Gunaşda (درآفتاب)

البته ذکر این نکته نیز مهم است که قاعده هم آهنگی زبانی یک قاعده کلی است
و در مورد کلیه لغات شمول عام دارد ولیکن قاعده هم آوایی لبی در برخی از پسوندها
نفیر (پسوند مصدری: ماق- علامت جمع: لار) خصوصاً در افعال، از این قاعده پیروی
نمی‌شود.

آلماق Ālmāq : خریدن، گرفتن - گلماق Galmāq : آمدن - ورماق Vurmāq : زدن - گتماق Getmāq : رفتن

نکته: وجود قانون هماهنگی اصوات در زبان ترکی باعث می‌شود تا لغات
وارده از دیگر زبانها نیز هنگام تلفظ تابع این قانون شوند و تلفظ آنها شکل ترکی به
خود گرفته و تغییرشکل دهنده این قانون به نوبه خود آواهای کلمات دخیل از دیگر
زبانها را از لحاظ راست و گرد بودن تنظیم و یکدست می‌نماید، مثال:

هم آهنگی زبانی:

ساعت = ساعت؛ گوشواره = گوشوار؛ نوشابه = نوشابا؛ فایده = فایدا؛ آینه = آینا؛ خراب = خرب / خاراب و ...

هم آهنگی لبی:

کنجد = گونجود؛ لوطی = لوطو؛ قربان = قوربان؛ حسین = حوسین؛ نماز = نماز؛
بهار = بهار

نکته مهم: عدم آشنایی کامل به این قانون سبب می‌شود تا کلمات و افعال به
صورت یک دست تلفظ نشوند و هر فردی که می‌خواهد زبان غنی تر کی را به طور

کامل فراگیرد در اولین مرحله می بایست قانون هماهنگی اصوات را فراگیرد تا در تلفظ پسوند های مختلف کلمات دچار مشکل نشود.

مهمترین مشکل وعیب پاره ای از معتقدان نآشنا به این زبان که می گویند لغات زبان ترکی را می توان به هر صورتی تلفظ کرد و قانون مشخصی ندارد ! از ندانستن و رعایت نکردن قانون هماهنگی اصوات سرچشمہ می گیرد در صورتی که با رعایت کردن این قانون می توان کلیه کلمات و افعال زبان ترکی را به راحتی و طبق یک قانون معین صرف نمود.

نتکه دیگر این که تنوع لهجه و گوناگونی تلفظ هر لغت در کلیه زبانهای مهم که در مناطق مختلفی از نظر جغرافیایی پراکنده و گسترده می باشد حاکم است و این مسئله به عنوان مثال در زبانهایی نظیر: عربی، فارسی، ترکی، انگلیسی،... به وضوح قابل روئیت است.

فصل دوم

ضمایر

ضمیر کلمه‌ای است که به جای اسم به کار می‌رود و از تکرار آن در جمله جلوگیری می‌کند؛ مهمترین ضمایر عبارتند از:

الف) ضمیر فاعلی

فارسی	ترکی	زمان	فارسی	ترکی	زمان
ما	Biz	اول شخص جمع	من	Man	اول شخص مفرد
شما	Siz	دوم شخص جمع	تو	San	دوم شخص مفرد
ایشان، آنها همانها (نوعی اشاره به دور)	Oğlalar Şulalar	سوم شخص جمع	او، آن همان (نوعی اشاره به دور)	O Şu	سوم شخص مفرد

ب) ضمیر مفعولی

این ضمیر شامل تقسیم بندیهای زیر می‌باشد:

۱. ضمیر مفعولی با حرف اضافه را:

فارسی	ترکی	زمان	فارسی	ترکی	زمان
ما را	Bizi	اول شخص جمع	من را	Manı	اول شخص مفرد
شما را	Sizi	دوم شخص جمع	تو را	Sanı	دوم شخص مفرد
آنها را همانها را (نوعی اشاره به دور)	Olăru Şulăru	سوم شخص جمع	او را، آن را همان را (نوعی اشاره به دور)	Onu Şunu	سوم شخص مفرد

۲. ضمیر مفعولی با حرف اضافه به:

فارسی	ترکی	زمان	فارسی	ترکی	زمان
به ما	Biza بیزه	اول شخص جمع	به من	Mañña منه	اول شخص مفرد
به شما	Siza سیزه	دوم شخص جمع	به تو	Sana سنه	دوم شخص مفرد
به آنها به همانها (نوعی اشاره به دور)	Olārā او لارا Şuālrā شولا را	سوم شخص جمع	به او به همان (نوعی اشاره به دور)	Onā او نا Şunā شونا نا	سوم شخص مفرد

۳. ضمیر مفعولی با حرف اضافه از:

فارسی	ترکی	زمان	فارسی	ترکی	زمان
از ما	Bizdan بیزدن	اول شخص جمع	از من	Mandan مندان / متن	اول شخص مفرد
از شما	Sizdan سیزدن	دوم شخص جمع	از تو	Sandan سندان / سنن	دوم شخص مفرد
از آنها از همانها (نوعی اشاره به دور)	Oālrdān او لار دان Şuālrdān شولا ردان	سوم شخص جمع	از او، از آن از همان (نوعی اشاره به دور)	Ondan اون دن / اونن شوندن / شونن	سوم شخص مفرد

۴. ضمیر مفعولی با حرف اضافه در:

فارسی	ترکی	زمان	فارسی	ترکی	زمان
در ما	Bizda بیزده	اول شخص جمع	در من	Manda منداه	اول شخص مفرد
در شما	Sizda سیزده	دوم شخص جمع	در تو	Sanda سنداه	دوم شخص مفرد
در آنها، در ایشان در همانها (نوعی اشاره به دور)	Olārdā او لار دا Şulārdā شولا ردا	سوم شخص جمع	دراو، در آن در همان (نوعی اشاره به دور)	Onda اون ده Şunda شون ده	سوم شخص مفرد

فصل دوم: ضمائر / ۷۹

ج) ضمیر ملکی

این ضمیر بر دو نوع متصل و منفصل می‌باشد:

۱. ضمیر ملکی متصل:

بر حسب مورد، پسوندهای ۶گانه (م؛ ین/ ن؛ ای/ او؛ میز؛ یز؛ لاری/ لری)

بر آخر اسم یا صفت اضافه می‌گردد و مفهوم مالکیت بدان کلمه می‌بخشد، مثال:

فارسی	トルکی	زمان	فارسی	トルکی	زمان
پدرمان	Ātāmız	اول شخص جمع	پدرم	Ātām	اول شخص فرد
پدرتان	Ātāyz	دوم شخص جمع	پدرت	Ātāyn(Ātān)	دوم شخص فرد
پدرشان	Ātalāri	سوم شخص جمع	پدرش	Ātās1 (آتا+س+ی)	سوم شخص فرد

نکته مهم: مطلبی در رابطه با «سین و قایع»: چنانچه ملاحظه می‌نمایید هرگاه در سوم شخص مفرد ضمیر ملکی بعد از کلمه ای بیاید که آخرین حرف آن دارای هجای باز باشد، قبل از ضمیر حرف «س» نیز افزوده می‌شود و هرگاه آخرین حرف کلمه قبل از ضمیر دارای هجای بسته (ساکن) باشد دیگر نیازی به حرف «س» نیست چراکه ضمیر به هجای بسته (حرف صامت) متصل می‌شود، مثال:

فارسی	トルکی	زمان	فارسی	トルکی	زمان
دخترمان	Qizimiz	اول شخص جمع	دخترم	Qizim	اول شخص فرد
دخترتان	Qiziz	دوم شخص جمع	دخترت	Qizin	دوم شخص فرد
دخترشان	Qizları	سوم شخص جمع	دخترش	Qizi	سوم شخص فرد

۸۰ / آشنایی با زبان ترکی خراسانی

۲. ضمیر ملکی منفصل:

این ضمیر به صورت مستقل از اسم می‌آید و ساختار آن نیز به صورت زیر می‌باشد: ضمیر نسبت (ضمیر شخص منفصل + ضمیر ملکی متصل) + علامت نسبت «کی» که صرف آن در اشخاص ۶ گانه به شرح زیر می‌باشد:

فارسی	ترکی	زمان	فارسی	ترکی	زمان
مال ما	بیزیمکی Bizimki	اول شخص جمع	مال من	منیمکی Manimki	اول شخص مفرد
مال شما	سیزینکی Sizinkı	دوم شخص جمع	مال تو	سنینکی Saninkı	دوم شخص مفرد
مال آنها	اولارینکی Olärinkı	سوم شخص جمع	مال او	اونینکی Oninkı	سوم شخص مفرد

۵) ضمایر اشاره

شامل تقسیم بندیهای زیر می‌باشد:

۱. ضمیر اشاره فاعلی

جمع		مفرد	
فارسی	ترکی	فارسی	ترکی
اینها	Bulär	بولار	این
آنها	Olär	اولار	آن، او
همانها (اشارة به دور)	Şulär	شولار	همان (نوعی اشاره به دور)

۲. ضمیر اشاره مفعولی

جمع		مفرد	
فارسی	ترکی	فارسی	ترکی
اینها را (نوعی اشاره به دور)	Bulāru	بولارو	این را
آنها را	Olāru	اولارو	آن را
همانها را (نوعی اشاره به دور)	Şulāru	شولارو	همانرا (نوعی اشاره به دور)

۸۱ / فصل دوم: ضمائر

۳. ضمایر اشاره با حرف اضافه از:

جمع		مفرد	
فارسی	ترکی	فارسی	ترکی
از اینها	Bulārdān	ازاین	Mundan = موندن
از آنها	Olārdān	ازآن، از او	Ondan اوندن
از همانها	Şulārdān	از همان	Şundan شوندن
(نوعی اشاره به دور)		(نوعی اشاره به دور)	

۴. ضمایر اشاره با حرف اضافه به:

جمع		مفرد	
فارسی	ترکی	فارسی	ترکی
به اینها	Bulārā	به این	Munā = مونا
به آنها	Olārā	به آن، به او	Onā اونا
به همانها	Şulārā	به همان	Şunā شونا
(نوعی اشاره به دور)		(نوعی اشاره به دور)	

۵. ضمایر اشاره با حرف اضافه در:

جمع		مفرد	
فارسی	ترکی	فارسی	ترکی
در اینها	Bulārdā	در این	Mundā = موندا
در آنها	Olārdā	در آن، در او	Ondā اوندا
در همانها	Şulārdā	در همان	Şundā شوندا
(نوعی اشاره به دور)		(نوعی اشاره به دور)	

فصل سوم

اقسام فعل به اعتبار زمان

فعل کلمه‌ای است که دلالت بر وقوع کار یا روی دادن حالتی می‌کند و از نظر زمانی به سه گروه: ماضی (گذشته)، مضارع (حال) و مستقبل (آینده) تقسیم می‌شود که در زیر به آنها اشاره شده است:

الف) ماضی (گذشته)

فعلی است که بر انجام دادن کار یا روی دادن حالتی در زمان گذشته دلالت می‌کند. مهمترین افعال ماضی به شرح زیر می‌باشد:

- 1. ماضی ساده (مطلق):**

فعلی است که در زمان گذشته انجام گرفته و به پایان رسیده است.
ساختار فعلی ماضی ساده: بن فعل + میانوند «دی / دو» + شناسه (ضمیر) = آل + دی + م: **آلدیم** Āldım : خریدم، گرفتم
ووردوم Vurdum : زدم
صرف یک نمونه فعل در زمان ماضی ساده از مصدر: **آلماق** Ālmāq: خریدن، گرفتن

فارسی	トルکی	زمان	فارسی	トルکی	زمان
خریدیم، گرفتیم	آلدیق/آلدیک Āldıq	اول شخص جمع	خریدم، گرفتم	آلدیم Āldım	اول شخص مفرد
خریدید، گرفتید	آلدیز Āldız	دوم شخص جمع	خریدی، گرفتی	آلدین Āldın	دوم شخص مفرد
خریدند، گرفتند	آلدیلان Āldılān	سوم شخص جمع	خرید، گرفت	آلدی Āldı	سوم شخص مفرد

علی ماشین آلدی *Alı Mâşın Āldı* : علی ماشین خرید.
 من بیلدیر او آلدیم *Man Bildir Öv Āldım* : من پارسال خانه خریدم.
 نمونه مثال بالا در حالت منفي:

ساختار دستوری: بن فعل + علامت منفي «م / ما» + میانوند «دی / دو» + شناسه

(ضمیر)

جمع		مفرد	
فارسي	ترکي	فارسي	ترکي
نخریدیم، نگرفتیم	Ālmādīq / Ālmādīk	نخریدم، نگرفتم	Ālmādīm
نخریدید، نگرفتید	Ālmādız	نخریدی، نگرفتی	Ālmādīn
نخریدند، نگرفتند	Ālmādılān	نخرید، نگرفت	Ālmādī

من بو ماشینی خاراب لیقینه گزره آلمادیم
 من این ماشین را به *Man Bu Mâşını Xârâblığına Göra Ālmâdım*
 خاطر خرایش نخریدم.

۲. ماضی استمراری

به فعلی می گویند که در زمان گذشته به صورت مستمر و در حال تداوم انجام
 گرفته باشد و در ترکی خراسانی به دو صورت زیر کاربرد دارد که فرق چندانی از
 حیث ساختار دستوری با هم ندارند:

ساختار فعلی ماضی استمراری:

نوع اول: بن فعل + علامت ماضی استمراری «ای» + میانوند «دی» + شناسه

(ضمیر)

مثال: گل + ای + دی + م: *Galeydim* : می آمد
 صرف یک نمونه فعل در زمان ماضی استمراری از مصدر:
 گلماق *Galmâq*: آمدن

فصل سوم: اقسام فعل به اعتبار زمان / ۸۷

فارسی	ترکی	زمان	فارسی	ترکی	زمان
می آمدیم	گلیدیق / گلیدیك Galeydiq	اول شخص جمع	می آمدم	گلیدیم Galeydim	اول شخص مفرد
می آمدید	گلیدیز Galeydz	دوم شخص جمع	می آمدی	گلیدین Galeydin	دوم شخص مفرد
می آمدند	گلیدیلن Galeydilan	سوم شخص جمع	می آمد	گلیدی Galeydi	سوم شخص مفرد

من سیزین اویزه گلیدیم، آما سن یوخیدین
 Man Sizin Öviza Galeydim Āmmā San Yoxeydin
 من به خانه شما می آمدم، اما تونبودی.

مثال بالا در حالت منفی

ساختار دستوری آن: بن فعل + علامت منفی «م» + علامت ماضی استمراری
 «ای» + میانوند «دی» + شناسه (ضمیر)

جمع		مفرد	
فارسی	ترکی	فارسی	ترکی
نمی آمدیم	گلمیدیق / گلمیدیك Galmeysiq	نمی آمدم	گلمیدیم Galmeylim
نمی آمدید	گلمیدیز Galmeydz	نمی آمدی	گلمیدین Galmeydin
نمی آمدند	گلمیدیلن Galmeydilan	نمی آمد	گلمیدی Galmeysi

سن اویرا گلمیدین، آما سنی زورنن گتیردیلن
 San Oyrā Galmeydin Āmmā sani Zornan Gatirdilan
 تو به آنجا نمی آمدی، اما تو را با زور آوردند.

نوع دوم: بن فعل + علامت ماضی استمراری «ار / آر / ایر» + میانوند «دی» +
 شناسه (ضمیر)

فارسی	ترکی	زمان	فارسی	ترکی	زمان
نمی‌آمدیم	گلردىق/گلردىك Galardıq	اول شخص جمع	نمی‌آمدم	گلردىم Galardım	اول شخص مفرد
نمی‌آمدید	گلردىز Galardız	دوم شخص جمع	نمی‌آمدى	گلردىن Galardin	دوم شخص مفرد
نمی‌آمدند	گلردىلن Galardılan	سوم شخص جمع	نمی‌آمد	گلردى Galardı	سوم شخص مفرد

اولار گونده باغا گلردىلن، آما سن اولارو گورمادين
Olär Gunda Bāğā Galardılan Āmmā San Olāru Görmadin
آنها هر روز به باغ می آمدند، اما تو آنها را ندیدی.

۳. ماضی نقلی

فعلی است که در زمان گذشته انجام گرفته ولی اثر آن تا زمان حال نیز باقی مانده است.

ساختار فعلی ماضی نقلی: بن فعل + علامت ماضی نقلی «ایب / اوپ / ب» + شناسه (ضمایر مربوطه).

مثال: گل + ایب + سن = گلیبسن Galıbsan : آمده ای

قوی + اوپ + بن = قویوبن Qoyubban : گذاشته ام

باغلا + ب + سن = باغلابسان Bāglâbsân : بسته ای

صرف یک نمونه فعل در زمان ماضی نقلی از مصدر:

باغلاماق Bāglâmâq : بستن .

جمع		مفرد	
فارسی	ترکی	فارسی	ترکی
بسته‌ایم	Bāglâbbiz	بسته‌ام	Bāglâbbân
بسته‌اید	Bāglâbsiz	بسته‌ای	Bāglâbsân
بسته‌اند	Bāglâbdilân	بسته است	Bāglâbdı

فصل سوم: اقسام فعل به اعتبار زمان / ۸۹

بیز بو يولو باغلاییز Biz Bu Yolu Bāglābbiz

ما این راه را بسته ایم.

مثال بالا در حالت منفی:

ساختار دستوری آن: بن فعل + علامت منفی «م» + علامت ماضی نقلی
«ایب/او ب/ب» + شناسه (ضمایر مربوطه)

باغلا + ما + ب + بان = باغلامابان

جمع		مفرد	
فارسی	ترکی	فارسی	ترکی
نبسته ایم	Bāglāmābbiz	نبسته ام	باغلامابان Bāglāmābbān
نبسته اید	Bāglāmābsiz	نبسته ای	باغلامابسان Bāglāmābsān
نبسته اند	Bāglāmābdilān	نبسته است	باغلامابدی Bāglāmābdı

سن نمیچین سوین آریقینی باغلامابسان؟

San Nameyçin Suin Ārığını Bāglāmābsān
تو برای چه جوی آب را نبسته ای؟

نکته مهم: در اغلب مناطق ترک زبان خراسان در این نمونه فعل، علامت ماضی نقلی «ب» در زمانهای دوم و سوم شخص مفرد و جمع در زبان محاوره‌ای حذف می‌شود و حرف بعداز آن شکل تشدید به خود می‌گیرد، مثال: باغلامابسان Bāglābsān = باغلاسّان Bāglāssān

۴. ماضی بعید

فعلی است که در گذشته خیلی دور اتفاق افتاده است و معمولاً هم به پایان رسیده است.

ساختار فعلی ماضی بعید: بن فعل + علامت ماضی بعید «او» + میانوند «دی» / دو + شناسه (ضمایر مربوطه)

۹۰ / آشنایی با زبان ترکی خراسانی

مثال: آل + او + دی + م = آلودیم $\bar{A}lodim$: خریده بودم، گرفته بودم

صرف یک نمونه فعل در زمان ماضی بعيد از مصدر: قالماق $Q\bar{a}lm\bar{a}q$: ماندن

فارسی	ترکی	زمان	فارسی	ترکی	زمان
مانده بودیم	قالودیق / قالودیک <i>Qālodıq</i>	اول شخص جمع	مانده بودم	قالودیم <i>Qālodım</i>	اول شخص مفرد
مانده بودید	قالودیز <i>Qālodız</i>	دوم شخص جمع	مانده بودی	قالودین <i>Qālodın</i>	دوم شخص مفرد
مانده بودند	قالودیلان <i>Qālodılān</i>	سوم شخص جمع	مانده بود	قالودی <i>Qālodı</i>	سوم شخص مفرد

منه كؤمك اتمسيدين، ايشيمدن قالوديم

Mana Kömak Etmasaydin İşimden Qālodım

اگر به من کمک نمی کردم، از کارم مانده بودم.

مثال بالا در حالت منفی:

ساختار دستوری: بن فعل + علامت منفی «م» + علامت ماضی بعيد «او» +

میانوند «دی / دو» + شناسه (ضمایر مربوطه)

فارسی	ترکی	فارسی	ترکی
نمانده بودیم	قالمودیق / قالمودیک <i>Qālmoıq</i>	نمانده بودم	قالمودیم <i>Qālmodım</i>
نمانده بودید	قالمودیز <i>Qālmodız</i>	نمانده بودی	قالمودین <i>Qālmodın</i>
نمانده بودند	قالمودیلان <i>Qālmodılān</i>	نمانده بود	قالمودی <i>Qālmodı</i>

بیزیم چین اوردا هیچ زات قالمودی.

Bizimçin Ordā Heç Zât Qālmodı

برای ما در آنجا هیچ چیزی نمانده بود.

فصل سوم: اقسام فعل به اعتبار زمان / ۹۱

۵. ماضی استمرار شایانی

فعلی است با دلالت بزمان گذشته که بلافاصله قبل از کار دیگری انجام گرفته باشد.

ساختار دستوری ماضی استمراری شایانی: بن فعل + علامت ماضی استمراری شایانی «ملی / مالی» + ضمایر مربوطه

مثال: چیخ + ملی + دیم = چیخ‌ملی دیم در حال خارج شدن بودم.

آل + مالی + دیم = آلمالی دیم $\bar{A}lm\bar{a}lidim$: در حال خریدن بودم

صرف یک نمونه فعلی در حالت ماضی استمراری شایانی از مصدر: گتماق

رفتن: Getmāq

فارسی	ترکی	زمان
درحال رفتن بودم (رفتنی بودم)	Getmalidim	اول شخص مفرد
درحال رفتن بودی....	Getmalidin	دوم شخص مفرد
درحال رفتن بود	Getmalidi	سوم شخص مفرد
درحال رفتن بودیم	Getmalidiq / گتملی دیک	اول شخص جمع
درحال رفتن بودید	Getmalidiz	دوم شخص جمع
درحال رفتن بودند	Getmalidilan	سوم شخص جمع

بیز اویرا یتیشنده، سیز اوردان گتملی دیز.

Biz Oyrā Yetişanda Siz Ordān Getmalidiz

در هنگام رسیدن ما به آنجا، شما از آنجا درحال رفتن بودید.

مثال بالا در حالت منفی:

ساختار دستوری آن: بن فعل + علامت ماضی استمراری شایانی «ملی / مالی»

+ علامت منفی «دؤگولی» + ضمایر مربوطه

۹۲ / آشنایی با زبان ترکی خراسانی

مثال تفکیکی: گت + ملی + دؤ گولی + دیم = گتملی دؤ گولیدیم

در حال رفتن نبودم : Getmalidöguleydim

فارسی	ترکی	زمان
در حال رفتن نبودم (رفتنی نبودم)	گتملی دؤ گولیدیم Getmalidöguleydim	اول شخص مفرد
در حال رفتن نبودی	گتملی دؤ گولیدین Getmalidöguleydin	دوم شخص مفرد
در حال رفتن نبود	گتملی دؤ گولیدی Getmalidöguleydi	سوم شخص مفرد
در حال رفتن نبودیم	گتملی دؤ گولیدیق / گتملی دؤ گولیدیک Getmalidöguleydiq	اول شخص جمع
در حال رفتن نبودید	گتملی دؤ گولیدیز Getmalidöguleydz	دوم شخص جمع
در حال رفتن نبودند	گتملی دؤ گولیدیلن Getmalidöguleydiłan	سوم شخص جمع

دو زدن، گتملی دؤ گولیدین؟
Düzdən Getmalidöguleydin
واقعاً، در حال رفتن نبودی؟

۶. ماضی استمرار مصدری

معنا و مفهوم آن دقیقاً همانند ماضی استمراری شایانی می باشد ولی ساختار

دستوری آن مقداری متفاوت است:

ساختار فعلی ماضی استمراری مصدری: افعال مصدری + علامت ماضی

استمراری مصدری «دا = دی» + میانوند «دی» + ضمایر مربوطه

مثال: گتماق + دی + دی + م = گتماق دیدیم Getmāqdeydim : در حال رفتن

بودم

صرف یک نمونه فعل در حالت ماضی استمراری مصدری از مصدر: آلماق

Almāq : خریدن، گرفتن

فصل سوم: اقسام فعل به اعتبار زمان / ۹۳

فارسی	ترکی	زمان
در حال خریدن بودم	Ālmāqdeydım	اول شخص مفرد
در حال خریدن بودی	Ālmāqdeydın	دوم شخص مفرد
در حال خریدن بود	Ālmāqdeydi	سوم شخص مفرد
در حال خریدن بودیم	Ālmāqdeydiç / Ālmāq deydiç	اول شخص جمع
در حال خریدن بودید	Ālmāqdeydiż	دوم شخص جمع
در حال خریدن بودند	Ālmāqdeydiłan	سوم شخص جمع

ماشین آلماق دیدی، کی من يتىشىدىم
Mâşin Ālmāqdeydi Kı Man Yetişdim
درحال خریدن ماشین بود، که من رسيدم.

مثال بالا در حالت منفي:

ساخთار دستوری آن: افعال مصدری + علامت ماضی استمراری مصدری «دا»
+ علامت منفي «دؤگولى» + ميانوند «دى» + ضمایر مربوطه
مثال تفکيكي: آلماق + دا + دؤگولى + دى + م = آلماق دا دؤگولىديم
مثال بالا در حالت منفي:

فارسی	ترکی	زمان
درحال خریدن نبودم	Ālmāqdādöguleydim	اول شخص مفرد
درحال خریدن نبودی	Ālmāqdādöguleydin	دوم شخص مفرد
درحال خریدن نبود	Ālmāqdādöguleydi	سوم شخص مفرد
درحال خریدن نبودیم	آلماقدا دؤگولىديق / آلماقدا دؤگولىديك Ālmāqdādöguleydiç	اول شخص جمع
درحال خریدن نبودید	Ālmāqdādöguleydiż	دوم شخص جمع
درحال خریدن نبودند	Ālmāqdādöguleydiłan	سوم شخص جمع

دوزدن، سиз باغلا رو آلماقدا دؤگولىديز ؟
Düzdan Siz Bağlaru Ālmāqdādöguleydiż
واقعاً، شما درحال خریدن باعها نبودید؟

ب) مضارع (حال)

فعلی است که بر انجام دادن کار یا روی دادن حالتی در زمان حال تأکید می‌کند؛ مهمترین افعال مضارع بشرح زیر می‌باشند:

۱. مضارع اخباری

بر وقوع کار یا روی دادن حالتی در زمان حال تأکید می‌کند و حالت خبر و پیام رسانی دارد.

ساختار فعلی مضارع اخباری در منطقه خراسان بیشتر به دو صورت زیر

می‌باشد:

۱/۱: بن فعل + میانوند آ / آ + ضمایر مربوطه

مثال: گل + آ + من = گلمن : می‌آیم

۱/۲: بن فعل + ایر + ضمایر مربوطه

مثال: گل + ایر + م = گلیرم : می‌آیم

فارسی	トルکی (نوع ۲)	トルکی (نوع ۱)	فارسی	トルکی (نوع ۲)	トルکی (نوع ۱)
می‌آیم	گلیرک Galirak	گلیز Galabiz	می‌آیم	گلیرم Galiram	گلمن Galaman
می‌آید	گلیریز Galirayz	گسیز Galasiz	می‌آید	گلیرین Galirayn	گلسن Galasan
می‌آیند	گلیرلر Galirlar	گلدیان Galadilan	می‌آید	گلیر Galir	گلدی Galadi

من سین هر یئره گلمن : Man Saninan Har Yera Galaman

من با تو به هرجایی می‌آیم.

من مشهده گلیرم : Man Maşhada Galiram

من به مشهد می‌آیم.

فصل سوم: اقسام فعل به اعتبار زمان / ۹۵

مثال بالا در حالت منفی:

فارسی	トルکی (نوع ۲)	トルکی (نوع ۱)	فارسی	トルکی (نوع ۲)	トルکی (نوع ۱)
نمی‌آیم	گلمیرک Galmirak	گلمیز Galmeybiz	نمی‌آیم	گلمیرم Galmiram	گلمین Galmeyman
نمی‌آید	گلمیریز Galmirayz	گلمیزیز Galmeyisz	نمی‌آیی	گلمیرین Galmirayn	گلمیسن Galmeysan
نمی‌آیند	گلمیرلر (گلمیدیلن) Galmirlar	گلمیدیلن Galmeydilan	نمی‌آید	گلمیر (گلمیدی) Galmir	گلمیدی Galmeydi

او تهرانا گلمیدی O Tehrānā Galmeydi او به تهران نمی‌آید.

بیز باغا گلمیرک Biz Bāğā Galmirak ما به باغ نمی‌آیم.

۲. مضارع التزامی

برانجام دادن کاریا روی دادن حالتی در زمان حال که همراه با شک و تردید باشد دلالت می‌کند.

ساختار دستوری آن: بن فعل + ضمایر مربوطه

مثال تفکیکی: گل + ام = گلم Galam : بیام

فارسی	トルکی	زمان	فارسی	トルکی	زمان
بیام	Galak	اول شخص جمع	بیام	گلم	اول شخص مفرد
بیاید	Galayz	دوم شخص جمع	بیایی	گلین	دوم شخص مفرد
بیایند	Galsilan	سوم شخص جمع	بیاید	گلسین	سوم شخص مفرد

قوی، قارداشین بیزیمنن گلسین Qoy Qārdāşın Bizimnan Galsin

بگذار، برادرت با ما بیاید.

مثال بالا در حالت منفی:

۹۶ / آشنایی با زبان ترکی خراسانی

ساختار دستوری آن: بن فعل + علامت منفی «م = می» + ضمایر مربوطه

مثال تفکیکی: گل + می + ام : Galmiam

فارسی	ترکی	زمان	فارسی	ترکی	زمان
نیایم	گلمیک Galmiak	اول شخص جمع	نیایم	گلمیم Galmiam	اول شخص مفرد
نیاید	گلمیز Galmiayz	دوم شخص جمع	نیایی	گلمین Galmiayn	دوم شخص مفرد
نیایند	گلمسیلن Galmasilan	سوم شخص جمع	نیاید	گلمسین Galmasin	سوم شخص مفرد

: San Galmiayn Biz Getmarik سن گلمین، بیز گتمریک

تونیایی، ما نمی رویم.

۳. مضارع مستمر (در حال جریان)

بر انجام دادن کار یا روی دادن حالتی در زمان حال به صورت مستمر و مداوم

دلالت می کند:

ساختار دستوری مضارع مستمر: بن فعل + علامت مضارع مستمر (ملی / مالی)

+ ضمایر مربوطه

مثال تفکیکی: گت + ملی + من = گتملی من : درحال رفتن

هستم (رفتنی ام)

صرف یک نمونه فعل در حالت مضارع مستمر از مصدر:

گتماق Getmāq : رفتن

فصل سوم: اقسام فعل به اعتبار زمان / ۹۷

فارسی	ترکی
درحال رفتم (رفتی ام)	Getmaliman گتملی من / گتملیم
درحال رفتی	Getmalisan گتملی سن
درحال رفتن است	Getmalidi گتملی دی
درحال رفته‌ایم	Getmalibiz گتملی بیز / گتملیق
درحال رفته‌اید	Getmalisiz گتملی سیز
درحال رفته‌اند	Getmalidilan گتملی دیلن

اولار بو شهردن گتملی دیلن : Olar Bu Şahrdan Getmalidilan آنها از این شهر درحال رفتن هستند.
مثال بالا درحال منفي:

ساخたار دستوری آن: بن فعل + علامت مضارع مستمر «ملی / مالی» + علامت منفي دؤ گول + ضمایر مربوطه
مثال تفکیکی: گت + ملی + دؤ گول + من = گتملی دؤ گولمن
رفتی نیستم (درحال رفتن نیستم) Getmalidögulman

فارسی	ترکی
رفتی نیستم	Getmalidögulman گتملی دؤ گولمن
رفتی نیستی	Getmalidögulsan گتملی دؤ گولسن
رفتی نیست	Getmalidöguldö گتملی دؤ گولدو
رفتی نیستیم	Getmalidögulbiz گتملی دؤ گولبیز
رفتی نیستید	Getmalidögulsiz گتملی دؤ گولسیز
رفتی نیستند	Getmalidöguldulan گتملی دؤ گولدولن

۴. مضارع اخباری مصدری
معنا و مفهوم آن دقیقاً مشابه مضارع مستمر می باشد ولی ساختار دستوری آن
مقداری متفاوت است.
ساخたار دستوری مضارع اخباری مصدری: افعال مصدری + علامت مضارع
 الاخبار مصدری «دا / دا» + ضمایر مربوطه

مثال تفکیکی: آلماق+دا+مان(من) = آلماقدامان $\bar{A}lmāqdāmān$: درحال خریدن هستم.

صرف یک نمونه فعل درحالت مضارع اخباری مصدری از مصدر آلماق $\bar{A}lmāq$: خریدن، گرفتن

فارسی	ترکی
درحال خریدن هستم	$\bar{A}lmāqdāmān$ آلماقدامان
درحال خریدن هستی	$\bar{A}lmāqdāsān$ آلماقداسان
درحال خریدن هست	$\bar{A}lmāqdādu$ آلماقدادو / آلماقدادی
درحال خریدن هستیم	$\bar{A}lmāqdābiz$ آلماقدایز
درحال خریدن هستید	$\bar{A}lmāqdāsiz$ آلماقداسیز
درحال خریدن هستند	$\bar{A}lmāqdādulān$ آلماقدادولان / آلماقدادیلان

قارداشیم خاتین آلماقدادو $\bar{A}lmāqdādu$: Qārdāşım Xātın آلماقدادو برادرم درحال زن گرفتن است.

مثال بالا درحالت منفي:

ساختار دستوری آن: افعال مصدری + علامت مضارع اخباری مصدری «دا/د» + علامت منفي «دؤگول» + ضمایر مربوطه

مثال تفکیکی: آلماق+دا+دؤگول + من = آلماقدا دؤگولمن $\bar{A}lmāqdādögulman$: درحال خریدن نیستم.

فارسی	ترکی
درحال خریدن نیستم	$\bar{A}lmāqdādögulman$ آلماقدا دؤگولمن
درحال خریدن نیستی	$\bar{A}lmāqdādögulsan$ آلماقدا دؤگولسن
درحال خریدن نیست	$\bar{A}lmāqdādöguldu$ آلماقدا دؤگولدو...
درحال خریدن نیستیم	$\bar{A}lmāqdādögulbiz$ آلماقدا دؤگولبیز
درحال خریدن نیستید	$\bar{A}lmāqdādögulsiz$ آلماقدا دؤگولسیز
درحال خریدن نیستند	$\bar{A}lmāqdādöguldulan$ آلماقدا دؤگولدولن

۹۹ فصل سوم: اقسام فعل به اعتبار زمان /

من میوه آلماقدا دئوگولمن : Man Miva Ālmāqdādögulman
من در حال خریدن میوه نیستم.

ج) مستقبل (آینده)

فعلی است که ببروی دادن کار یا حالتی در زمان آینده دلالت می کند. جهت ساختن افعال مستقبل ترکی در سایر نقاط ایران و جهان، پسوند مخصوص (جاغ: Cāğ) موجود است ولی در منطقه خراسان اکثراً به همان صورت مضارع اخباری در دو نوع آینده قطعی و آینده محتمل به کار می رود که در هنگام صحبت کردن از روی تأکیدی که بر روی فعل صورت می گیرد مشخص می شود. این مسئله در زبان گفتاری فارسی هم شایع است و در هنگام صحبت، افعال زمان آینده، کمتر به صورت کتابی و دستوری تلفظ می شوند.

مثال از مصدر فعل گلماق Galmāq : آمدن

فارسی	ترکی آذری، استانبولی			ترکی خراسانی		
	حالت ثابت	حالت منفی	حالت ثابت	حالت منفی / نوع ۱ و ۲	حالت ثابت / نوع ۲	حالت ثابت / نوع ۱
خواهم آمد	گل‌میا جاغام	گل‌جا جاغام	گل‌مرا م	گل‌رم	گل‌من	
	Galmiācāğām	Galacāğām	Galmaram	Galaram	Galarman	
خواهی آمد	گل‌میا جاغسان	گل‌جا جاغسان	گل‌مرین	گل‌رین	گل‌رسن	
	Galmiācāğsān	Galacāğsān	Galmarayn	Galarayn	Galarsan	
خواهد آمد	گل‌میا جاغ	گل‌جا جاغ	گل‌مس	گلر	گلر	
	Galmiācāğ	Galacāğ	Galmas	Galar	Galar	
خواهیم آمد	گل‌میا جاغیق	گل‌جا جاغیق	گل‌مرک	گل‌رک	گل‌ریز / گل‌میز	
	Galmiācāğıq	Galacāğıq	Galmarak	Galarak	Galarbiz	
خواهید آمد	گل‌میا جاغسیز	گل‌جا جاغسیز	گل‌مریز	گل‌ریز	گل‌سیز	
	Galmiācāğsiz	Galacāğsiz	Galmarayz	Galarayz	Galarsiz	
خواهند آمد	گل‌میا جاغلار	گل‌جا جاغلار	گل‌مسیلن	گل‌لن = گلن	گل‌لن = گلن	
	Galmiācāğlār	Galacāğlār	Gamasilan	Galarlan	Galarlan	

من گلن هفته مشهده گلرمن.

Man Galan Hafta Maşhada Galarman

من گلن هفته مشهده گلرم.

Man Galan Hafta Maşhada Galaram

من گلن هفته مشهده گلچاغام.

: Man Galan Hafta Maşhada Galacāğām

ترجمه: من هفته آینده به مشهد خواهم آمد.

من ایکی هفته دن سورا مشهده گلمرم.

Man İki Haftadan Sorā Maşhada Galmaram

من ایکی هفته دن سونرا مشهده گلمیاجاغام.

Man İki Haftadan Sonrā Maşhada Galmiācāğām

ترجمه: من دو هفته بعد به مشهد نخواهم آمد.

فصل چهارم

اقسام فعل به اعتبار فاعل

۱. فعل معلوم

فعلی است که در آن فاعل (کننده کار) در جمله مشخص باشد.

مثال:

گلدى Galdı : (او) آمد.

علی گلدى Ali Galdı : علی آمد.

گلديم Galdım : (من) آمدم.

من دونن قوچانا گلديم : Man Dunan Qoçanā Galdım

من دیروز به قوچان آدمم.

قويدين Qoydın : (تو) گذاشتی.

كتاب لاري هاردا قويدين ؟ Kitâbları Hârdâ Qoydın ؟

كتابها را كجا گذاشتی ؟

۲. فعل مجهول

فعلی است که در آن فاعل (کننده کار) از جمله حذف و نامشخص باشد.

طريقه ساخت افعال مجهول در زبان ترکى: بن فعل + پسوند مجهول کننده

(«اين / آن / ايل / اول» + ضمير (اگر بخواهد)

توضيح مهم: تفاوت تلفظ پسوندهای بالا به خاطر قانون هماهنگی اصوات

مي باشد.

۱۰۴ / آشنایی با زبان ترکی خراسانی

معنی	فعل مجهول	پسوند مجھول ساز	معنی فارسی	فعل معلوم
خریده شد، گرفته شد	Ālındı	In	خرید، گرفت	Āldı
زده شدم	وورولدوم Vuruldum	Ul	زدم	Vurdum
نوشیده شد	İçildı	İl	نوشید	İçdi
بسته شد	Bāğlāndu	An	بست	Bāğlādu

نمونه مثال در جمله:

حالت معلوم: علی میوه لری آلدی Alı Mivaları Āldı : علی میوه ها را خرید.

حالت مجهول: میوه لر آليندی Mivalar Ālındı : میوه ها خریده شد.

حالت معلوم: رضا قاپینی باغلادو Bāğlādu Rizā Qāpını : رضا در را بست.

حالت مجهول: قاپی باغلاندو Qāpi Bāğlāndu : در بسته شد.

حالت معلوم: سن سو ایچدین San Su İçdin : تو آب نوشیدی.

حالت مجهول: سو ایچيلدی Su İçildı : آب نوشیده شد.

ياقاچلار اوتلاندو Yāqāçlār Otlāndu : چوبها آتش گرفته شد.

بوغدى لر دئگولدو Buğdeylar Döguldu : گندمها کوییده شد.

فصل پنجم

اقسام فعل به اعتبار مفعول

۱. فعل لازم

فعلی است که مفعول نداشته باشد و نتیجه فعل به فاعل برگردد.

مثال:

گلماق Galmāq : آمدن = علی گلدی Alı Galdı : علی آمد.

ياتماق Yātmāq : خوایدن = من یاتدیم Man Yātdim : من خوایدم.

ایچماق İçmāq : نوشیدن = سویبو ایچدیلن Suyu İçdilan : آب را نوشیدند.

۲. فعل متعدد

فعلی است که هم مفعول و هم فاعل داشته باشد.

طریقه متعددی کردن افعال لازم در زبان ترکی به شرح زیر میباشد:

توضیح مهم: اختلاف تلفظ پسوندهای متعددی ساز به خاطر قانون هماهنگی

اصوات است که پیشتر به تفصیل توضیح داده شده است.

معنی	فعل متعددی	پسوندهای متعددی ساز	معنی	فعل لازم	ردیف
خشکاندن	قورروتماق Qurrutmāq	t	خشک شدن	قوروماق Qurrumāq	۱
ترساندن	قورخوتماق Qorxutmāq	Ut	ترسیدن	قورخماق Qorxmāq	۲
فراری دادن	قاچیرتماق Qāçırtmāq	Irt	فرار کردن، گریختن	قاچماق Qāçmāq	۳
پراندن	اوچورتماق Uçurtmāq	Urt	پریدن	اوچماق Uçmāq	۴

معنی	فعل متعددی	پسوندهای متعددی ساز	معنی	فعل لازم	ردیف
خنداندن	گولدورماق Guldurmāq	Dur دور	خندیدن	گولماق Gulmāq	۵
در کردن، خارج کردن...	چیخارماق Çixārmāq	Ār آر	درآمدن، خارج شدن...	چیخماق Çixmāq	۶

نمونه مثال در جمله:

لازم: يئر قورودو Yer Qurrudu : زمین خشک شد.

متعددی: سوسوزلوق يئری قوروتوبدو Su suzluq Yeri Qurrutubdu

زمین را خشکانده است.

لازم: قوش اوچودو Quş Uçdu : پرنده پرید(پرواز کرد).

متعددی: قوش اوچورتولان Quşu Uçurtdulān : پرنده را پراندند (به پرواز

دادند).

لازم: چاغا گولدو Çāğā Guldu : بچه خندید.

متعددی: چاغانو گولدوردو Çāğānu Guldurdu : او بچه را خنداند.

لازم: من قورخدوم Man Qorxdum : من ترسیدم.

متعددی: رضا منی قورخوتدو Riza Manı Qorxutdu : رضا من را ترساند.

لازم: او ایشدن چیخدی O İşdan Çixdı : او از کار درآمد.

متعددی: او نو ایشدن چیخاردیلان Onu İşdan Çixardılān : او را از کار

درآوردند(اخراج کردند).

فصل ششم

طریقه منفی کردن افعال در زبان ترکی

کلیه افعال در زبان ترکی با اضافه کردن پسوند «م / ما» (تابع قانون هماهنگی اصوات) به آخر بن فعل تبدیل به فعل منفی می شوند.
ساختمار دستوری: بن فعل + پسوند منفی ساز «م / ما» + ضمایر (اگر بخواهد)

۱. افعال بدون ضمیر

فعل مثبت	معنى	فعل منفي	معنى
آل	بخار، نگیر	آلما	نخر، نگیر
ورو	بزن	ورما	زن
گت	برو	گتمه	نرو
ایشله	کارکن	ایشلما	کار نکن

بو آلمالاردان آل Bu Ālmälärdän Āl : از این سیبها بخار.
گت قاپینی وور Get Qapını Vur : برو در را بزن.
ایشینده یاخشی ایشله İşinda Yaxşı İşla : در شغلت خوب کار کن.
او میوه لردن آلما O Mivalardan Ālmä : از آن میوه ها نخر(نگیر).
قوشلاری وورما Quşları Vurmä : پرنده ها را نزن.
چوخ ایشلمه، یورو ولارسان Cox İslama Yorulärşän : زیاد کار نکن، خسته می شوی.

۲. افعال دارای ضمیر

معنی	فعل منفی	معنی	فعل مثبت
خریدم، نگرفتم	Ālmādım	خریدم، گرفتم	Āldım
نزدی	Vurmādın	ورمادین	Vurdın
نرفت	Getmadı	گتمدی	Getdi
کار نکریم	İşlamadıq	ایشلمدیق	İşladıq

من آدالخیلیم ایچین بیر اوزوک آلدیم.

Man Ādāxılımıcın Bir Üzük Āldım

من برای نامزدم یک انگکستر گرفتم.

بیز دونن باغدا چوخ ایشلدىق.

Biz Dunan Bāğdā Çox İşladıq

ما دیروز درباغ زیاد کار کردیم.

ایلر کی گون ماشین قوچاندان مشهده گتمدی.

İlarkı Gun Māşin Qoçāndān Maşhada Getmadı

پری روز ماشین از قوچان به مشهد نرفت.

خسته لیق میزه گوره بو گون باغدا یاخشی ایشلمدیق.

Xastalıqmızı Göra Bugun Bāğdā Yāxşı İşlamadıq

به خاطرخستگی مان امروز درباغ خوب کار نکردیم.

نکته ۱) در هنگام منفی کردن افعال سوم شخص مفرد از نوع ماضی استمراری و مضارع اخباری حرف «ر» در آخر این افعال تبدیل به «س» می شود که این مورد در زبان ترکی آذری و استانبولی به صورت «ز» تلفظ می شود؛ مثال:

فصل ششم: طریقه منفی کردن در زبان ترکی / ۱۱۳

معنی	تبديل به فعل منفي		معنی	فعل مثبت
	آذرى، استانبولى	خراسانى		
نمی آيد	Galmaz	گلمز	می آيد	Galar
نمی داند	Bilmaz	بیلمز	می داند	Bilar
نمی خرد	Ālmāz	آلماز	می خرد	Ālār
نمی گذارد	Qoymāz	قویماز	می گذارد	Qoyār

: Bu Gun Yāğış Yāğmās بو گون یاغيش ياغماس
امروز باران نمی بارد.

: Bu Gun Qār Yāğār بو گون قار یاغار
امروز برف می بارد.

علی او اوی آلماس .. Alı O Övi Ālmās
علی آن خانه را نمی خرد(نخواهد خرید).

: Riza Bu Māşını Alār رضا بو ماشينى آلار
رضا اين ماشين را می خرد.

نکته ۲): گاهی اوقات در ساختن فعل منفي مضارع اخباری اول شخص مفرد، میانوند «ار/ آر» از فعل حذف می شود، مثال:

معنی	فعل منفي		معنی	فعل مثبت
نمی آيم	Galmam	گلمم	می آيم	Galaram
نمی دانم	Bilmam	بیلمم	می دانم	Bilaram

۱۱۴ / آشنایی با زبان ترکی خراسانی

معنى	فعل منفي		معنى	فعل مثبت
نمی خرم	Ālmām	Ālmārām	می خرم	Ālārām
نمی گذارم	Qoymām	Qoymārām	می گذارم	Qoyārām
بازی نمی کنم	اوینامام Oynāmām	اوینامارام Oynāmārām	بازی می کنم	اوینارام Oynārām

من اولارین اؤينه گلمم : Man Olärin Övina Galmmam
 من به خانه آنها نمی آيم.

قویمام سن ياتاسان : Qoymām San Yātāsān
 نمی گذرام تو بخوابى.

قویماساين، اوینامام : Qoymāsāyn Oynāmām
 اگر نگذاري، بازى نمی کنم.

فصل هفتم

فعل در وجه شرطی

صورتی از فعل است که انجام گرفتن آن وابسته به یک شرط است و معادل آن در زبان فارسی «اگر» می باشد.

طریقه ساخت فعل شرطی در زبان ترکی: بن فعل + پسوند شرطی ساز «سـ / سـ» + ضمیر (اگر بخواهد)

مثال تفکیکی:

مین + سـ = مینسـه Minsa : اگرسوار شود.

آل + سـ = آلسـā : اگربخرد، اگر بگیرد.

صرف یک نمونه فعل شرطی در زمان مضارع (حال) از مصدر:
مینماق: Minmāq سوار شدن

اگر سوار شویم	مینسـک Minsak	اول شخص جمع	اگر سوار شوم	مینسـم Minsam	اول شخص فرد
اگر سوار شوید	مینسـیز Minsayz	دوم شخص جمع	اگر سوار شوی	مینسـین Minsayn	دوم شخص فرد
اگر سوار شوند	مینسلـن Minsalan	سوم شخص جمع	اگر سوار شود	مینسـه Minsa	سوم شخص فرد

بو گون یاغیش یاغسا چوخ یاخشیدی.

: Bu Gun Yağış Yığışā Çox Yاخشیدی

اگر امروز باران ببارد خیلی خوب است.

ارتین اویاناپین، يللی ایشلریه يتیشرسن.

: Erteynan Oyānsāyn Yelli İslaria Yetışarsan

اگر صبح زود بیدار شوی، به همه کارهایت می‌رسی.

مثال بالا در حالت منفی:

ساختار دستوری: بن فعل + پسون منفی «م/ما» + پسوند شرطی ساز «س/سا» +

ضمیر (اگر بخواهد)

مثال تفکیکی:

مین + م + س + م = مینمسم : اگر سوار نشوم.

آل + ما + سا + م = آلماسام : اگر نخرم، اگر نگیرم.

مینمسم	Minmasam	اگر سوار نشوم	مینمسک
مینمسین	Minmasayz	اگر سوار نشود	مینمسیز
مینمسه	Minmasalan	اگر سوار نشود	مینسلن

: Galmasayn Getmaram گلمسین، گتمرم

اگر نیایی، نمی‌روم.

یاغیش یاغماسا، باغ سوسوزلوقدن قورّور.

Yâğış Yâgmâsâ Bâğ Susuzluqdan Qurrur

اگر باران نبارد، باغ از بی آبی خشک خواهد شد.

صرف یک نمونه فعل شرطی در زمان ماضی (گذشته) از مصدر

مینماق : سوار شدن Minmāq

ساختار دستوری: بن فعل + پسوند شرطی ساز «س/سا» + علامت ماضی

استمراری «ای» + میانوند «دی» + ضمیر

فصل هفتم: فعل در وجه شرطی / ۱۱۹

مثال تفکیکی: مین + س + ای + دی + م = مینسیدیم: اگر سوار

می شدم

اگر سوار می شدیم	مینسیدیک Minsaydık	اول شخص جمع	اگر سوار می شدم	مینسیدیم Minsaydım	اول شخص فرد
اگر سوار می شدید	مینسیدیز Minsaydız	دوم شخص جمع	اگر سوار می شدی	مینسیدین Minsaydın	دوم شخص فرد
اگر سوار می شدند	مینسیدیلن Minsaydilan	سوم شخص جمع	اگر سوار می شد	مینسیدی Minsaydı	سوم شخص فرد

: Tez Galsaydın Çox Yāxşidi

اگر زود می آمدی، خبی خوب بود.

ارتینن تورسايدین ، اوно گورردين.

: Erteynan Tursaydın Onu Görardin

اگر زود بر می خاستی، او را می دیدی.

مثال بالا در حالت منفي:

ساختار دستوري: بن فعل + پسوند منفي «م / ما» + پسوند شرطی ساز «س / سا» + علامت ماضی استمراري «ای» + میانوند «دی» + ضمير

مثال تفکیکی: مین + م + س + ای + دی + م = مینمسیدیم

اگر سوار نمی شدم.

اگر سوار نمی شدیم	مینمسیدیک Minmasaydık	اگر سوار نمی شدم	مینمسیدیم Minmasaydım
اگر سوار نمی شدید	مینمسیدیز Minmasaydız	اگر سوار نمی شدی	مینمسیدین Minmasaydın
اگر سوار نمی شدند	مینمسیدیلن Minmasaydilan	اگر سوار نمی شد	مینمسیدی Minmasaydı

بو ماشینه مینمسيديك، چوخ ياخشيدى.

: Bu Mâşina Minmasaydık Çox Yâxşidi
اگر به اين ماشين سوار نمی شدیم، خيلي خوب بود.

مونوآلماسادین، من سنین ايچين گتيريديم.

: Munu Ālmâsâydin man Saniniçin Gâtreydim
اگر اين را نمی خريدى، من برایت می آوردم.

فصل هشتم

فعل در وجه امری

فعلى است که ببروی دادن کار یا حالتی تاکید و امر می نماید و ساختار کلی

آن به شکل زیر می باشد:

بخریم، بگیریم	Ālak	بخرم، بگیرم	Ālim
بخرید، بگیرید	Ālin(Āliz) (آلین(آلیز))	بخر، بگیر	Āl
بخرند، بگیرند	Ālsılär=آلسیلار	بخرد، بگیرد	Ālsın

: Get Bir Āz Miva Āl Gatir گت، بیر آز میوه آل، گتیر
برو، یک کم میوه بگیر، بیاور.

: Get Qoy O Galsin گت، قوی او گلسین
برو، بگذار او بیاید.

مثال بالا در حالت منفی

نخریم، نگیریم	Ālmiak	نخرم، نگیرم	Ālmiem
نخرید، نگیرید	Ālmien(Ālmiez) (آلمن(آلمیز))	نخر، نگیر	Ālmā
نخرند، نگیرند	Ālmäsılär=آلماسیلار	نخرد، نگیرد	Ālmäsìn

: Onu Ālmā Munu Āl اونو آلماء، مونو آل
آن را نخر(نگیر)، این را بخر.

قویما، اوردان گتسین : Qoymā Ordān Getsin
نگذار، از آنجا برود.

ذکر چند نکته مهم در باب فعل امر:

۱. هم در فارسی و هم در ترکی شکل واقعی فعل امر در واقع همان دوم شخص مفرد و دوم شخص جمع آن است که مورد خطاب می‌باشد و بقیه صیغه‌های این فعل قالب افعال دیگر را نیز دارد. به عنوان مثال اول شخص مفرد و اول شخص جمع آن قالب مضارع التزامی را دارد.

۲. در زبان ترکی صیغه دوم شخص مفرد امر همانند زبان فارسی دارای شناسه نمی‌باشد و این صیغه درست برابر با بن فعل در زبان ترکی است و مصادر (فعال مصادری) در زبان ترکی با این صیغه ساخته می‌شود که در فصل دوازدهم مفصلأً به آن اشاره شده است.

۳. در زبان ترکی نیز همانند فارسی در آخر فعل امر برای تاکید بیشتر ادات تاکیدی نظیر: آ، د، دا؛ اضافه می‌گردد، مثال:

دد دا : بگو دیگه. De da

آل دا Āl dā : بخر دیگه، بگیر دیگه.

گت دا : برو دیگه. Get da

اونو آل دا Onu Āl dā : آن را بخر دیگه.

اونو آلمآ آ Onu Ālmā Ā : آن را نخر (نگیر) آ.

فصل نهم

فعل سببی (اجباری، واداری)

نوعی ساختار فعلی در زبان ترکی است که در آن شخص یا چیزی، محرک عملی توسط فرد دیگری می‌شود و یا این که فرد دیگری را مجبور به انجام کاری کند یا این که فرد دیگری را با واسطه وادرار به انجام کاری نماید. ترجمه دقیق و ساده و روان این گونه افعال به زبان فارسی مشکل است و ساختار دستوری مشخصی جهت تهیه این گونه افعال در زبان فارسی موجود نیست و ترجمه این قبیل افعال را اغلب باستی با چند جمله و کلمه مرکب بیان کرد در صورتی که در زبان ترکی می‌توان با اکثر افعال ساده فعل سببی ساخت و این خود یکی دیگر از امتیازات مهم زبان ترکی است.

طریقه کلی ساخت افعال سببی در زبان ترکی با چندین پسوند مشابه (با تفاوت در تلفظ به خاطر حاکم بودن قانون هماهنگی اصوات) به صورت تفکیکی به شرح زیرآورده می‌شود:

معنی	فعل سببی - مصدری	پسوندهای سببی ساز	معنی فارسی	فعل - مصدری -	ردیف
پوشانیدن ...	گیدیرماق Gidirmāq	Dir	پوشیدن	گیماق Gimāq	۱
اجبار نمودن به پوشیدن چیزی ...	گیدیرتماق Gidirtmāq	Dirt			
نویساندن	یازدورماق Yāzdurmāq	Dur	نوشتن	یازماق Yāzmāq	۲
اجبار نمودن کسی به	یازدورتماق	Durt			

معنی	فعل سبیی- مصدری-	پسوندهای سبیی ساز	معنی فارسی	- فعل مصدری-	ردیف
نوشتن...	Yāzdurtmāq				
وادار کردن به مطالعه	اوخوتماق Oxutmāq	T	خواندن، مطالعه	اوخوماق Oxumāq	۳
اجبار کردن به مطالعه ...	اوختدروماق Oxutdurmāq	Tdur	کردن		
پزانیدن - توسط دیگری پختن ...	پیشیرتماق Pişirtmāq	T	پختن	پیشیرماق (بیشیرماق) Pişirmāq	۴
پزانیدن، واداشتن دیگری به پختن ...	پیشیرتدیرماق Pişirdirmāq	Tdır			

نکته مهم: فهرست تقریباً کاملی از این گونه افعال به صورت مصدر دربخش مصادر جهت اطلاع ویادگیری آورده شده است.

نمونه مثال در جمله :

: Man Ğazānı Pişirdim من غذانی پیشیردیم

من غذا را پختم.

: Ğazānı Pişirtdirdim غذانی پیشیرتدیردیم

غذا را پزانندم (وادار کردم تا دیگری غذا را بپزد).

من پالتارلاریمی گیدیم : Man Pältärlärımı Gidim

من لباسهایم را پوشیدم.

: Pältärlärımı Gidirtdılan پالتارلاریمی گیدیرتدیلن

لباسهایم را - به من - پوشانیدند.

: Suyu Bâglâdum سویو باغلادوم

آب را بستم.

فصل نهم: فعل سبی (اجباری، وادری) / ۱۲۹

: Suyu Bāglātdurdum سویو باغلاتدوردو
توسط دیگری آب را بستم.

: Suyu Bāglātdurdulān سویو باغلاتدوردولان
توسط دیگری آب را بستند (مسدود کردند).

: Man Öv Āldım من او آلدیم
من خانه خریدم.
Sen منه او آلدیردین تو مرا وادر به خانه خریدن کردم.

: Pāltārlārimı Gidim پالتارلاریمی گیدیم
لباسهایم را پوشیدم.
: Pāltārlārimı Gidirdin پالتارلاریمی گیدیردین
لباسهایم را بمن پوشاندی.

: Çāğā Darsını Oxudu چاغا درسینی او خودو
بچه درسش را خواند.
معلم چاغالارا درس او خوت دوردو
: Mullim Çāğälärä Dars Oxutdurdu معلم بچه ها را وادر به درس خواند کرد.

فصل دهم

فعل توانایی افعال

گونه ای از افعال مرکب و بسیار رایج در زبان ترکی است که در آن گوینده از توانایی قادر بودن فاعل بر انجام کاری خبر می دهد:

طريقه ساخت: بن اصلی فعل + " - / آ " + فعل کمکی بیلماق + ضمایر (اگر بخواهد)

مثال تفکیکی: آل + آ + بیلماق: $\bar{A}lā$ bilmāq : قادر به خریدن بودن بدون ضمیر: $\bar{G}alā$ bilmāq: قادر به آمدن بودن با ضمیر: آل + آ + بیل + سن $\bar{A}lā$ bilasan : قادر به خریدن هستی (می توانی بخری)

طريقه منفی کردن این گونه افعال:

طريقه ساخت: بن اصلی فعل + " - / آ " + فعل کمکی بیلماق + پسوند منفی ساز " م " + ضمایر

مثال تفکیکی: آل + آ + بیل + م + سن: $\bar{A}lā$ bilmisan : نمی توانی بخری (قادر به خرید نیستی).

به عنوان مثال، صرف کامل فعل «آل بیلماق $\bar{A}lā$ bilmāq» در چندین زمان مختلف جهت یادگیری و آشنایی خوانندگان محترم به صورت تفکیکی در زیر آورده می شود:

۱۳۴ / آشنایی با زبان ترکی خراسانی

۱. صرف یک نمونه فعل ماضی ساده توانی

توانستیم بخریم	آلا بیلدیق Ālā bildıq	اول شخص جمع	توانستم بخرم	آلا بیلدیم Ālā bildım	اول شخص فرد
توانستید بخرید	آلا بیلدیز Ālā bildız	دوم شخص جمع	توانستی بخري	آلا بیلدین Ālā bildın	دوم شخص فرد
توانستند بخرند	آلا بیلدیلن Ālā bildılan	سوم شخص جمع	توانست بخرد	آلا بیلدی Ālā bildı	سوم شخص فرد

مثال: قارداشیم بیلدیر او آلا بیلدى.

: Qārdāşım Bildir Öv Ālābildı

برادرم پارسال توanst خانه بخرد.

۲. صرف یک نمونه فعل ماضی نقلی توانی

توانسته ایم بخریم	آلا بیلیز Ālā bilibiz	اول شخص جمع	توانسته ام بخرم	آلا بیلین Ālā bilibban	اول شخص فرد
توانسته اید بخرید	آلا بیلیسیز Ālā bilibsiz	دوم شخص جمع	توانسته ای بخري	آلا بیلسن Ālā bilibsan	دوم شخص فرد
توانسته اند بخرند	آلا بیلیدیلن Ālā biliبدılan	سوم شخص جمع	توانسته است بخرد	آلا بیلیدی Āäl bilibdı	سوم شخص فرد

مثال: قارداشین ماشین آلا بیلیدی.

: Qārdāşın Māşin Ālābilibdı

برادرت توanstه است ماشین بخرد.

۳. صرف یک نمونه فعل مضارع استمراری توانی

می توانستیم بخریم	آلا بیلیدیق Ālā bileydıq	اول شخص جمع	می توانستم بخرم	آلا بیلیدیم Ālā bileydim	اول شخص فرد
می توانستید بخرید	آلا بیلیدیز Ālā bileydız	دوم شخص جمع	می توانستی بخري	آلا بیلیدین Ālā bileydin	دوم شخص فرد
می توانستند بخرند	آلا بیلیدیلن Ālā bileydılan	سوم شخص جمع	می توانست بخرد	آلا بیلیدی Ālā bileydi	سوم شخص فرد

مثال: سن اولا رو آلا بیلیدین چوخ ياخشیدی.

فصل دهم: وجہ توانیي افعال / ۱۳۵

: San Olāru Ālābileydin Çox Yāxşidi

تو آنها را می توانستی بگیری خیلی خوب بود.

۴. صرف یک نمونه فعل مضارع اخباری تواني

می توانیم بخریم	آلا بیلیز Ālā bilabiz	اول شخص جمع	می توانم بخرم	آلا بیلمان Ālā bilaman	اول شخص مفرد
می توانید بخرید	آلا بیلیز Ālā bilasiz	دوم شخص جمع	می توانی بخری	آلا بیلسن Ālā bilasan	دوم شخص مفرد
می توانند بخرند	آلا بیلدیلن Ālā biladilan	سوم شخص جمع	می تواند بخرد	آلا بیلدی Ālā biladi	سوم شخص مفرد

: Bu Cinsları Ālābilasiz

این جنس ها را می توانید بخرید.

۵. صرف یک نمونه فعل مضارع التزامی تواني

بتوانیم بخریم	آلا بیلک Ālā bilak	اول شخص جمع	بتوانم بخرم	آلا بیلام Ālā bilam	اول شخص مفرد
بتوانید بخرید	آلا بیلیز Ālā bilayz	دوم شخص جمع	بتوانی بخری	آلا بیلین Ālā bilayn	دوم شخص مفرد
بتوانند بخرند	آلا بیلسیلن Ālā bilsilan	سوم شخص جمع	بتواند بخرد	آلا بیلسین Ālā bilsin	سوم شخص مفرد

مثال: من بولاردان آلا بیلم یاخشیدی.

: Man Bulārdān Ālābilam Yāxşidi

من از اینها بتوانم بخرم خوب است.

۶. صرف یک نمونه فعل مستقبل تواني

قادر خواهیم بود بخریم	آلا بیلریز Ālā bilarbiz	اول شخص جمع	قادر خواهم بود بخرم	آلا بیلرمن Ālā bilarman	اول شخص مفرد
قادر خواهید بود بخرید	آلا بیلرسیز Ālā bilarsiz	دوم شخص جمع	قادر خواهی بود بخری	آلا بیلرسن Ālā bilarsan	دوم شخص مفرد
قادر خواهند بود بخرند	آلا بیلرلن Ālā bilarlan	سوم شخص جمع	قادر خواهد بود بخرد	آلا بیلر Ālā bilar	سوم شخص مفرد

۱۳۶ / آشنایی با زبان ترکی خراسانی

مثال: اولار پوڭارينا گۈرە هر زات آلا بىلەن.

: Olär Pullärinä Göra Har Zât Äläbilarlan

آنها بە واسطە پۇشان، هر چىزى را قادر خواهند بود بخىند.

۷. صرف يك نمونه فعل شرطى تواني در زمان حال

اگر بتوانيم بخرىم	آلا بىلسىك Älâ bilsak	اول شخص جمع	اگر بتوانم بخرم	آلا بىلسەم Älâ bilsam	اول شخص مفرد
اگر بتوانيد بخرىد	آلا بىلسىيىز Älâ bilsayz	دوم شخص جمع	اگر بتوانى بخرى	آلا بىلسىين Älâ bilsayn	دوم شخص مفرد
اگر بتوانند بخرىند	آلا بىلسلىن Älâ bilsalan	سوم شخص جمع	اگر بتواند بخرد	آلا بىلسە Älâ bilsa	سوم شخص مفرد

مثال: آداخلىچىن بو اوزو گو آلا بىلسىين چوخ ياخشىدى.

: Ädäxliçin Bu Üzügu Äläbilsayn Çox Yäxşidi

اگر براى نامزدت اين انگشتر را بتوانى بخرى، خىلى خوب است.

۸. صرف يك نمونه فعل وجه شرطى تواني در زمان گذشته

اگر مى توانستيم بخرىم	آلا بىلسىديك Älâ bilsaydik	اول شخص جمع	اگر مى توانستم بخرم	آلا بىلسىديم Älâ bilsaydım	اول شخص مفرد
اگر مى توانستيد بخرىد	آلا بىلسىديز Älâ bilsaydız	دوم شخص جمع	اگر مى توانستى بخرى	آلا بىلسىدين Älâ bilsaydın	دوم شخص مفرد
اگر مى توانستند بخرىند	آلا بىلسىديلن Älâ bilsaydilan	سوم شخص جمع	اگر مى توانست بخرد	آلا بىلسىدى Älâ bilsayı	سوم شخص مفرد

مثال: بوماشينى آلا بىلسىديز چوخ ياخشىدى.

: Bu Mäşini Äläbilsaydız Çox Yäxşidi

اگر اين ماشين را مى توانستيد بخرىد، خىلى خوب بود.

فصل یازدهم

افعال بی قاعده

افعالی هستند که جدا از قواعد مذکور جهت ساخت زمانهای دستوری (ماضی، مضارع، مستقبل) است و این افعال به صورت جداگانه و تحت دستوری خاص که در زیر به آن اشاره می‌شود صرف می‌شوند. یکی دیگر از امتیازات مهم زبان ترکی این است که در آن فقط یک فعل بی قاعده موجود می‌باشد و بقیه افعال در زبان ترکی در هنگام صرف در زمانهای مختلف دستوری از قوانین خاص پیروی می‌کنند در صورتی که در زمانهای دیگری نظیر: انگلیسی و ... نمونه افعال بی قاعده بسیار زیاد است.

در مثالهای زیر صرف تنها فعل بی قاعده زبان ترکی، در زمانهای مختلف دستوری توضیح داده شده است:

۱. صرف فعل بی قاعده در مفهوم: استیدن (است) الف) در زمان حال (مضارع)

مایم	بیزبیز / بیزیق Bizbiz/ Biziq	اول شخص جمع	منم (من استم)	من من / منم Man man / Manam	اول شخص مفرد
شماييد	سيزسيز Sizsiz	دوم شخص جمع	توبى (تواستی)	سن سن Sansan	دوم شخص مفرد
آنهاييد	اولاردولان Olārdulān	سوم شخص جمع	او است	او دو Odu	سوم شخص مفرد

مثال:

كيمدى : كيسـت Kimdi : Kiest

۱۴۰ / آشنایی با زبان ترکی خراسانی

من من / منم Manman / Manam : منم، من استم

بیز بیز / بیزیق Bizbiz / Biziq : ماییم، ما استیم

صرف مثال بالا در حالت منفی:

ما نیستیم	بیز دؤگولبیز.. Biz dögulbiz	اول شخص جمع	من نیستم	من دؤگولمن Man dögulman	اول شخص مفرد
شما نیستید	سیز دؤگولسیز Siz dögulsiz	دوم شخص جمع	تو نیستی	سن دؤگولسان San dögulsan	دوم شخص مفرد
آنها نیستند	اولار دؤگولدولان Olär döguldulân	سوم شخص جمع	او نیست	او دؤگولدو O döguldu	سوم شخص مفرد

مثال:

قاپینین دالسیندا سن سن Qāpinin Dālsindā Sansan : پشت در تویی؟

یو من دؤگولمن Yo Man Dögulman : نه من نیستم.

ب) در زمان گذشته (ماضی)

ما بودیم	بیز ایدیق Biz Eydılq	اول شخص جمع	من بودم	من ایدیم Man Eydim	اول شخص مفرد
شما بودید	سیز ایدیز Siz Eydız	دوم شخص جمع	تو بودی	سن ایدین San Eydın	دوم شخص مفرد
آنها بودند	اولار ایدیلن Olär Eydilan	سوم شخص جمع	او بود	او ایدی O Eydi	سوم شخص مفرد

مثال:

قاپینی ووران کیمیدی Qāpını Vurān Kimeydi : چه کسی در را زد؟

من ایدیم / بیز ایدیق Man Eydim / Biz Eydılq : من بودم / مابودیم.

صرف مثال بالا در حالت منفی:

ما نبودیم	بیز دؤگولیدیق Biz döguleydiq	اول شخص جمع	من نبودم	من دؤگولیدیم Man döguleydim	اول شخص مفرد
شما نبودید	سیز دؤگولیدیز Siz döguleydz	دوم شخص جمع	تو نبودی	سن دؤگولیدین San döguleydin	دوم شخص مفرد
آنها نبودند	اولار دؤگولیدیلن Olär döguleydiłan	سوم شخص جمع	او نبود	او دؤگولیدی O döguleydi	سوم شخص مفرد

فصل یازدهم: افعال بی قاعده / ۱۴۱

مثال:

باگا گئدن سن ایدین Bağā Gedan San Eydīn : کسی که به باغ رفت، تو بودی؟
يو من دؤگوليديم Yo Man Döguleydim : نه من نبودم.

۱. صرف فعل بی قاعده در مفهوم: هستن؛ وجود داشتن

(الف) در زمان حال (مضارع)

هستیم	باربیز / واربیز Bārbiz	اول شخص جمع	هستم / وجود دارم	بارمن / وارمن Bārman	اول شخص فرد
هستید	بارسیز / وارسیز Bārsiz	دوم شخص جمع	هستی ...	بارسن / وارسن Bārsan	دوم شخص فرد
هستند	باردولان / واردولان Bārdulān	سوم شخص جمع	هست	باردو / واردو Bārdū	سوم شخص فرد

مثال:

من سن ایشیم باردو / واردو
من باتو کاردارم.

صرف مثال بالا در حالت منفي:

نیستیم	یوخبیز / یوخوق Yoxbiz / Yoxuq	اول شخص جمع	نیستم / وجود نادرم	یوخمن / یوخم Yoxman	اول شخص فرد
نیستید	یوخسیز Yoxsiz	دوم شخص جمع	نیستی	یوخسن Yoxsan	دوم شخص فرد
نیستند	یوخدولان Yoxdulān	سوم شخص جمع	نیست	یوخدو Yoxdu	سوم شخص فرد

مثال:

من هئچ ایشده سن یوخمن / یوخم
من درهیچ کاری باتونیستم.

(ب) در زمان گذشته (ماضی)

بودم	بار ایدیق / وار ایدیق Bār Eydīq	اول شخص جمع	بودم / وجودداشت	بار ایدیم / وار ایدیم Bār Eydīm	اول شخص مفرد
بودید	بار ایدیز / وار ایدیز Bār Eydīz	دوم شخص جمع	بودی	بار ایدین / وار ایدین Bār Eydīn	دوم شخص مفرد
بودند	بار ایدیلن / وار ایدیلن Bār Eydīlan	سوم شخص جمع	بود	بار ایدی / وار ایدی Bār Eydī	سوم شخص مفرد

مثال: بیلدیر با غلاردا چوخ او زوم بار ایدی.

: Bildir Bāglārdā Çox Üzüm Bāreydī

پار سال در باغها، انگور زیادی موجود بود.

صرف مثال بالا در حالت منفي:

نبودم	یوخ ایدیق Yox Eydīq	اول شخص جمع	نبودم / وجودنداشتم	یوخ ایدیم Yox Eydīm	اول شخص مفرد
نبودید	یوخ ایدیز Yox Eydīz	دوم شخص جمع	نبودی	یوخ ایدین Yox Eydīn	دوم شخص مفرد
نبودند	یوخ ایدیلن Yox Eydīlan	سوم شخص جمع	نبود	یوخ ایدی Yox Eydī	سوم شخص مفرد

مثال:

اینیش (ایریش) ایل با غلاردا هیچ او زوم یوخ ایدی

۲ سال پیش در باغها هیچ انگوری

موجود نبود.

فصل دوازدهم

مصدر

فعلی که برانجام دادن کار یا روی دادن حالتی بدون داشتن زمانهای دستوری
دلالت نماید، مصدر می نامند.

علامت ساخت افعال مصدری در زبان فارسی «ن» می باشد: رفت = رفتن؛
خورد = خوردن و ...

علامت ساخت افعال مصدری در زبان ترکی «ماق Māq» می باشد و
ساختار دستوری آن بدین صورت است که پسوند مذکور به آخر بن فعل امر
دوم شخص مفرد، افزوده شده و مصدر می سازد.

برای اطلاع به عرض می رساند، پسوند مصدرساز «ماق» در
بعضی از مناطق به صورت «ماخ / مک» هم تلفظ می شود.
مثال تفکیکی: آل + ماق = آلماق: خریدن، گرفتن؛

گگ + ماق = گتماق Getmāq : رفتن.

قویماق Qoymāq : گذاشتن.

وورماق Vurmāq : زدن.

گورماق Görmāq : دیدن، نگریستن.

با خماق Bāxmāq : نگاه کردن.

گلماق Galmāq : آمدن، مراجعه کردن.

تئکماق Tökmāq : ریختن.

تیکماق Tikmāq : دوختن.

نکته: در راستای آشنایی و یادگیری خوانندگان محترم لیست تقریباً کاملی از افعال مهم زبان ترکی به همراه مشتقات آن در بخش پنجم به صورت مصدر آورده شده است.

نکاتی در مورد مصدر جعلی و مصدر مرخم

源源 مصدر جعلی: کلمه ای است که در عین داشتن معنای مصدری دارای شکل خاصی است و ممکن است از اسم، صفت و یا حتی از بن فعل ساخته شود؛ طریقه ساخت آن نیز بدین صورت است که به آخر کلمه مصدر نظر، پسوند **لیق / لوق** *Liq* / «افوده می شود و معادل ساختاری آن در زبان فارسی پسوندهای «گی، ی، يت (عربی)» می باشد: انسانیت، خوبیت، اکثریت.

مثال:

یاخشی + لیق = *Yāxşılıq* : خوبیت، خوبی

پیس + لیق = *Pisliq*: بدی

اشگ + لیق = *Eşşagliq* : خریت

چوخ + لوق = *Coxluq* : زیادی، اکثریت

源源 مصدر مرخم: کلمه ای است که در عین داشتن معنای مصدری، فاقد علامت مصدری «ماق» *Māq* است. تشخیص این گونه مصدر مرخم در جمله میسر است، که در زبان فارسی هم به همین صورت است.

ساختار دستوری: بن فعل + پسوند «دیق / دوق» *Dıq / Duq*

آل + دیق = *Āldıq* : خرید (در معنای مصدری خریدن)

یان + دیق = *Yändıq* : سوزش (در معنای مصدری سوختن)

سات + دیق = *Sätdìq* : فروش (در معنای مصدری فروختن)

نکته مهم: ساختار دستوری مصدر مرخم در زبان ترکی، درست مطابق اول شخص جمع در زمان افعال ماضی ساده (مطلق) می باشد.

فصل سیزدهم

پسوند

منظور الفاظی هستند که برآخر بن اسم یا بن فعل اضافه می شوند و مفهوم جدیدی را می سازند. مهمترین و پرکاربردترین پسوند ها در زبان ترکی خراسانی شامل موارد زیر است:

نکته مهم: دوگانگی تلفظ پسوندها در ساخت کلمات مختلف به خاطر تابعیت از «قانون هماهنگی اصوات» می باشد که توضیح کامل آن در فصل اول بخش سوم کتاب بیان شده است.

الف) پسوندهای اسم ساز اسمی

منظور از پسوندهای اسم ساز اسمی پسوندهایی است که به آخر بن اسمی اضافه می شوند و مفهوم جدیدی از آن لغت می سازند ، مهمترین آنها شامل موارد زیر می باشد:

۱. پسوند: آری / اری (Ārī / Arı)

از پسوندهای کمیابی است که در بعضی از کلمات موجود و به مفهوم جهت و سمت به کار می رود، مثال:

یوخاری Yuxārī : بالا

ایچری İçarı : داخل، درون، تو

ایلری İlari : جلو، پیش، زمان قبل

۲. پسوند: آق/Ak (Āq /Ak)

از پسوندهای رایج در زبان ترکی است که بیشتر در مفهوم اسم مکان و اسم ابزار به اسمی اضافه شده و در مورد بعضی از اعضای بدن هم به کار رفته است، زیرا آنها هم به نوعی اسم ابزار می‌باشند، مثال:

قیراق Qırāq : گوش، کنار

نانجاق Nāncāq : تبر

دیرناق Dırnāq : ناخن

دولاق Dodāq : لب

قولاق Qulāq : گوش

بارماق / بیرماق Bārmāq /Bırmāq : انگشت

بوداق Budāq : شاخه

باشاق Bāşşāq : خوش‌گندم

بیک Babak : مردمک

۳. پسوند: آلاق/الک (Ālāq /Alak)

این نمونه پسوند هم برین فعل و هم برین اسم اضافه می‌شود ولی در بن فعلی بیشتر رایج است، مثال:

دومبالاق Dumbäläq : پشتک زده، خم شده به حالت سجده

شاپالاق Şapäläq : سیلی

گوبالک Göbalak : قارچ

۴. پسوند: ایز / اوز (İz / Üz)

این پسوند برای جمع بستن لغات و همچنین اعداد به کار می‌رود و ساختار تبدیلی آن جهت یادگیری به شرح زیر می‌باشد:

فصل سیزدهم: پسوند / ۱۵۱

كلمات جمع		كلمات مفرد	
ما	Biz	بیز	من / بن Man/Ban
شما	Siz	سیز	تو San
خریدید، گرفتید	Āldız	آلدىز	خریدى، گرفتى Äldin
رفتید	Getdiz	گەتدىز	رفتى Getdin
یکى تان	Biriz	بیرىز	یك Bir
دوتايى تان	İkkiz	ایكىز	دو İkki
سه تايى تان	Üçüz	اوچوز	سه Üc
چهار تايى تان	Dörtüz	دۈرۈز	چهار Dört

۵. پسوند: ایل / اوول (İl / Ul)

از نمونه پسوندهایی است که از اسمی، صفت می سازد، مثال:

یاشیل Yāşıl : سبز

قیزیل Qızıl : طلا

يونگول Yungul : سبک

۶. پسوند: این / اوون (In / Un)

از نمونه پسوندهای قدیمی است و در لغات گوناگون کاربرد دارد، مثال:

پسوند: این In		پسوند: اوون Un	
برادرهمسر	Qayın	قینین	کامل، تکمیل Bitun
نزدیک	Yāxın	یاخین	دراز، طویل Uzun
ضخیم	Qālin	قالین	یوقون (یوقان) Yoqun
هوای خنک، معتدل	Sarın	سرین	بویون Boyun
شکم	Qārın	قارین	قویون Qoyun
عروس	Galın	گلین	اودون Odun
روشن، نورانی	Āydın	آيدىن	اویون Oyun

۷. پسوند: جک / چک / جیق / چاق / چاق (/Cak /Çak /Ciq /Ciq /Cāq)

این پسوند در مفهوم تصعیر و یا برای اسم ابزار به کار می رود، مثال:

دیلچک Dilçak : زبان کوچک

الجک Elcak : دستکش

آلاچیق Alâçıq : کلبه چوبی و حصیری، آلاچیق (کلمه ترکی ← بخش ۶)

یالینچاق = یالانتاقچ Yâlinçâq = برهنه، لخت، عریان

توتفاقچ = توتفوچ Tutquç = Tutqâç : دستگیره پارچه ای که در آشپزی

جهت گرفتن ظروف از آن استفاده می شود). معادل خاصی در فارسی جهت این لغت موجود نیست).

۸. پسوند: چی / چو (/Çı /Çu)

از پسوندهای رایج و مهم زبان ترکی است و در معنای وابستگی به مشاغل

به کار می رود و همچنین علامت اسم فاعل می باشد.

نکته مهم: این پسوند وارد زبان فارسی نیز شده است؛ مثال: آبدراچی، درشکه

چی

طریقه ساخت لغات با این پسوند: اسم / صفت + پسوند فاعلی «چی / چو Çı

» /Çu

دریان	Qâpiçi	قایپچی	در	Qâpi	قایپ
دروغگو	Yâlânçı	یالانچی	دروغ	Yâlân	یالان
شکسته بند	Siniqçı	سینیقچی	شکسته	Siniq	سینیق
آسیابان	Degirmâncı	دگیرمانچی	آسیاب	Degirmân	دگیرمان
آهنگر	Damırçı	دمیرچی	آهن	Damır	دمیر
بازیگر	Oyunçu	اویونچو	بازی	Oyun	اویون

۹. پسوند: چین (Çın)

از پسوندهای کمیاب می‌باشد و در اسامی بعضی از پرندگان به چشم می‌خورد، مثال:

سیغیرچین : Sar Sığırçın

بیلدیرچین: بلدرچین (کلمه ترکی ← بخش ۲)

لاچین: شاهین

۱۰. پسوند: داش (Dاش)

پسوند مذکور به معنای همراحت و معیت به کار می‌رود و معادل پیشوند «هم» در زبان فارسی است، مثال:

یولداش Yoldaş : هماه، دوست

قارداش Gārdāş : برادر = توضیح: این لغت دراصل به صورت قارینداش Qārīndāş به معنای هم شکم می‌باشد که مخفف و تبدیل به «قارداش» شده است.

۱۱. پسوند: راق (Raq)

این پسوند در زبان ترکی علامت صفت تفضیلی است که در همین بخش، در فصل چهاردهم مفصلًاً توضیح داده شده است، مثال:

آق راق Āqrāq : سفیدتر

آزراق Āzrāq : کمتر

چوخ راق Çoxrāq : بیشتر، زیادتر

پیس راق Pisrāq : بدتر

۱۲. پسوند: ساق / سک (sāq/sak)

از پسوندهای مشترک در بن‌های اسمی و فعلی می‌باشد و نوعی درهم شدن و پیچیدگی و فشردگی را به آن لغت می‌رساند، مثال:

باغیرساق Bāğırsāq : روده

قورومساق Qurumsāq : دیوٹ؛ برگرفته از ریشه فعلی قورماق به معنای: ۱) سرهم کردن، وصل کردن، به هم پیچاندن ۲) دوشخص نامحرم را به هم وصلت نامشروع دادن.

ساریمساق Sârimsāq : سیر؛ برگرفته از ریشه فعلی ساریماق Sarımaq به معنای پیچیدن و تاب دادن (بعثت پیچیدن و فشردگی دانه های سیر در هم). یگر به این نام خوانده می شود)

دیرسک Dirsak : آرنج

۱۳. پسوند: سیز / سوز (Siz / Suz)

معادل این پسوند در زبان فارسی پیشوند: «بی، نا» می باشد و از اضافه شده آن به آخر لغت کلمه حالت متصاد پیدا می کند، مثال:

منفی		مشیت	
بی خون، کم خون	Qânsız	قانسیز	خون
بی صدا	Sassız	سسسیز	صدا
بی نمک	Duzsuz	دوزسوز	نمک
بی آب: تشنه	Susuz	سوسوز	آب

۱۴. پسوند: کی (Ki)

این پسوند در معنای مالکیت می باشد و معادل آن در فارسی پیشوند «مال، مربوط به» است، مثال:

منیم+کی (منیمکی) Manimki : مال من، مربوط به من

سنین + کی (سنینکی) Saninki : مال تو، مربوط به تو

ایندی+کی (ایندیکی) İndiki : مربوط به الان، مال الان

کئچن ایلين کی (کئچن ایلينکی) Keçan İlinki : مربوط به سال

گذشته، مال پارسال

۱۵. پسوند: لار / لر (Lär / Lar)

این پسوند در زبان ترکی علامت جمع می‌باشد و کلیه لغات با این پسوند به جمع تبدیل می‌شوند؛ معادل آن در زبان فارسی «ها، ان» می‌باشد، مثال:

جمع		فرد
برادرها، برادران	Qārdāşlär	قارداش لار
خواهرها، خواهران	Bācılär	باجی لار
راهها	Yollär	یول لار
چشمها، چشمان	Gözler	گوزلر
موها	Tuklar	توک لر
زبانها	Dillar	دیل لر

۱۶. پسوند: گیل / گول (Gil / Gul)

نوعی دیگر از پسوند جمع در زبان ترکی است که فقط برای جمع بستن اسمی افراد می‌آید؛ معادل آن در زبان فارسی لغات «اینها، اینا، شان: شون» می‌باشد، مثال:
علی گول Ali Gul : علی اینا، علی شون

قارداشیم گیل Gil : برادرم اینا، برادرم شون

قارداشیم گیل گلدیلن Qaldılan : برادرم اینا، آمدند

۱۷. پسوند: لاق / لک (Läq / Lak)

این پسوند از اسم، صفت می‌سازد و بیشتر برای اسم مکان استفاده می‌شود و

نمونه هایی از آن به زبان فارسی هم وارد شده است ، مثال:

باتلاق Bätłäq : محل فرو رفتن ، باتلاق (کلمه ترکی \leftarrow بخش ۴)

قیشلاق Qişłäq : سردسیر ، قشلاق (کلمه ترکی \leftarrow بخش ۴)

بیلاق Yeyläq : گرمیسر، بیلاق (کلمه ترکی \leftarrow بخش ۴)

ایسلام Isläq : برکه: محلی که آب جمع می‌شود.

چاتلاق Çātlāq : محلی که ترک ترک خورده است.

۱۸. پسوند: لى / لو (Li / Lu)

از پسوند های مهم در زبان ترکی است و کاربرد آن در موارد زیر می باشد:

(الف) در معنای قید زمان:

گنجه لى Gecalı : شبانه، شب هنگام

ائرتە لى Ertalı : صبح هنگام

(ب) در معنای دارندگی و دارا بودن چیزی:

دوزلو Duzlu : بانمک، نمکدار

سولو Sulu : آبدار، آبکی

یاشلی Yāşlı : ۱) پرسن و سال ۲) اشک آلد

ایشیقلی Işıqlı : نورانی، پرنور

قورخولو Qorxulu : ترسناک، وحشتناک

اورک لى Üraklı : جسور، دلیر

(ج) در معنای قابلیت و شایستگی:

یئمه لى Yemalı : خوردنی، لذیذ

ایچمه لى İçmalı : نوشیدنی، گوارا

گۇرمە لى Görmalı : دیدنی، تماشایی

ایستمە لى İstamalı : خواستنی، دوست داشتنی، مطلوب

گۈلمە لى Gulmalı : خنده دار، مضحك

(د) در معنای نسب و انتساب:

ایران لى İrānlı : ایرانی، اهل ایران

مشهد لى Maşhadlı : مشهدی، اهل مشهد

(ه) در معنای همراهی و معیت:

در ساخت بعضی از جملات خاص کاربرد دارد، مثال:

ال یاقاچ لى Al Yāqāçlı : دستى که همراه آن چوب باشد (چوب به دست)
نه نه لى اوغلان Nanalı Oqlān : مادر و پسر همراه هم
مثال جمله اى: علی ال یاقاچلى گىدى Getdi Alı : علی چوب به دست رفت.

و) درمعنای فارسى: با، دار:
اولى Övli : ۱) خانه دار ۲) متاهل
اجيق لى Acıqlı : باعصبانیت
(Çılıq) ۱۹. پسوند: چيليق

از پسوندهایی است که در آخر بعضی از اسمای اضافه شده است و نوعی قابلیت و دارندگی طولانی مدت را به آن کلمه می رساند، مثال:
ياريم چيليق Çılıq : نصف نیمه، نیمه کاره: ایشی ياریم چيليق
بیراخما بیراخما İşı Yārım Çılıq Bırāxmā : کاررا نیمه کاره رها نکن.
باغير چيليق Bağır Çılıq : دادو فریاد، سر و صدای زیاد: چوخ باغیر چيليق اتمه
Çox Bağır Çılıq Etma : زیاد سرو صدا نکن.

سرباز چيليق Sarbāz Çılıq : خدمت سربازی: من سرباز چيليقه گىتم
Man Sarbāz Çılıqa Getdim : من به سربازی رفتم.

(Lıq / Luq) ۲۰. پسوند: ليق / لوق

كاربرد اين پسوند درموارد زير می باشد:
الف) در ساخت اسم مصدر یا مصدر جعلی
معادل آن در زبان فارسى «ي، يت: عربى» می باشد، مثال:
قارداشلىق Qārdāşlıq : برادرى، اخوت
كىشى ليق Kişılıq : مردانگى
اشڭلىق Eşşagliq : خریت

چوخلوق Çoxluq : اکثریت

ب) در مفهوم مشاغل و حرفه ها

بنالیق Bannâlıq : بنای

اوغورلوق Oqurluq : دزدی، سرقت

شاعرلیق Şäerlıq : شاعری

ج) در مفهوم دارا بودن یک صفت و رتبه و مقام

قوجالیق Qocâlıq : پیری

آقالیق Āqâlıq : آقایی، سروری

آتالیق Ātâlıq : پدری، بزرگواری

یاخچیلیق / یاخشیلیق Yāxçılıq / Yāxşılıq : خوبی، نیکی

پیسلیق Pislıq : بدی

بگلیق Baglıq : بگ بودن، بزرگی

شاهلیق Şâhlıq : شاهی، پادشاهی

د) در مفهوم صفت و شایستگی برای چیزی

باھارلیق پالتاری Bâhârlıq Pâltârı : لباس بهاره

اتلیق Etlıq : (مواد) گوشتی

تورشولوق Turşuluq : (مواد) ترشیحات

ه) در اسامی بعضی از ابزارها

باشلیق Bâşlıq : ۱) نوعی کلاه کلاهک ۲) همچنین به معنی شیربها

گؤزلوک Gözlük : عینک

و) در اسامی برخی از مناطق درجهت القای کثرت و فراوانی برای آن

سامانلیق Sâmânlıq : کاهدان، محل نگهداری کاه

تورپاقلیق یئر Torpâqlıq Yer : زمین خاکی

قارلیق يېر: زمین برفی Qārlıq Yer
گولوق Gulluq: گلزار، محل پر از گل
(Man / Mān) ۲۱. پسوند: من / مان

از پسوندهای قدیمی است و به مفهوم تشدید و تایید چیزی به کار می رود:
تورکمن Turkman: ترکمن، معنای لغوی: ترک هستم
دگیرمان Degirmān: آسیاب

ب) پسوندهای اسم ساز فعلی

پسوندهایی هستند که به آخر بن افعال اضافه شده و از آنها اسم یا صفت جدیدی می سازند. مهمترین و پر کاربردترین آنها در این منطقه به شرح زیر می باشد:

۱. پسوند: آ / Ā (Ā / A)

این پسوند بیشتر به معنای قید حالت به کار می رود و اکثر اوقات به صورت جفتی کاربرد دارد، مثال:

گوله گوله دئدی Dedi: خنده کنان گفت.
قاچا قاچا گتدی Qāçā Qāçā Getdī: دوان دوان رفت، شتابان رفت.
قورخا قورخا گلدی Qorxā Qorxā Galdī: ترسان آمد (با حالت ترس آمد).

۲. پسوند: آر / ار (Ār / Ar)

کاربرد این پسوند در افزوده شدن بین افعال در دو مورد زیر می باشد:

الف) علامت اسم مصدر:

یارار Yārār: فایده، مفید، به درد بخور

اوخشار Oxşāar: شباهت

ب) علامت صفت فاعلی:

آچار $\bar{A}çar$: کلید، آچار

کسر $Kasar$: (هر چنیز) برنده

اوچار $Uçar$: پرنده

چاپار $\mathcal{C}apar$: دونده، تازنده

یئتر $Yetar$: کافی، رسا

۳. پسوند: آق / اک ($\bar{A}q / Ak$)

از پسوندهای مشترک بین بن اسم و بن فعل می‌باشد که در بن اسم نیز

توضیح داده شد. مهمترین کاربردهای آن در بن فعل به شرح زیر است:

(الف) در معنای تحریر

قاچاق (قاچ + آق) $Qäçäq$: اجناس فراری یا قاچاق (کلمه ترکی \leftarrow بخش ۴)

قورخاق (قورخ + آق) $Qorxäq$: ترسو، بزدل

(ب) در معنای اسم مکان

یاتاق (یات + آق) $Yätäq$: محل استراحت رمه ها

اوتراق (او تور + آق) $Oträq$: اقامت موقت، اتراق (کلمه ترکی \leftarrow بخش ۴)

(ج) در معنای اسم ابزار

بیچاق / پیچاق (بیچ + آق) $Biçäq / Piçäq$: چاقو

اوراق (اوور + آق) $Oräq$: داس

الک (اله + اک) $Alak$: غربال، الک (کلمه ترکی \leftarrow بخش ۴)

قاپاق (قاپ + آق) $Qäpäq$: درپوش، قاپاق (کلمه ترکی \leftarrow بخش ۴)

(د) برای ساخت اسمی عام:

سوراق (سور + آق) $Soräq$: پرس وجو، سراغ (کلمه ترکی \leftarrow بخش ۴)

یوماق (یوم + آق) $Yumäq$: کلاف نخ و...

قوجاق (قوج + آق) $Quçäq$: آغوش، بغل

فصل سیزدهم: پسوند / ۱۶۱

بلک (بل+اک) Belak : قنداق کودک

(۵) دراعضای بدن:

دواداق Dodāq : لب

آیاق : Āyāq : پا

اورک / ایرک Īrak : دل

۴. پسوند: آقان (Āqan)

از پسوندهای معددوی است که به مفهوم مبالغه برای چیزی به کار می رود، مثل:

ياتاقان Yātāqān : یاتاغان (کلمه ترکی ← بخش ۴)

۵. پسوند: آر / ار (Ār / Ar)

با افزودن این پسوند به آخر کلیه بن افعال می توان صفت فاعلی ساخت، مثل:

معنی فارسی	صفت فاعلی با پسوند Ār / Ar	معنی فارسی	بن فعل
کلید، آچار [کلمه ترکی ← بخش ۴]	Āçār آچار	باز کن، بگشا	Āç آج
پرواز کننده	Uçār اوچار	بر، پرواز کن	Uç اوچ
سوزان	Yānār یانار	بسوز	Yān یان
بُرْنَدَه	Kesar کسر	بُرْ	Kes کس

۶. پسوند: آن / ان (Ān / An)

از پسوندهای مهم و رایج در زبان ترکی می باشد و با افزودن آن به کلیه بن افعال می توان اسم فاعل ساخت.

ساختمار دستوری: بن فعل + پسوند اسم فاعلی «آن / ان

معنی	اسم فاعل	معنی	بن فعل
نوازنده	Çālān چالان	بنواز	Çāl چال
خریدار	Ālān آلان	بخر، بگیر	Āl آل

معنی	اسم فاعل	معنی	بن فعل
فروشنده	Sātān	سatan	Sāt سات
نویسنده، مولف	Yāzān	یازان	Yāz یاز
خفة کننده	Boğān	بوغان	Boğ بوج
نگاه کننده، ناظر	Bāxān	باخان	Bāx باخ
پیاده شونده	Duşan	دوشان	Duş دوش
کسی که می آید	Galan	گلن	Gal گل
ارسال کننده، فرستنده	Göndaran	گوندارن	Gondar گوندر

نکته مهم: این پسوند در ساخت کلمات مرکب هم کاربرد زیادی دارد، مثال:

گونه باخان Guna Bāxān : گل آفتاب گردان - به معنای رایج در فارسی -

سوزه باخان Söza Bāxān : حرف گوش کن - به معنای رایج در فارسی -

دوز بیلمیان Duz Bilmian : نمک نشناس - به معنای رایج در فارسی -

درده دگن Darda Dagan : به درد بخور، مفید - به معنای رایج در فارسی -

۷. پسوند: ایت / اوت / اوود (İt / Ut / Ud)

از پسوندهای قدیمی می باشد و کلمات اندکی با این پسوند موجود است:

قوروت Qurut : کشک، قوروت (کلمه ترکی \leftarrow بخش ۴)

یوغورت Yuğurt : ماست

قووت Quut : آرد حبوبات تف داده شده

۸. پسوند: ایز / اووز (İz / Uz)

از پسوندهای قدیمی است که در بن های اسمی کاربرد دارد و قبل از توضیح

داده شد است و در بن های فعلی بیشتر معنای صفت مفعولی را ایفا می کند:

سمیز Samız : چاق، فربه

بوغاز / بوغوز / بوغز : ۱) گلو، گلوگاه ۲) تنگه

دریابی

۹. پسوند: ایش / اوش (İş / Uş)

از پسوندهای مشترک میان بن اسم و بن فعل می‌باشد و هنگامی که بر بن افعال اضافه شود حاصل مصدر می‌سازد؛ مثال:

آلیش ساتیش *Ālış Sâtış* : خرید و فروش

آلیش وئریش *Ālış Veriş* : بده بستان

یوروش (یور + اوش) *Yorus* : هجوم، یورش (کلمه ترکی \leftarrow بخش ۴)

گوروش (گور+اوش) *Göruş* : دیدار

اؤپوش (اؤپ + اوش) *Öpuş* : بوسه، ماج

قارقیش (قارق + ایش) *Qârqış* : نفرین

تانیش (تان + ایش) *Tâniş* : آشنا، شناس

یاغیش (یاغ + ایش) *Yâqış* : باران

باریش (بار+ ایش) *Bârîş* : آشتی، صلح

باخیش (باخ + ایش) *Bâxış* : نگاه

۱۰. پسوند: ای / او (İ / U)

از پسوندهای فعل است که بر بن افعال اضافه می‌شود و اسم یا صفت جدید می‌سازد، مثال:

ایتی *İti* : تیز

دیری *Diri* : زنده

اگری *Agırı* : کج

قارّی / قرّی / *Qarrı* : پیر، مسن، فرتوت

آجى / اجى / *Acı* : تلخ

آغرى *Äğrı* : درد

اولو *Ölu* : مرده، میت

دولو Dolu : پُر، انباشته

دورّو Durru : زلال

قورخو Qorxu : ترس، خوف

یومورو Yumuru : گرد، مدور

قورّو Qurru : خشک

۱۱. پسوند: ایق / اوق / اوک (İq / Uq / Uk)

با افروده شده این پسوند بر بن بعضی از افعال، اسم مفعول ساخته می‌شود، مثل:

یانیق Yāniq : سوخته

ییرتیق Yırtıq : پاره، دریده

سینیق Sınıq : شکسته

یاراشیق Yārāşıq : برازنده، شایسته، مناسب

بولاشیق Bulāşıq : کیف، آلو ده

قیشقیریق Qışqırıq : دادوفریاد، سروصدای، قشقرق (کلمه ترکی \leftrightarrow بخش ۴)

قاتیق Qātiq : ماست

یاریق Yāriq : شکاف، ترک

اوچوق Öçuq : خاموش

اوسکوروک Öskuruk : سرفه

دؤشوک / دلیک Döşük / Dalık : سوراخ، حفره

چوروک Çuruk : پوسیده، چوروک (کلمه ترکی \leftrightarrow بخش ۴)

یوموق Yumuq : به هم آمده، بسته

یوموروق Yumuruq : مشت

نکته مهم: با اضافه کردن این پسوند به بن بعضی از افعال و ترکیب آن

با کلمات دیگر می‌توان کلمات مرکب زیادی ساخت، مثل:

گۆز آچىق Göz Āçıq : چشم باز (معادل: چشم دريىدە، بى حيا)

باش آچىق Bāş Āçıq : سر باز (معادل: چشم دريىدە، بى حيا)

آياق آچىق Āyāq Āçıq : پا باز (معادل: چشم دريىدە، بى حيا)

گۆز ييرتىق Göz Yirtiq : چشم دريىدە، بى حيا

۱۲. پسوند: اىلى / اولو (İli / Ulu)

مشابه پسوند «ايق / اوک» مى باشد و با افزودن آن بر بن برخى از افعال کلمه
حالت اسم مفعول پيدا مى كند:

سۈكولو Sökulu : شکافته شده، درز برداشته

اورتولو Örtulu : پوششدار، محجبه

اوز اورتولو Üz Örtulu : صورت محجبه، با حجاب، روپوشیده

اکىلى يئرلر Ekili Yerlar : زمينهای كشت شده، زمينهای مزروعى

۱۳. پسوند: ايم / اوم (İm / Um)

از پسوندهای رايچ است و بر بن بسيارى از افعال افزواده شده است:

قيسيم Qısim : پيمانه (باكف دست)؛ معادل خاصى جهت اين لغت در فارسى
موجود نىست.

بىر قيسىم يون Bir Qısim Yun : يك پيمانه (باكف دست) آرد

اولوم Ölüm : مرگ، موت

ساتيم Sâtım : فروش

گىيم Giyim : پوشاك

يئيم = يئم Yeyim = Yem : علوفة

اله باخيم Ala Bâxım : محتاج

گۆزه گلىم Göza Galım : چشم گير

خوش گلىم Xoşâ Galım : معادل: دوست داشتنى، خواستنى، مطلوب

نخودلاری قیسیم قیسیم گتیر Nuxudları Qısim Qısim Gatır : نخودها را پیمانه پیمانه بیاور.

۱۴. پسوند: این / اون / آن (In/Un /An)

از پسوندهای رایج است و با افزودن آن به بن افعال متعددی، اسم ساخته می شود:

یاغین Yāğın : بارش

قوشون Quşun : قوشون (کلمه ترکی بخش ۴)

یاخین Yāxın : نزدیک

درین Darın : عمیق، گود

اویون Oyun : بازی

دوگون Dugun : گره

ساتین Sātın : پولی، خریدن؛ ساتین آلماق Ālmāq : باپول خریدن

۱۵. پسوند: قا / قه / گه (Qā/Qa / Ga)

از این پسوند برای ساختن اسم خاص، ابزار و اعضای بدن استفاده شده است:

کولگه Kölge : سایه

قارقا Qārqā : کلاع

سوپورگه Supurga : جارو

قررقا Qorqā : حبوبات تف داده شده

قبیرقه Qabırqa : دنده (های بدن)

۱۶. پسوند: چی / چو (Çı / Çu)

از پسوندهای مشترک میان بن اسم و بن فعل می باشد. با افزودن این پسوند به بن بعضی از افعال نوعی اسم فاعل ساخته می شود که برشغل و حرفة دلالت می کند، مثال:

دیلنچى Dilançı : فقیر، گدا، سائل

گۆزتچى Gözatçı : نگهبان، دیده بان، کشیک

۱۷. پسوند: میش / موش (Mış / Muş)

با افزودن این پسوند به آخر بن بسیاری از افعال می توان صفت مفعولی ساخت، مثال:

گۆرممیش (گۆرمە + میش) Görmamış : ندیده، حریص

یتیشممیش (یتیشمه + میش) Yetişmamış : نرسیده

آلمامیش (آلما + میش) Ālmamış : نخریده، نگرفته

نکته مهم: این پسوند در ساخت افعال مرکب که در قالب نفرین و ناسزا باشد

کاربرد زیادی دارد، مثال:

گۆزو چیخمیش Gözu Çixmış : چشم در آمد

او / اوی ییخیلیمیش Öv / Öy Yixilmiş : خانه خراب

بوینو سینمیش Boynu Sınmış : گردن شکسته

۱۸. پسوند: گن (Gan)

با افزودن این پسوند به آخر بن افعال مجھول، آن فعل مفهوم مبالغه و تأکید

پیدا می کند، مثال:

یانیل گن Yānilğan : درحال روشنایی و سوختن

ییرتیل گن Yırtılığan : پاره، دریده

قیسیل گن Qısilğan : فشرده، ازدحام

بوغول گن Boğulğan : درحال خفه شدن

یویول گن Yuyulğan : شسته شده

۱۹. پسوند: ما / مه (Mā/Ma)

از پسوندهای مهم می‌باشد که مخفف شده‌ی علامت مصدری «ماق / Māq» است و با افزودن آن به آخر بن افعال می‌توان اسم یا صفت جدیدی از آن فعل ساخت، مثال:

معنی	اسم و صفت ساخته شده	معنی	مصدر
[غذای] سرخ کردن	Qızārtma	سرخ کردن، بریان کردن	قیزارتماق Qızārtmāq
سرفه	Öskurma	سرفه کردن	اؤسکورماق Öskurmāq
لرز، رعشه، لرزش	Titirma	لرزیدن	تیتیرماق Titirmāq
گوشت تکه تکه شده، قیمه (کلمه ترکی ← بخش ۴)	Qeyma	بریدن، تکه تکه کردن	قیماق Qeymāq
دولمه (کلمه ترکی ← بخش ۴)	Dolma	پرشدن، انباسته شدن	دولماق Dolmāq
افشان، ساچمه (کلمه ترکی ← بخش ۴)	Sāçma	پاشیدن، پراکنده کردن	ساچماق Sāçmāq
تف دادن؛ قورمه (کلمه ترکی ← بخش ۴)	Qovurma	تف دادن	قوورماق Qovurmāq
شیوه، نظیر، شباهت	Oxşāmā	اوختاما	اوختاماق Oxşāmāq
(غذای) خردشده، اصطلاحی برای غذای آب دوغ خیار	Doğrāmā	دوغراما	دوغراماق Doğrāmāq

۲۰. پسوند: ماق (Māq)

این پسوند در زبان ترکی علامت مصدر ساخت است تمام افعال زبان ترکی را با افزودن این پسوند می‌توان به مصدر تبدیل کرد که در این زمینه توضیحات کاملی در بخش دوم از فصل دوازدهم داده شده است. در اینجا مجدداً به صورت خلاصه ساختار دستوری آن ذکر می‌شود:

فصل سیزدهم: پسوند / ۱۶۹

بن فعل امر(صیغه دوم شخص مفرد)+ پسوند ماق = سات: بفروش +
ماق: فروختن Sātmāq

آل: بخر، بگیر + ماق: Ālmāq: خریدن، گرفتن

گت: برو + ماق Getmāq: رفتن

قوی: بگذار + ماق Qoymāq: گذاشتن، نهادن

برای اطلاع به عرض می رسانند پسوند مصدرساز «ماق» در بعضی از مناطق به صورت «ماخ / مک» هم تلفظ می شود.

نکته: مهمترین و رایج ترین مصادر (افعال) زبان ترکی به همراه مشتقهای آن با ذکر کامل معانی فارسی آنها در بخش پنجم آورده شده است.

فصل چهاردهم

صفت

صفت کلمه ای است که شکل، علامت و به طور کلی اوصاف اسم را بیان می کند. ساختار دستوری صفت و موصوف در زبان ترکی بر خلاف زبان فارسی و همانند زبانی نظیر انگلیسی می باشد؛ بدین صورت که اول صفت سپس موصوف می آید؛ مثال:

یاخشی اوغلان Yāxşı Oğlān : پسرخوب

در این قسمت جهت پرهیز از اطناب و پیچیدگی سخن، به صورت خلاصه و مفید، صفت از دو جنبه مهم بررسی می شود:

الف) اقسام صفت از حیث ساختاری

۱. صفت ساده

صفتی است که ساختار آن ساده و فقط از یک ریشه ساخته شده باشد، مثال:

یاخشی کیشی Yāxşı Kişi : مردخوب

ازون یاقچ Uzun Yāqāç : چوب دراز

یاخشی قیز Yāxşı Qız : دخترخوب

شیرین آلم شیرین Širin Ālmā : سیب شیرین

ساری یاغ Sārı Yāğ : روغن زرد

قیزی سو Qızı Su : آب داغ، آب گرم

۲. صفت مرکب (پیوندی)

۱-۱. صفت مرکب اسمی: صفتی است که از پیوستن پسوند به آخر اسم +

موصوف، ساخته می شود، مثال:

دوزلو چاغا Çağā : بچه بانمک

دوزسوز غذا Ğazā : غذای بی نمک

۱-۲. صفت مرکب فعلی: صفتی است که از پیوستن پسوند به آخر فعل +

موصوف، ساخته می شود، مثال:

قاچان اوغلان Oğlān : پسر گریزان (فراری)

کچن ایل İl : سال گذشته

آچیق قاپی Āçıq Qāpi : درب باز

یرتیق کاغاذ Yṛtīq Kāğāz : کاغذ پاره (شده)

ایچمه لی سو İçmalı Su : آب آشامیدنی

ایستمه لی قیز İstamalı Qiz : دختر خواستنی (دوست داشتنی)

سینن یاقاچ Sinan Yāqāç : چوب شکسته (شده)

ب) اقسام صفت از لحاظ مقایسه

۱. صفت مطلق (عادی)

این نوع صفت بدون سنجش و مقایسه با صفات دیگر به کار می رود، مثال:

یاخشی Yāxşı : خوب

پیس Pis : بد

اوژون Uzun : دراز

قیزی Qızı : گرم، داغ

یاخشی دوستوم گلدی Dostum Galdı Yāxşı : دوست خوبم آمد.

۲. صفت تفضیلی (بتر)

علامت آن در زبان ترکی پسوند «راق» می‌باشد که به آخر صفت افزوده می‌شود و معادل آن در زبان فارسی پسوند «تر» می‌باشد، مثال:

یاخشی راق rāq : خوب تر

پیس راق pis rāq : بدتر

اوزون راق Uzun rāq : دراز تر، طویل تر

قیزی راق Qizzi rāq : گرمتر، داغ تر

سن اوّن (اوندن) یاخشی راق سن San Onnan(Ondan) Yāxşırāq San تو از او خوب تر هستی.

۳. صفت عالی (برترین)

طریقه ساخت آن در زبان فارسی افزودن پسوند «ترین» به آخر صفت است. در زبان ترکی خراسانی پسوند خاصی جهت ساخت این گونه صفت موجود نیست و بیشتر با افزودن لغاتی نظیر: چوخ به معنی: خیلی، به ابتدای صفت تفضیلی، مفهوم صفت عالی به آن کلمه می‌بخشنند. علامت صفت عالی در زبان ترکی آذری و استانبولی پیشوندهایی نظیر: داهما، لاب و آن می‌باشد که به ابتدای صفت مورد نظر افزوده شده و مفهوم صفت عالی به آن می‌دهد، مثال:

یاخشی Yāxşı : خوب - یاخشی راق raq : خوب تر - داهما (لاب)

یاخشی Dāhā (Lāp) Yāxşı : خوب ترین

آز Āz : کم، اندک - آز راق Āzrāq : کمتر - داهما (لاب) آز

آز Dāhā (Lāp) Āz : کم ترین.

نکته: انواع و اقسام صفت از جنبه‌های دیگری نیز قابل بررسی است که خارج از شمول این کتاب می‌باشد و هدف از آوردن این مقدار جهت آشنایی کلی با ساختار صفت و موصوف و تفاوت ساختاری آن با زبان فارسی و عربی است.

فصل پانزدهم

ادات

کلمات یا واژه های مستقلی هستند که از نظر دستوری به تنها بی معنای کامل و مستقلی ندارند و در کنار کلمات و جملات ایفای نقش می نمایند و نوعی رابط میان اجزای جمله هستند؛ مهمترین آنها به شرح زیر می باشد:

۱. ادات تشبیه

شامل واژه های: تکین (Takin)، کیمین (Kimin) است که معادل آن در زبان فارسی کلمات: «مثل، مانند و نظیر» می باشد، مثال:
چاغا تکین Çāğā Takin : مثل بچه
اوٹ کیمین Ot Kimin : ۱) مثل آتش ۲) مثل علف
آی تکین Āy Takin : مانند ماه، مثل ماه، نظیر ماه، ماه مانند

۲. ادات سبب و مقصود

شامل واژه های: گئوره (Göra)، ایچین / اوچون (Uçun / İçin) است که معادل آن در زبان فارسی کلمات: «برای، به خاطر و واسه» می باشد، مثال:
اوغلوم اوچون Uçun : برای پسرم
مونا / بونا گئوره Munā / Bunā Göra : به خاطر این، واسه این
سنین ایچین بیر اوزوگ آلدیم Sanin İçin Bir Üzüg Äldim : برای توییک
انگشت خریدم.

۳. ادات استثناء

شامل واژه های: آیری (Āyṛi)، باشقما (Bāṣqā)، اوزگه (Özga) است که معادل آنها در زبان فارسی لغات: « به جز، دیگر، غیر و جدا » می باشد، مثال:

بیزدن باشقما Bizdan Bāṣqā : به جز ما، به غیر از ما
او زگه بیری اول سون ! Özga Birı Olsun !: یکی دیگر باشد (دیگری باشد!).
او زگه یئزدن گت Get Özga Yerdan : از جای دیگری برو.
آیری بیری Āyṛi Birı : یکی دیگه (جدا)

مندن باشقما کیمی ایستیسن ? Mandan Bāṣqā Kimi İsteysan : به غیر از من
چه کسی را می خواهی (دوست داری)؟

۴. ادات زمان و مکان

شامل واژه های: جک (Cak)، جان (Cān)، جن (Can)، کیمین (Kimin) است که معادل آنها در زبان فارسی: « تا، تا موقع، تاهنگام، تازمانی که » می باشد، مثال:

آقشاما جان / آقشاما کیمین Āqşāmā Cān / Āqşāmā Kimin : تاعصر،
تاموقع عصر...

سحره جن / سحره جک Sahara Can / Sahara Cak : تاموقع سحر او گلینچک O Galincak : تا آمدن او، تا موقع آمدن او.
مونو / بونو آلینچک Munu / Bunu Ālincak : تا خریدن (گرفتن) این.
مثال جمله ای: اونو آلمینچک اوردان گتمه.

Onu Ālmiancak Ordān Getma : تا نگرفتن (خریدن) او از آنجا نرو!
سنه گوره آقشاما کیمین اوردا دور دوم.

Sana Göra Āqşāmākimin Ordā Durdum : به خاطر تو تا موقع
عصر آنجا ایستادم.

۵. ادات استفهام(سؤالی)

مهمترین و رایج ترین آنها با ارائه مثال به شرح زیر آورده شده است:

معنی	نمونه مثال	معنی	ادات استفهام
این کتاب چند است؟	بو کیتاب نچه دی Bu Kitb Neçadı	چند	نچه Neça
چه هنگام می آیی؟	هاجان گلسان Hā Çān Galasan	چه هنگام	هاجان Hā Çān
در چه زمانی آمد؟	ها زامان دا گلدی Hā Zāmān Daldı	چه زمان	ها زامان Hā Zāmān
کدام وقت بیایم؟	ها واقت گلمن Hā Vāqt Galam	کدام وقت	ها واقت Hā Vāqt
چه وقت رفتی؟	نه وقت گتدین Na Vaqt Getdīn	چه وقت	نه وقت Na Vaqt
کجا بروم؟	هایرا گندیم Hāyrā Gedim	کجا	هایرا (ها + یشه) Hāyrā
مورد خواستار تو کدام یکی است؟	سن ایستین هایبری دی San İstian Hā Biridi	کدام یکی	ها بیری Hā Birı
کدام یکی اش را می خواهی؟	ها بیرسینی ایستیسن Hā Birsini İsteysan	کدام یکی اش	هایبرسی Hā Birsı
ساعتم کو؟	ساعاتیم هانو Sāätim Hānu	کو	هانو Hānu
این کدام راه است؟	بو هانسی یولدو Bu Hānsı Yoldu	کدام	هانسی Hānsı
از کجا می آیی؟	هاردان گلسان Hārdān Galasan	از کجا	هاردان (ها + یشه + دن) Hārdān
از چه جایی رفت؟	نئردن گتدی Nerdan Getdi	از چه جا	نئردن (نه + یشه + دن) Nerdan
کی هستی؟	کیم سن Kimsan	کی	کیم Kim
از کی بپرسم؟	کیمدن سوروشوم Kimdan Soruşum	از کی	کیم دن Kimdan
چه می خواهی؟	نمہ ایستیسن Nama İsteysan	چه، چی	نمہ Nama

معنی	نمونه مثال	معنی	ادات استفهام
چرا می پرسی؟	نمی سورو شاسان Namey Soruşasān	چرا	نمی Namey
برای چه می خواهی؟	نمیچین ایستیسین Nameyçin İsteysan	برای چه، به خاطر چه	نمیچین (نمی + ایچین) Nameyçin
به تو از چه بگوییم؟	سنه نمه دن دییم Sana Namadan Diyem	از چه، از چی	نمده دن Namadan
چطور هستی؟ چطوری؟	نظر سن Natar San	چطور	نظر (نه + طور) Natar
چه جور هستی؟ چه جوری؟	نجیر سن Nacır San?	چه جور	نجیر (نه + جور) Nacır
به چه جا بروم، به کجا بروم؟	نیره گندیم Neyra Gedim	به چه جا	نیره (نه + یئر + ه) Neyra
از چه جایی بروم؟	نیردن گندیم Neyrdan Gedim	از چه جا	نیردن (نه + یئر + دن) Neyrdan
چطورشد؟	نئجه اولدو Neca Oldu	چطور، چه جور	نئجه Neca

۶. ادات تصدیق و نفی

شامل واژه های: هه (Ha)، بله، یو (Yo)، یوخ (Yox) است که معادل آنها

در فارسی: «ها، بله، نه و خیر» می باشد.

۷. ادات دقت

شامل واژه های: اله (Ela)، بله (Bela) است که معادل آنها در فارسی: «چنین

و چنان، همچین و ...» می باشد، مثال:

اله گت کی هچچ کیم گۇرمىسىن.

Ela Get K1 Heç K1m Görmasın : همچین (چنان) برو که هیچ کس نییند!

بله وور کى اوينىن يولونو ايتىرسىن.

Bela Vur K1 Övinin Yolunu İtirsin : همچين كتكش بزن كه راه

خانه اش راه گم كند.

۸. ادات مقایسه

شامل واژه: سنکی (Sankı) است که معادل آن در فارسی: «انگار که، فکر می کنی که!» می باشد، مثال:

: Bela Deysankı Gör Nama Olubdu
بئله دی سنکی گور نمه اولوبدو همچین می گویی انگار که چه شده است!

۹. ادات شرط

شامل واژه های: سه / سا (Sa / Sā) است که معادل آن در فارسی: «اگر» می باشد.

(در ارتباط با این مبحث در بخش ۱۳ از فصل ۷، توضیحات کامل آورده شده است که مجدداً اشاره کوتاهی به آن می شود).

ساختار دستوری: بن فعل امر + ادات شرط «سه / سا» + ضمایر مربوطه

یاز + سا + م = یازسام Yāzsām : اگر بنویسم.
گلسه alsə : اگر بیاید.

مینسه Minsa : اگرسوار بشود.

ایستسَم İstasam : اگر بخواهم.

آلساālsā : اگر بخرد، اگر بگیرد.

آلساين Ālsāyঃ : اگر بخری، اگر بگیری.

سنی آلا بیلسَم چوخ ياخشیدی
سنی آلا بیلسَم چوخ ياخشیدی اگرتوانم تو را بگیرم، خیلی خوب است.

گلمَسَین گتمَرْ Galmasayn Getmaram : اگرنیایی نمی روم.

منین (منن) او لماساین، او لرم Maninan(Mannan) Olmāsāyn Ölaram : اگربا من نباشی می میرم.

قاریاغسا، هاوا سووخ او لار Qār Yāğsā Hāvā Soox Olār : اگر برف بیارد، هوا سرد می شود.

بخش چهارم

وازگان

فصل اول

گزیده‌ای از مهمترین لغات رایج در زبان
ترکی خراسانی

توجه

۱. جهت جلوگیری از تکرار کلمات به کار رفته در متن کتاب، حتی الامکان سعی شده است از آوردن کلمات غیر ضروری در این فصل خودداری شود (طبعاً در تمام بخشها با توجه به فصل بندی‌های صورت پذیرفته، لغات و افعال جهت یادگیری کاملاً توضیح داده شده است).
۲. از تکرار کلمات وارد از زبان فارسی، عربی و انگلیسی که در زبان ترکی خراسانی نیز بکار گرفته می‌شود، خودداری شده است (نظیر: انواع غذاها، لوازم صنعتی و الکتریکی، لغات فنی، تمام لغات جدید ساخته شده و...)
۳. از دلایل مهم افزایش ورود لغات جدید فارسی - طبق بند ۲ - به زبان ترکی خراسانی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: الف) دورماندن زبان ترکی این منطقه از بقیه مناطق متمرکز نشین آذربایجان، زنجان و... ب) کاربرد آن به صورت محلی که باعث شده است طی قرن اخیر جهت اصطلاحات جدید، کلمات به همان صورت فارسی استفاده شود و لغات جدید و ترکیبی ساخته شده ترکی در زبان ترکی این منطقه استفاده نشود. ج) تداخل جمعیتی اقوام در این منطقه (فارس، ترک و کرد) و تأثیر نسبتاً شدید زبان فارسی بر زبانهای ترکی و کردی در این منطقه.
- د) عدم کاربرد آن در رسانه‌ها و...

آ : آز حروف اضافه (A/A : به)

آت : آت (1) اسب (2) بیندار، پرتاب کن

آتا : آتا (پدر، بابا)

آتدی : آتدی (1) سواره (2) انداخت، پرتاب کرد

آتیلا : آتیلا (چاپکسوار، اسب سوار؛ از اسم افراد)

آج : آج (گرسنه)

آجیق (اجیق) : آجیق (عصبانیت، غضب)

آچار : آچار (1) کلید، آچار (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳) (2) باز می کند، می گشاید

آچیق : آچیق (باز، مفتوح، گشوده)

آچیلگن : آچیلگن (باز، مفتوح، گشوده)

آداخللو (آداخللی) : آداخللو (آداخللی) (نامزد)

آدام (آدم - ام) : آدام (آدم - Aam)

آذان : آذان (آذان)

آرا : آرا (میان، بین)

آرپا : آرپا (جو)

آرتیق : آرتیق (زیاد، بیش، اضافه، افزون)

آرخا : آرخا (پشت، عقب)

آرمود : آرمود (گلابی)

آریق : آریق (جوی آب، نهر)

آز : آز (کم، اندک، قلیل)

آست : آست (زیر)

آسلان (اسلان) : آسلان (شیر (حیوان))

فصل اول: گزیده ای از مهمترین لغات رایج در زبان ترکی خراسانی / ۱۹۱

آسمان **Āsmān** : آسمان

آزقون **Āzqun** : لوس، نتر

آشاغا **Āşāğā** : پایین

آغیر **Āğır** : سنگین

آغز - آغزو - **Āğz** - **Āğzu** : دهان

آغزو بوش **Āğzu Boş** : دهان لق، کنایه از آدم راز نگه ندار

آغزو ییرتیق **Āğzu Yırtıq** : دهان پاره؛ کنایه از آدم بی ادب و فحاش

آق **Āq** : سفید

آق آپا **Āq Āppā** : خیلی سفید (با حالت تاکید)

آقا **Āqā** : سرور، آقا (کلمه ترکی، مغولی ← بخش ۴، فصل ۳)

آقاج / یاقاق **Āqāç** / **Yāqāç** : ۱) چوب ۲) درخت ۳) فرسخ (واحد طولی معادل

۶ کیلومتر)

آق باغیر **Aq Bağır** : ریه

آق جیگر **Āq Cigar** : شُش، جگر سفید

آقشام (آخشام) **Āqşām** (Āxşām) : عصر، اول شب

آقشام (آخشام) اوستو **Āqşam Üstü** : قبل از عصر

آقشام چاغی (آخشام چاغی) **Āqşām Çāğı** : موقع عصر، هنگام عصر

آقیشقا **Āqışqā** : پنجره

آل **Āl** : ۱) بخر ۲) بگیر ۳) سرخ کمرنگ

آلچیق **Ālāçıq** : کله حصیری یا چوبی

آلما **Ālmā** : ۱) سیب ۲) فعل نهی به معنای نخر، نگیر

آل - آئین **Āll** - **Āllın** : پیشانی

آلیش وئریش **Ālış Veriş** : دادوستد، بدہ بستان، عوض و بدل؛ مرکب از "آل:

بگیر، بخ+پسوند ایش ؛ وئر: بدہ + پسوند ایش"

آند-آن - **Ānd - Ān** : قسم، سوگند

آنا (نه) **Ānā** : مادر، مامان

آی **Āy** : ماه

آی باشی **Āy Bāşı** : سرماه، اول ماه

آی تک **Āytak** : مهوش، مانند ماه؛ از اسمی افراد

آی تکین **Āytakin** : مهوش، مانند ماه؛ از اسمی افراد

آی تو تولما **Āy Tutulmā** : ماه گرفتگی

آلار **Ālār** : ماهان؛ از اسمی افراد

آلیق **Āylıq** : ماهانه، ماهیانه،...ماهه،....ماهگی

آلین **Āyleyn** : ماهانه، ماهیانه،...ماهه،...ماهگی

آیدین **Āydın** : روشن، نورانی؛ از اسمی افراد

آیروقسونو (آیروخسو) **Āyrıqsu (Āyruxsu)** : جدا، مستثنی، متمایز، استثناء

آیری **Āyri** : جدا، سوا

ات (ات) **At (Et)** : گوشت

اتک **Atak** : ۱) دامن ۲) دامنه

اجی (آجی) **Açı (Āçı)** : تلخ

ار (ار) **Ar (Er)** : شوهر

اُرتە **Erta** : صحیح زود

ارقمچی **Arqamçı** : ریسمان ضخیم بافته شده از مو

ارکک **Erkak** : نر، مذکر

فصل اول: گزیده ای از مهمترین لغات رایج در زبان ترکی خراسانی / ۱۹۳

اشگ Eşşag : خر، الاغ

اشیگ Eşig : ۱) بیرون ۲) درب

آکی - اکه Akey -Aka : داداش، برادر

إل (آل) El (Al) : دست (ازمچ تا انگشتان)

اگیری Egiri : کج، خمیده

الجک Elcak : دستکش

الک Alak : غربال، الک (کلمه ترکی \leftarrow بخش ۴، فصل ۳)

الو Alo : زبانه آتش، لهیب، شعله

الله - بله Ela Bela : چنین و چنان، همچین

امجک Emcak : پستان

انگ Ang : فک

او O : او، آن

اوباشدان O Bāşdān : سپیده دم، سحری

اوتو Ütu : اتو (کلمه ترکی \leftarrow بخش ۴، فصل ۳)

او چاغ O Çāğ : آن موقع، آن وقت...

وانا (وانه) Onā (Ona) : به او، به آن

اونو (اونی) Onu(Onı) : او را، آن را

اوندن = اونن Ondan=Onnan : ازاو، از آن

اونین Onin : مال او، مال آن

اونینکی Oninki : مال او، مربوط به او

اونین ایچین = اونین چین Oniniçin = Oninçin : برای او، واسه او، برای آن،

واسه آن

اونینن Oninan : با او، با آن

- اوّاق **Onnāq** : آن طور، آن جور؛ او طور، او جور
اویرا = (او + یئرہ) **Oyrā** = (O + Yera) : آنجا، اونجا، به آنجا
اوباشدان **Obāşdān** : سپیده دم، سحری
اوت **Ot** (۱) علف (۲) آتش
اوت توتما **Ot Tutmā** : آتش سوزی، آتش گرفتگی
اوتراق **Otrāq** : اقامت موقت، اتراق (کلمه ترکی بخش ۴، فصل ۳)
اوج **Üc** : نوک (ناحیه بالای هر چیزی)، فراز
اوجچوق **Öçuq** : خاموش
اوجچولگن **Öçulgân** : خاموش شده، خاموش
اوخشاما **Oxşāmā** : شباهت، شبیه
اوراق **Orāq** : داس
اورتا **Ortā** : وسط، میان
اوردک **Ördak** : اردک
اورک / ایرک (ایرگ) **Ürak / İrak** : دل
اوز **Üz** : (۱) صورت، رو، چهره (۲) فعل امر به معنای: پاره کن و جدا کن
اوز **Öz** : خود
اوزاق / ایزاق / ایراق **Uzāq / İzāq / İrāq** : دور
اوزگه **Özga** : دیگری، بیگانه، اجنبی
اوزلو **Üzlu** : پررو، بی حیا
اوزوگ **Üzug** : انگشت
اوزوم **Üzüm** : (۱) انگور (۲) صورتم، رویم (۳) پاره کنم و جدا کنم
اوزون **Uzun** : دراز، طویل
اوست **Üst** : رو، بالا، فراز

فصل اول: گزیده ای از مهمترین لغات رایج در زبان ترکی خراسانی / ۱۹۵

اُسکورمه **Öskurma** : سرفه

اوغلان **Oğlān** : پسر

اوغلاق **Oğlāq** : بزرگ

اوغورو **Oğuru** : دزد، سارق

اوغورونجو **Oğuruncu** : دزدکی، یواشکی

اوغول **Oğul** : خطاب به پسر

اُوگى **Ögey** : ناتنی، اندر

اولار **Olār** : آنها

اولارا **Olārā** : به آنها

اولارو (اولارى) **Olāru(Olāri)** : آنها را

اولاردان **Olārdān** : از آنها

اولارين **Olārin** : مال آنها، مربوط به آنها

اولارينكى **Olārinkı** : مال آنها، مربوط به آنها

اولار ايچين = اولارچين **Olāriçin = Olārçin** : برای آنها، واسه آنها

اولارنان **Olārnān** : با آنها

اولان **Olān** : نوعی خطاب به پسر، فلان

اُلچو **Ölçü** : اندازه، سایز

اولدوز (ايلديز) **Ulduz (İldiz)** : ستاره

اُلنگ **Ölang** : سبزه زار، چمنزار

اُلو **Ölu** : مرده، میت

اُلوم **Ölum** : مرگ، موت، مرگ و میر

اولى **Öley** : ۱) جلو، پیش ۲) قبل

اونگ **Öng** : ۱) جلو، پیش ۲) قبل

اوی / او / Öy / Öv : خانه، منزل

اویلو / اولو / Öylu / Övlu : ۱) خانه دار ۲) متأهل

اویره = او + یئره / Oyra=Yera : آنجا، اونجا

اویاق / Oyāq : بیدار

اویناما / Oynāmā : ۱) بازی ۲) رقص ۳) فعل نهی به معنای بازی نکن، نرقص

اویون / Oyun : ۱) بازی ۲) رقص

ای / او / U / I : را (از حروف اضافه)

ایاس / Ayās : باد خنک

ایت / İt : سگ

ایتی / İti : تیز، برندہ

ایپ / İp : طناب، ریسمان

ایپک / İpak : ابریشم، حریر

ایچری - ایچ / İçarı - İç : داخل، تو، درون

ایران / Ayrān : دوغ

ایریش / İriş : ظرف

ایریش ایل (اینیش ایل) / İriş İl (İniş İl) : سال گذشته، سال قبل، پارسال

ایس / İs : بو، رایحه

ایسال / İsäl : اسهال

ایسی / İssi : گرم

ایسیتمه / İsitma : تب

ایش / İş : کار، شغل

ایش گوج / İş Güc : کار و بار

ایق / آیاق / Ayaq / Āyāq : پا (از قوزک تا انگشتان)

ایگده / İgda : سنجد

فصل اول: گزیده ای از مهمترین لغات رایج در زبان ترکی خراسانی / ۱۹۷

ایگنه Igna : سوزن

ایل İl : سال

ایلان İlān : مار

ایل به ایل İl Ba İl : سال به سال

ائچی Elçi : خواستگار

ائچیلیق Elçılıq : خواستگاری

ایلدن ایله İldeñ İldeñ : سال به سال

ایلدیریم İldirim : رعد و برق، آذرخش

ایلرسی İlarsi : زمان قبل، زمان گذشته

ایلرکی İlarkı : زمان قبل، زمان گذشته

ایلیق İlliq : سالانه، سالیانه، ساله

ایلین Illeyin : سالانه، سالیانه، ساله

ایلیک İlik : مفر استخوان

ائن En : عرض، پهنا

ائتلیق Enlıq : عرض، پهنا

ائنلی Enl : عریض، پهن

اینچه (اینجه) İnşa : ۱) نازک ۲) باریک ۳) ظریف

ایچین / اوچون = چین / چون Cin / Çun / Uçun : برای، واسه

ایندی İndi : حالا، اکنون، الان

اینگ İnag : گاو ماده

ایه Aya : صاحب، مالک

باتلاق Bâtlâq : محل فرو رفتن، باتلاق (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

باجاناق Bâcânâq : هم زلف، باجناق (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

باجی **Bacı** : خواهر

باجیلیق **Baćılıq** : خواهر گفته

بارماق / بیرماق **Bārmāq / Birmāq** : انگشت

باش **Bāş** : سر

باش آغريق **Bāş Ağrıq** : سر درد

باشقما **Bāşqā** : به جز، به غیر

باشیلیق **Bāşlıq** : ۱) شیربها ۲) نوعی کلاه و سرپوش

باغ **Bāğ** : ۱) باغ ۲) بند

باغلو (باغلی) **Bağlu (Baklı)** : بسته

باغلانگن **Bağlāngan** : بسته، بسته شده

باغیرساق **Bağırsāq** : روده

باقوش **Bāquş** : جعد

بالا **Bālā** : ۱) عزیز، دلبند، محبوب ۲) بچه، کودک

بالدوز **Balduz** : خواهر همسر

بالدیر **Baldır** : ساق پا

باليخ **Bālığ** : ماهی

باھار **Bāhār** : بهار

بايرام **Bāyrām** : عید

بیک **Babak** : مردمک چشم

بئجرمه **Becarma** : پروار

بدن **Badan** : بدن

برک **Bark** : سخت، سفت

بزک **Bazak** : آرایش، بزک (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

فصل اول: گزیده ای از مهمترین لغات رایج در زبان ترکی خراسانی / ۱۹۹

بزنارو : Baznāru = پس از این، از این به بعد

بنزر : Banzar = مانند، شبیه

بو : Bu = این

بونا = Bunā = Munā = به این

بونو = Bunu = Munu = این را

بوندن = Bundan = Mundan / Munnan = از این

بونین = Bunin = Munin = مال این

بونینکی = Buninkı = Muninkı = مال این، مربوط به این

بونین ایچین = Buniniçin = Muninçin = برای این، واسه این

بونینن = Buninan = Muninan = با این

بوناق = Bunnāq = Munnāq = این طور، این جور

بوبوب : Bubub = هدهد

بود : Bud = ران

بوداق : Budāq = شاخه های نازک، ساقه

بؤرك : Börk = کلاه

بورگه : Bürga = کک

بورون - بورنو : Burun - Burnu = دماغ، بینی

بوش : Boş = ۱) خالی ۲) پوچ ۳) شل و نرم ۴) لق

بوغاز - بوغزو : z-Boğzu = گلو

بوغ بند : Boğ Band = رختخواب

بوغدى (بوغدا) : Buğdey (Buğdā) = گندم

بوغچا : Buğçā = بچه (بغچه) (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

بوقتله = بوختله : Bavaxtla = آن هنگام، آن موقع

بوگون : امروز

بوگونکی : مال امروز، مربوط به امروز

بوگونین : مربوط به امروز

بولاش قاریش : به هم ریخته، نامرتب، نامنظم، آغشته

بولاشیق : آلوده، کثیف، آغشته

بولاشگن : آلوده، کثیف، آغشته

بولاغ : چشم

بولاما : ۱) آغوز ۲) غذای تهیه شده با: شیر، تخم مرغ، شکر و ...

بولبول : بلبل

بولوت : ابر

بوي : قد و قامت، اندام

بويلو : ۱) حامله، باردار ۲) فرد قد بلند

بونوچ(بوينوچ) : گهواره

بؤيرك : کلیه

بويون - بوينو : گردن

بى (بای) : Bay(Bāy) : متمول، ثروتمند، غنی، سرور

بى بى : عمه

بيت : شبش

بيتال : اسب

بيتون : كامل، تکمیل

بيردن : يکهو، يک دفعه اي، ناگهان

بيرجه : باهم

بيربيرن : Birbirnan : با يکديگر، با همديگر

فصل اول: گزیده‌ای از مهمترین لغات رایج در زبان ترکی خراسانی / ۲۰۱

بیرسی Birſı : دیگری، یکی دیگر

بیره = بو + یئره Beyra= Bu+Year : اینجا

بیز Biz : ما

بیزه Biza : به ما

بیزی Bizi : مارا

بیزدن Bizdan : ازما

بیزیم Bizim : مال ما

بیزیمکی Bizimki : مال ما، مربوط به ما

بیزم ایچین = بیزم چین Bizimiçin = Bizimçin : برای ما، واسه ما

بیزیم نن Bizimnan : باما

بئل Bel : ۱) کمر ۲) بیل

بئله Bela : همچین (چنان)

بیلدیر / بیلتیر Bildir / Biltir : پارسال، سال گذشته

بیلک Bilak : مج دست

بیهی Bihi : درخت به

بیگ / بگ / بوهوگ (بوهؤى) Beyg / Bag / Böhög(Böhöy) : بزرگ، سرور

پاپاغان Pāpāğān : طوطی

پالتار Pāltār : لباس، پوشاش، جامه

پالچيق Palçıq : گل

پامادور Pāmādur : گوجه فرنگی

پامبوق Pāmbuq : پنبه

پای Pāy : سهم، قسمت، بخش

پاییز Pāiz : پاییز

پوخ **Pox** : مدفع، گه، فصله

پی **Pi** : چربی، پی

پیس **Pis** : بد، زشت

پیشیق(یشیق) **Pişiq** : پخته

پیشیر گن(بیشیر گن) **Pişirgan** : غذای پخته شده، پخته

پیشین **Peyşin** : ظهر

پیشیگ **Pişig** : گربه

پینیر **Peynir** : پنیر

پیچاق / بیچاق **Piçaq / Biçaq** : چاقو

پیلته **Pilta** : فتیله

پین **Payin** : پهن (مدفع حیوانات)

تامام **Tāmām** : تمام، همه

تامان **Tāmmān** : زیرشلوار، بیژامه

تانيش **Tāniş** : آشنا، شناس

تای **Tāy** : ۱) نظیر، مانند، همتا ۲) لنگه (۳) به مفهوم حریف

تای(تی) **Tay(Tey)** : کره حیوان

تپیش / تپی **Tapis / Tapı** : ۱) لگد ۲) جفتک

تپه **Tapa** : تپه

تپه **Tappa** : فرق سر

ترق / داراق **Taraq / Dārāq** : شانه

تنز **Tez** : زود، سریع

تکه **Taka** : بزر

توپوق **Topuq** : قوزک پا

فصل اول: گزیده ای از مهمترین لغات رایج در زبان ترکی خراسانی / ۲۰۳

توت Tut : ۱) دود ۲) فعل امر در معنای: بگیر (۳) میوه توت

توقف = توتفوچ = Tutqāç = Tutquç : دستگیره پارچه ای جهت گرفتن ظروف

DAG آشپزی

توقف Tutuq : گرفته، بندآمده

توتولگن Tutulgan : گرفته، بندآمده

توخلو Toxlu : بره نر

توخوم Toxum : تخم، بذر

تور Tor : تور

توربا Torbā : توبه، کیسه، کوله پشتی

تورپاچ Torpāq : خاک

تورش Turs : ترش

تورک Türk : قوم و زبان ترک

تورک دیلی Türk Dilı : زبان ترکی

توروبچه Turubça : تربچه

تورروب(توروب) Turup : ترب

توز Toz : گرد و غبار

توز تورپاچ Toz Torpāq : گرد و خاک

توشان / دوشان Toşan / Doşan : خرگوش

تولکو Tulku : رویاه

توموز Tomuz : تابستان

تونگ Tüng : تنگ

تونن / دونن Tunen / Dunan : دیروز

- توننکی / دوننکی Tunenki / Dunankı : مال دیروز، مربوط به دیروز، مربوط به روز گذشته
- توننین / دوننین Tunenin / Dunanın : مربوط به دیروز
- تونوکه Tunuka : شورت
- تووغ (توغ) Tooq : مرغ
- توک Tuk : موی سرو صورت
- تولو (دولو) Tolu (Dolu) : تگرگ
- توى Toy : عروسی
- توبلوش Toyluş : درآمد جمع شده از عروسی
- تیجه Teyca : اصطلاحی جهت چوبهای مسقف در منازل قدیمی، تیرچوبی سقف
- تیفال (دیفال) : دیوار
- تیتیرمه Titırma : لرزش، لرز، ارتعاش
- تیفیرچاق / تیفچاق Tifirçāq / Tifçāq : تف، آب دهان
- تیکان Tıkān : ۱) خار ۲) مغازه، دکان
- جک / جان / جن Cak / Cān / Can : تا (از حروف اخواه)
- جنق Canaq : جناغ (نوعی از استخوان)
- جیران Ceyrān : گوزن
- چاپقون (چاپقین) Çāpqun (Çāpqın) : هوای بسیار سرد، کولاک
- جادیر Çādır : چادر
- چاخ Çāğ : وقت، هنگام
- چاغا Çāğā : بچه
- چاق Çāq : چاق

فصل اول: گزیده‌ای از مهمترین لغات رایج در زبان ترکی خراسانی / ۲۰۵

- چالما** : ۱) سربند، نقاب، نوعی روسری محلی ۲) فعل نهی به معنی نواز آهنگ نزن، به هم نزن
- چای** : چایی، چای
- چره** : روپرو، مقابل
- چم** : چم، شیوه
- چنه** : چانه
- چوپ** : خار و خاشاک، چوب خیلی نازک
- چوپوت** : کنه نوزاد
- چوخ** : زیاد، خیلی، بسیار
- چورک** : نان
- چوکو** : خانه باع
- چؤل** : ۱) صحراء، بیابان، کویر ۲) بیرون
- چوموق** : ترکه چوب
- چیبان / چووان** : چیبان / چووان : زخم دمل
- چیبین** : مگس
- چیتناق** : بشکن-زدن
- چیرپی** : چوب نازک، ترکه چوب، شاخه‌های کوچک و ریز درخت
- چیرک** : چرک
- چیش** : Ciş : ورم (باد، پف)
- چیئین** : Ciyin : دوش، شانه
- چینگ** : Çing : پهلو، کنار و گوشه
- حوض** : حوض
- حؤیلو** : Höylu : حیاط

حیوان : حیوان

خاتین / خاتون : Xātūn / Xātun

حاله : حاله

خام : Xām

خانیم / خانوم : Xānim / Xānum (کلمه ترکی، مغولی بخش^۴،

فصل ۳)

ختک : Xatak

خلته : Xalta

خوروز : Xoruz

خوره : Xora

خیرخیره : Xirxira

در (از حروف اضافه) ۱/۵

دار : Dār

داش / تاش : Dāş / Tāş (سنگ ۱) بیرون، خارج

داشاق : Dāşşāq

داغ : Dāğ (کوه ۲) داغ، گرم

داغلیق : Dāğlıq

داقی / داقین (دقین) : Daqı / Dāqın (Daqın)

دال - دالی : Dāl - Dālı

دالاق : Dālāq

دام : Dām (طويله ۲) پشت بام

دامار : Dāmār

داماغ : Dāmāğ

فصل اول: گزیده‌ای از مهمترین لغات رایج در زبان ترکی خراسانی / ۲۰۷

دانیشیق **Dānışıq** : مکالمه، صحبت

دایی **Dāi** : دایی

درین **Darin** : عمیق، گود

درینلیق **Darınlıq** : عمق، گودی

درک **Dezzak** : مدفوع الاغ

دگیرمان **Degirmān** : آسیاب

دلنگان **Dalangān** : آویزان، دلنگان

دلی **Dahi** : دیوانه، مجنون

دمیر / تمیر **Damır / Tamır** : آهن

دن / دان **Dan / Dān** : از (از حروف اضافه)

دوداچ **Dodāq** : لب

دورنا **Durnā** : درنا

دورو **Durru** : زلال

دوز / توژ **Duz / Tuz** : نمک

دووز **Düz** : ۱) راست ۲) درست، صحیح ۳) مستقیم

دوست **Dost** : دوست، رفیق

دؤشك **Döşak** : رختخواب، دشک / تشک (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

دوغراما **Doğrāmā** : غذای خرد کردنی (آب دوغ خیار)

دؤل **Döl** : سطل، دلو

دول **Dul** : بیوه

دوگون **Dugun** : گره

دولمه **Dolma** : غذای دولمه (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

دولو **Dolu** : پر، انباشتہ

دوه / دویه Dava / Düya : شتر

دومان مه Dumān

دومبا Dumbā : ورقلمبیده، قبل زدن

دومبالاق Dumbäläq : پشتک وارو، ورقلمبیده، معلق، حالتی که بدن تقریباً در

وضعیت سجده کردن قرار گیرد

دواردونقوز Donquz : خوک

دعا (گوسفند و بزر) Duār

دیب Dib : ته، انتهای چیزی

دیرسک Dırsak : آرنج

دیرناق Dirnaq : ناخن

دئری Dari : پوست

دیری Diri : زنده

دیز Diz : زانو

دیش Diş : دندان

دیشی Diş : مؤنث، جنس ماده

دیک Dik : عمود، سرپا، ایستاده، افراشته

دیگیرچه Digirça : تگرگ

دیل Dil : زبان

دیلّاق / دیلّیک Dillāq / Dillik : قسمتی از آلت تناسلی زن، کلیتوریس

دیلچک Dilçak : زبان کوچک

دیلماج Dilmac : مترجم

دیلنچی Dilançı : گدا، سائل

دیلیک Dilik : قاچ (تکه بریده شده کمانی)

فصل اول: گزیده‌ای از مهمترین لغات رایج در زبان ترکی خراسانی / ۲۰۹

رف Raf : طاق موجود در دیوار خانه‌ها

رگ Rag : رگ

ریجه Reyca : اصطلاحی جهت بند و طناب برای آویزان کردن البسه

ذات Zât : چیز، شی

ذور Zor : زور

ذورلو Zorlu : پرزور، قوى

ساباخ Sâbah : فردا

ساتین Sâtın : فروشی

ساق Sâç : ۱) گیسو، زلف ۲) فعل امر به معنای بپاش

ساری Sâri : زرد

ساب ساری Sâb Sâri : خیلی زرد(با تأکید)

ساریمساق Sârimsâq : سیر

ساری یاغ Sâri Yâğ : روغن زرد

ساغ Sag : سلامت، تندرست

ساغول (ساغ + اول) Sâgol : سلامت باش

ساق Sâq : سمت راست

ساقآل Sâqqâl : ریش

سامان Sâmân : کاه

سانجاق Sâncâq : سنjac

سانجی Sâncı : درد

سیبیل Sibil : سبیل

سرین Sarîn : خنک، معتدل

سقف : سقف

سقیچ / سقیز : Saqqıç / Saqqız : آدامس

سن : San : تو

سنہ : Sana : به تو

سنی : Sami : تورا

سندن = سنن : Sandan=Sannan : از تو

سنین : Sanin : مال تو

سنینکی : Saninki : مال تو، مربوط به تو

سنین ایچین = سنین چین = Saniniçin = Saninçin : برای تو، واسه تو

سنینان : Saninan : با تو

سو : Su : آب

سوپان / ساپان : Sopān / Sāpān : فلاخن

سوپورگه : Supurga : جارو

سوت : Sut : شیر (نوشیدنی)

سوت امن : Sut Eman : کودک شیرخوار

سوخوم : Suxum : لقمه

سورمه : Surma : سرمه

سؤره (سؤرا) : Söra (Sörä) : بعد، پس

سوسوز : Susuz : بی آب، تشنہ

سوق : Suq : تشنہ

سوقان : Soqān : پیاز

سول : Sol : سمت چپ

سومک : Sumak : استخوان

سونجو : Söncu : مژدگانی

فصل اول: گزیده‌ای از مهمترین لغات رایج در زبان ترکی خراسانی / ۲۱۱

سُؤنگ Söng : بعد، پس

سووخ (سوخ) Soox : سرد

سیاق Siyāq : ادرار، شاش

سیچاق Siçāq : مدفوع انسان

سیچان Siçān : موش

سیرتیق Sirtiq : گستاخ، بی شرم، سمج

سیرغه Sirğa : گوشواره

سیز / سوز Sız / Suz : بی، بدون

سیز Sız : شما

سیزه Siza : به شما

سیزی Sizi : شمارا

سیزدن Sizzan : از شما

سیزین Sizin : مال شما

سیزینکی Sizinki : مال شما، مربوط به شما

سیزین ایچین = سیزین چین Siziniçin = Sizinçin : برای شما، واسه شما

سیزینن Sizinan : با شما

سیقیر Siqir : گاو نر

سیک Sik : آلت تناسلی نرینه، ذکر، قضیب

سیلی Silli : سیلی، کشیده

سینيق Siniq : شکسته

سینیلگن Simlgan : شکسته، شکسته شده

شارشارا Şärşärə : آبشار

شامال Şāmāl : باد، نسیم

شکر : Şakar

شو : Şu

شونا : Şunā

شونو : Şunu

شوندن = شونن = Şundan=Şunnan : از همان

شونین : Şunin

شونینکی : Şuninkı

شونین ایچین = شونین چین = Şuniniçin = Şuninçin : برای همان، واسه همان

شونینان : Şuninan

شوناق : Şunnāq

شویرد = (شو + یئر + د) = Şoyrda = (Şu + Yer + Da) : در همانجا

شویردن = (شو + یئر + دن) = Şoyrdan = (Şu + Yer + Dan) : از همانجا

شویره = (شو + یئر) = Şoyra = (Şu + Yera) : همان جا، به همان جا

شوخوم : Şoxum

شور : Şor

شیرین : Şirin

شیشک : Şişak : بره یک الی دو ساله

صاندیق : Sāndiq

عمه : Amma

عمی (عمو) : Amı

فارس : Fars

قاپاق : Qāpāq : در پوش، سرپوش، قاپاق (کلمه ترکی بخش ۴، فصل ۳)

قاپلان : Qāplān

فصل اول: گزیده‌ای از مهمترین لغات رایج در زبان ترکی خراسانی / ۲۱۳

قاپی (قاپو) **Qāpi** (Qāpu) : درب، در

قات (قت) **Qāt** (Qat) : لایه، تا

قاتی **Qātti** : غلیظ و سفت - کاربرد در میانات -

قاتیر **Qātir** : قطر (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

قاتیق (قئیق) **Qātiq** (Qatiq) : ماست

قاج **Qāç** : ۱) قاچ، برش کمانی از چیزی ۲) فعل امر به معنی فرار کن، بگریز و ...

قاچاق **Qāçāq** : اصطلاحی جهت اجناس فراری، خلاف و غیرقانونی (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

قاچاقچی **Qāçāqçı** : (مرکب از قاج: بگریز، فرار کن + پسوند تصغیر "آق" + پسوند اسم فاعل "چی")؛ در اصطلاح فردی که درامور اجناس خلاف و غیرقانونی درگیر است (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

قاخینچ **Qāxinc** : سرکوفت، سرزنش

قار **Qār** : برف

قارا (قره) **Qārā** (Qara) : سیاه، مشکی

قاپ قارا (قب قره) **Qāp Qārā** (Qap Qara) : خیلی سیاه

قارا با غیر (قارا جیگر) **Qārā Bāğır** (Qārā Cigar) : کبد، جگر سیاه

قارا قوش **Qārāquş** : شاهین: پرنده‌ای شبیه عقاب

قارانقوش **Qārānqus** : پرستو

قارانتی **Qārāntı** : مترسک

قارا یاقاچ **Qārā Yāqāç** : درخت نارون

قارنلیق **Qārānlıq** : تاریکی، سیاهی، ظلمات

قارپیز / خربیز **Qārpız / Xarbız** : هندوانه

قارتال **Qārtāl** : عقاب

قارداش : Qārdāş : برادر

قارداشلیق : Qārdāşlıq : برادرگفته

قارقا : Qārqā : کلاح

قارقیش : Qārqış : نفرین

قاری (قری) (Qarri) (Qarri) : پیر، فرتوت

قاریش (قریش) (Qarış) (Qaris) : وجب

قارین - قارنو : Qārın - Qārnı : شکم

قارینچا : Qārınçā : مورچه

قاز : Qāz : ۱) غاز (پرنده) ۲) فعل امر به معنی حفر کن و ...

قازان : Qāzān : دیگ

قازماق : Qāzmāq : ۱) ته دیگ ۲) فعل مصدری به معنای حفر کردن و ...

قاشیق : Qāşıq : قاشق (کلمه ترکی \leftarrow بخش ۴، فصل ۳)

قالپاق : Qālpāq : درپوش، قالپاق (کلمه ترکی \leftarrow بخش ۴، فصل ۳)

قالی : Qālı : فرش، قالی (کلمه ترکی \leftarrow بخش ۴، فصل ۳)

قالیچه : Qālıça : فرش کوچک، قالیچه (کلمه ترکیبی ترکی، فارسی)

قالین : Qālin : ضخیم

قان : Qān : خون

قانجیق : Qāncıq : ۱) سگ ماده ۲) زن فاحشه و بد کاره

قبیرغه : Qabırğa : دنده (در مفهوم دنده های بدن)

قد : قد، قامت

قدغن : Qadağan : ممنوع، قدغن (کلمه ترکی \leftarrow بخش ۴، فصل ۳)

قرس : Qars : کف زدن، دست زدن

قفس : قفس

فصل اول: گزیده‌ای از مهمترین لغات رایج در زبان ترکی خراسانی / ۲۱۵

قلب : Qalb : ۱) قلب ۲) راه نامهوار

قلبیار : Qalbîr : غربال

قمچی : Qamçı : تازیانه، ریسمان، قمچی (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

قوجا : Qocâ : پیر

قوحاق : Qucâq : بغل، آغوش

قوچ : Qoç : قوچ

قوچاک : Qoççâq : چابک، چالاک

قورا : Qorâ : غوره، انگور نارس

قورباغا : Qurbâğâ : قوربااغه (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

قورت : Qurt : ۱) گرگ ۲) کخ، کرم

قورتاق : Qurtâq : کخ، کرم

قورخاک : Qorxâq : ترسو، بزدل

قورخو / قورخوج : Qorxu / Qorxuc : ترس، خوف، وحشت، هراس، واهمه

قورخونج : Qorxunc : هولناک، وحشتناک، ترسناک

قورقا : Qorqâ : گندم (حبوبات) تف داده شده

قوورمه : Qovurma : گوشت تف داده شده، قورمه (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

قورو : Qurru : خشک

قورومساق : Qurumsâq : دیوث، کسی که زن خود را به دیگران بفروشد، قرمساق

(کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

قوز : Qoz : گردو

قوزا : Qozâ : غوزه پنبه

قوزقون : Quzqun : کرکس

قوزو : Quzu : بره ۳ تا ۴ ماهه

قوش Quş : پرنده

قول Qol : دست، بازو

قولباق Qolbāq : دستبند

قولاق Qulāq : گوش

قولاق آغريق Qulāq Āğrıq : گوش درد

قولامه Qolāma : دستبند

قولتوق Qoltuq : بازو، زیربغل

قولچوماچ Qolçumāq : نیرومند، قلچماق (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

قولدور Quldur : زور گو، گردن کلفت، قلدر (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

قولّوق Qulluq : خدمت، قلق (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

قولوقچو Qulluqçu : خدمتکار، قلقچی (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

قولونج Qulunc : قولنج: درد ستون فرات

قوم Qum : ریگ، شن نرم

قومرو Qumru : قمری (پرنده)

قوناق Qonāq : مهمان

قوندا Qundā : پنبه

قونشو Qonşu : همسایه

قونون Qoun : خربزه

قويروق Qoyruq : دنبه

قويون (قوی) Qoyun(Qoy) : گوسفند

قیجیق Qıçıq : تحریک، انگیزش، قلق‌لک، چندش، قجق (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

قیچ Qıç : پا (از ران تا قوزک پا)

فصل اول: گزیده‌ای از مهمترین لغات رایج در زبان ترکی خراسانی / ۲۱۷

قیچی **Qeyçi** : قیچی (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

قیراق **Qırāq** : گوش، لبه، کنار

قیرقی **Qırqı** : قرقی (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

قیرمیز **Qırmızı** : سرخ، قرمز (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

قیپ قیرمیز **Qıp Qırmızı** : خیلی قرمز

قیز **Qız** : دختر

قیزی **Qızı** : نوعی خطاب به دختر

قیزارتمه **Qızartma** : غذای سرخ کردنی

قیزدیرمه **Qızdırma** : ۱) تب ۲) فعل نهی به معنی داغ نکن، گرم نکن

قیزقین **Qızqın** : پرحرارت، بسیار گرم

قیزلرگولو **Qızlar Gulu** : گل شقايق

قیزلیق **Qızlıq** : پرده بکارت

قیزّی **Qızçı** : داغ

قیزیل **Qızıl** : طلا

قیزیلجه **Qızılca** : بیماری سرخک

قیسیم **Qısım** : پیمانه (با کف دست)

قیسیق **Qısıq** : ۱) فشرده، تحت فشار، منقبض ۲) محل تنک و باریک

قیسیلگن **Qısılıgan** : ۱) فشرده، تحت فشار، منقبض ۲) محل تنک و باریک

قیش **Qış** : زمستان

قیشلاق **Qışlāq** : سردسیر، قشلاق (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

قیق **Qeyiq** : پشكل گوسفند (رمه)

قیل **Qıl** : پشم و موی ریز و نرم بدن

- قیله Qayla** : خوراکی که از قطعات خرد شده گوشت و عدس و لپه تهیه شود.
ویرروی آش و حلیم می ریزند
- قیلیفت Qılıft** : نوعی قابلمه کوچک تر از دیگر
- قیلیچ Qılıç** : شمشیر
- قیماق Qeymāq** : ۱) خامه، سرشیر ۲) فعل مصدری به معنای قیچی کردن
- قیناق Qaynaq** : جوش
- قیمسیز Qeyimsız** : بخیل (ناخن خشک)، به کسی گویند که اهل بخشش نباشد
- قییش Qayış : تسمه، کمریند
- قییم Qayim : محکم، کوینده
- قینین Qayin : برادر همسر
- قینین آتا Qayin Ātā : پدر همسر
- قینین آنا Qayin Ānā : مادر همسر
- کاتا Kātā : بزرگ
- کال Kāl : ۱) نارس ۲) رودخانه
- کپنک kapanak : پروانه
- کئچک(کچک) Keçak : نمد
- کئچن Keçan : گذشته
- کر Kar : کر
- کفتر Kaftar : کبوتر
- ککیل اوتو Kakıl Outo : آنخ، کاکوتی (کلمه ترکی بخش ۴، فصل ۳)
- کل : کل، کچل
- کلپسه Kalpasa : مارمولک
- کلتہ Kalta : کوتاه

فصل اول: گزیده‌ای از مهمترین لغات رایج در زبان ترکی خراسانی / ۲۱۹

کمر Kamar : تپه کوچک

کنه Kana : ساس، کنه

کؤپک Köpak : سگ

کوتک Kötak : کتک، تنبیه

کؤتل Kötal : گردن، پشته

کوچه Küçə : کوچه

کوخد و کوخد Kuxdukuxd : اصطلاحی برای سرفه

کور Kör : کور

کؤرپو / کؤپرو Köprü / Köprü : پل

کورچه Kavarça : ظروف حصیری بزرگ برای حمل میوه

کورد Kurd : قوم و زبان کرد

کورکن Kurakan : داماد

کورک Kurak : کتف

کول Kul : خاکستر

کؤک Kök : ۱) سرحال، بانشاط ۲) چاق، فربه ۳) کوک: محل دوخت پارچه

کولته Kulta : کلاه

کولش Kulaş : کلش (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

کوم Kum : جایگاه نگهداری گوسفندان (ساخته شده با سنگ و چوب و تخته)

کؤمک Kömak : یاری، کمک (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

کونجود Kuncud : کنجد

کؤینک / کؤیلک Köynak / Köylak : پیراهن

کؤینه Köyna : ۱) لباس ۲) کنه

کهیلیک Kahilik : کبک

کیچی **Kiçi** : کوچک، خرد

کیرپیک / کیپریک **Kirpik / Kiprik** : مژه، پلک

کیشی **Kişi** : مرد

گابا **Gāba** : شاید، احتمالاً

گرک **Garak** : باید، حتماً

گلن **Galan** : ۱) آینده ۲) کسی که می آید

گلين **Gahn** : ۱) عروس ۲) فعل امر به معنای بیایید

گنده **Ganda** : ۱) بد ۲) زشت

گنگ **Geng** : گشاد، فراخ

گنه **Gana** : باز، باز هم

گؤبلک **Göbalak** : قارچ

گؤت **Göt** : ۱) مقعد، کفل ۲) درمفهوم پایین ترین و انتهاترین قسمت هرچیزی

گوج **Güç** : قدرت، نیرو

گورار **Görar** : ۱) بس است، کافی است، اندازه است ۲) می بیند

گوره **Göra** : ۱) به خاطر، برای، به علت، به سبب، به جهت ۲) اندازه، متناسب

گوز **Göz** : چشم

گوز آغرسی **Göz Ağrısı** : چشم درد

گوز آغريق **Göz Ağrıq** : چشم درد

گوز تچی **Gözatçı** : نگهبان، دیده بان، کشیک

گوزگو **Güzgu** : آینه(آینه)

گؤزل **Gözel** : خوشکل، زیبا

گؤزین آیدین **Gözün Aydın** : چشم روش

گوزله **Gözla** : مواطبه باش، مراقب باش، بپا

فصل اول: گزیده ای از مهمترین لغات رایج در زبان ترکی خراسانی / ۲۲۱

گؤگ Gög : ۱) سبز ۲) سبزی

گوم گؤگ Güm Gög : خیلی سبز

گؤله Göla : گوساله

گومبوز Gumbuz : مشت

گومروک Gümrük : گمرک

گؤموش Gömuş : نقره

گون Gun : ۱) روز ۲) آفتاب، خورشید

گون اورتا Gun Ortā : نیمروز، ظهر

گون باتان Gun Bātān : غروب

گون به گون Gun Ba Gun : روز به روز

گون توتولما Gun Tutulmā : خورشید گرفتگی

گون چیخن Gun Çıxan : طلوع

گوندوز Gunduz : روز

گونش Gunaş : آفتاب، خورشید

گون لیق (گون لوق) Gun lıq (Gun luq) : روزانه، ... روزه

گون لین Gun leyn : روزانه، ... روزه

گؤیس Göys : سینه

گؤیل Göyl : ۱) دل (حالت عرفانی و معنوی) ۲) اشتیاق، میل، هوس

گئچ Gec : دیر

گئجه Geca : شب

گئجه گوندوز Geca Gunduz : شبانه روز

گئجه لیق Gecəliq : شبانه

گئجه لین Gecaleyin : شبانه

گئچی **Geçi** : بز ماده

گیندیگ **Gindig** : ناف

لاچین **Laćin** : پرنده شاهین

لال **Läl** : لال

لچک **Laçk** : نوعی روسربی سه گوش، لچک

لوژه **Luzeh** : لوزه

لوک **Luk** : ضخیم

مارال **Märäl** : آهو، غزال

ماراق **Märäq** : ۱) کمین ۲) کنجکاوی ۳) جذاب، علاقهمند، شیفته

مال **Mal** : ۱) حیوان و چهارپای اهلی ۲) کنایه از آدم ابله و کودن ۳) دارایی و اموال، کالا

مانسوق **Mānsuq** : نوعی اصطلاح خطاب به آدم بی مزه و لوس

ماقال **mānqāl** : منقال

مسکه **: كره**

من **Man** : من

منه **Mana** : به من

منی **Manı** : من را

مندن = متن **Mandan=Mannan** : ازمن

منیم **Manım** : مال من

منیمکی **Manımkı** : مال من، مربوط به من

منیم ایچین = منیم چین **Manimiçin = Manimçin** : برای من، واسه من

منیم نن = متن **Manımnan=Mannan** : بامن

موزا **Mozā** : نوعی مگس درشت که روی حیوانات می نشیند

موقاوآ **Muqāvvā** : کنایه از فرد نحیف و لاغر

فصل اول: گزیده‌ای از مهمترین لغات رایج در زبان ترکی خراسانی / ۲۲۳

مئین Meyn : مغز سر

میس Mis : مس

ناچاق(نچاق) Nāçāq : بیمار، ناخوش

ناماز Nāmāz : نماز

نانچاق(ننجق) Nāncāq(Nancaq) : تبر

ننجه Necə : چطور، چه جور

نچه Neça : چند

نمه Nama : چی، چه

نمی Namey : برای چه، واسه چه، چرا

نن / نان /Nān : با (از حروف اضافه)

نه چاغ Na Çāğ : چه وقت، چه هنگام

نه وقت=نه وخت Na Vaqt : چه وقت

نه یوه=Neyra : چه جا، کجا

نخود Nuxud : نخود

و Va : و (از حروف ربط)

وقت = وخت Vaxt=Vaqt : وقت، زمان، موقع

هاچان Hāçān : چه وقت، کی

هایرنی Hā Birni : کدام یکی

هاییری Hā Birı : کدام یکی

هایرسی Hā Bir Sı : کدام یکی

هایرسینی Hā Bir Simı : کدام یکی اش

هانسی Hānsı : کدام

هانسی بیوی Hānsı Birı : کدام یکی

هانسینی Hānsını : کدام یکی اش

هانکی Hānkı : کدام یک

- هانکیسی** : کدام یک، کدام یکی، کدامین، کدامش
هانو(هانی) : کو
هاوا : هوا
هاواقت=هاواخت : کدام وقت، کی
هاراگ (هارای) : فریاد، داد و بیداد
هایان [ها+يان] : کدام طرف، کدام سو
هایانا [ها+يان+آ] : به کدام طرف، به کدام سو
هایاندا [ها+يان+دا] : در کدام طرف، در کدام سو
هایاندان [ها+يان+دان] : از کدام طرف، از کدام سو
هایانی [ها+يان+ى] : کدام طرف را، کدام سو را
هایرا [ها+يئر+آ / آ] : به کجا، کجا
هایردا [ها+يئر+دا / د] = **هارددا** : در کجا
هایردان[ها+يئر+دان / دن] = **هاردان** : از کجا
هایری [ها+يئر+ى] : کجا را
هر : هر
هر کره : دیزی سنگی
هله : ۱) به هر صورت، به هر حال ۲) فعله، عجالت^۳ هنوز، حال
هؤل : تر، خیس
هه : بله، ها
هئچ : Heç : هیچ
ياتاق : ۱) خوابگاه ۲) محل استراحت گوسفندان (رمه ها)
ياتاقان **Yâtâq** : ياتاقان (کلمه ترکی بخش^۴، فصل^۳)، از تجهیزات ماشین، (ترجمه خاص و ساده ای در فارسی برای این لغت موجود نیست)
ياخشي(ياخچي) **Yâxşı** : خوب
ياخين **Yâxın** : نزدیک

فصل اول: گزیده‌ای از مهمترین لغات رایج در زبان ترکی خراسانی / ۲۲۵

- یارا **Yārā**: زخم، جراحت
- یاراشان **Yārāşān**: برازنده، زینده، متناسب
- یاراشیق **Yārāşıq**: برازنده‌گی، زیندگی، آراستگی، تناسب
- یاراقان **Yārāqān**: زردی، یرقان (کلمه ترکی \leftarrow بخش ۴، فصل ۳)
- یارما **Yārmā**: بلغور، گندم دونیم شده
- یاری **Yārı**: نصف، نیم
- یاریم **Yārim**: ۱) نصف، نیمه ۲) یار من
- یاریمچیلی **Yārimçılıq**: نصف و نیمه، نیمه کاره، ناتمام
- یازیخ **Yāzıx**: ۱) مظلوم، ساکت ۲) بیچاره
- یاستیق **Yāstıq**: بالش
- یاش **Yāş**: ۱) اشک ۲) سن و سال
- یاشماق **Yāşmāq**: نقاب، روبدن، نوعی روسربی، دهان بند زنان جهت حجاب
- یاشیل **Yāşıl**: سبز
- یام یاشیل **Yām Yāşıl**: خیلی سبز
- یاغ **Yāğ**: ۱) روغن ۲) فعل امر به معنای: بیار
- یاغیش **Yāğış**: باران
- یاغین **Yāğın**: بارش، بارندگی، هوای بارانی
- یالان **Yālān**: دروغ، کذب
- یالانقاچ **Yalanqaç**: لخت، برنه (این لغت در اصل یالینچاق *Yalınçaq* می‌باشد)
که در زبان گفتاری بصورت یالانقاچ هم تلفظ می‌شود)
- یامان **Yāmān**: ۱) بد ۲) فحش، بدوبیراه ۳) بدخیم ۴) ناقلا، جلب
- یان **Yān**: ۱) طرف، سو، کنار، ور، جوار، نزد، پیش، پهلو ۲) فعل امر به معنی
بسوز، روشن شو
- یاناق **Yānāq**: گونه، لپ
- یانقی **Yānqı**: عطش، تشنگی شدید

يانيق **Yānıq** : سوخته، روشن

يانيلگن **Yānilğan** : سوخته، سوخته شده، روشن شده

ياواش **Yāvāş** : آهسته، آرام، يواش (كلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

يابيليق **Yāylıq** : نوعی روسی محلی، چارقد

يکه **Yakka** : تنها، تک، يکه

بيئر **Yer** : ۱) زمین ۲) جا، مكان

يئگ **Yeg** : بهتر، خوب، غنيمت

يئل **Yel** : باد

يلى **Yeli** : همه، كُل، تمام

يليقى **Yelliqi** : همه اش، كلش، همه آنها

يئم **Yem** : علوفه، خوراک دام

يئملیك **Yemlik** : نوعی گیاه(سبزی) خوردنی

يئنگى(ينگى، ينگە) **Yengi** : ۱) زنی که همراه عروس در شب زفاف به خانه داماد
برود ۲) نو، تازه

يئنى(ينى) **Yeni** : نو، تازه، جدید

يو **Yo** : نه، خير

يوخ **Yox** : نه، خير

يوخو **Yuxu** : خواب

يوخولو **Yuxulu** : خواب آلد

بورد / يورت **Yord / Yort** : خيمه و چادر قبائل کوچ نشين

يورقان **Yorqān** : لحاف

يورقان دؤشك **Yorqān Döşak** : رختخواب، لحاف تشک

يوقان / يوقون **Yoqān / Yoqun** : کلفت

يوقور(يوجور) **Yuqur(Yuğur)** : کلفت

يول **Yol** : راه، جاده

فصل اول: گزیده‌ای از مهمترین لغات رایج در زبان ترکی خراسانی / ۲۲۷

یوخاری **Yuxarı** : بالا

یوک / اوک **Ük** : بار، محموله

یوماق **Yumāq** : کلاف، گلوله نخ و پشم

یومالاق **Yumālāq** : شی نرم فشرده شده که بصورت دایره و مدور درآمده باشد

یوماشق **Yumşāq** : لطیف، ملایم و نرم

یومورتا **Yumurtā** : تخم مرغ

یوموروق **Yumuruq** : مشت

یومورو **Yumuru** : گرد، کروی، مدور، گلوله ای شکل

یون **Yun** : آرد

یونگ **Yung** : پشم

یونگول **Yungul** : سبک

یووالاق **Yuvälāq** : شی مدور و گرد شده

ییخیق **Yixıq** : خراب، ویران، سرنگون

ییخیلگن **Yixılgan** : خراب، ویران، سرنگون

ییرتیق **Yirtıq** : پاره، دریده

ییرتیلگن **Yirtılgan** : پاره، دریده، جرخورده

ییلاق **Yeylāq** : گرمسیر، ییلاق (کلمه ترکی ← بخش ۴، فصل ۳)

فصل دوم

اعداد ترتیبی

صيغير = صيفر = Sıfr = صفر

بىر : Bir : يك

ايڭى : İkki : دو

اوج : Üç : سه

دؤرت : Dört : چهار

بىش : Beş : پنج

آلتى : Altı : شش

يدى : Yeddi : هفت

سەكىز : Sekgiz : هشت

دوقۇز : Doqquz : نه

اون : On : ده

اون بىر : On Bir : يازده

اون ايڭى : On İkki : دوازده

اون اوج : On Üç : سىزده

اون دؤرت : On Dört : چهارده

اون بىش : On Beş : پانزده

اون آلتى : On Altı : شانزده

اون يدّى : On Yeddi : هفده

اون سكگىز : On Sekgiz : هجده

اون دوقۇز : On Doqquz : نوزده

يىرمى : Yirmi : بىست

يىرمى يير Bir : Yirmi Bir : بىست و يك

يىرمى ايڭى ... Yirmi İkki : بىست و دو،...

اوتوز : Otuz : سى

اوتوز يير Bir : Otuz Bir : سى و يك،...

قىرخ : Qırıx : چهل

قىرخ يير Bir : Qırıx Bir : چهل و يك،...

آلى : Ellı : پنجاه

آلى يير Bir : Ellı Bir : پنجاه و يك،...

آلتىميش : Altmiş : شصت

آلتىميش يير Bir : Altmiş Bir : شصت و يك،...

يدمىش : Yedmiş : هفتاد

يدمىش يير Bir : Yedmiş Bir : هفتاد و يك،...

هشتاد : Haştad : هشتاد

نكته: ترکان آذری و ترکان خارج از ایران این عدد را به صورت ترکی به کار

مى برند:

سكسان : Seksan : هشتاد

دوقسان : Doqsan : نود

دوقسان يير Doqsan Bir : نود و يك

دوقسان دوقۇز Doqsan Doqquz : نود و نه،...

اوز / اوئس Üz / Üs : صد

اوز يير Bir : Üz Bir : صد و يك،...

فصل دوم: اعداد ترتیبی / ۲۳۳

اوز اون بیر Üz On Bir : صد و يازده
اوز اون ايکى Üz On İkki : صد و دوازده،...
اوز ييرمى Üz Yirmi : صد و بىست،...
ايکى اوز İkki Üz : دو بىست
اوج اوز Üç Üz : سىصد
دؤرت اوز Dört Üz : چهارصد
بش اوز Beş Üz : پانصد
آلتى اوز Altı Üz : ششصد
يدى اوز Yeddi Üz : هفتصد
سکىز اوز Sekgiz Üz : هشتصد
دوقۇز اوز Doqquz Üz : نهصد
مېنگ / مېن Ming / Min : هزار
ايکى مېن İkki Min : دو هزار،...
مېليون Milyon : ميليون
مېليارد Milyard : ميليارد،...
مثال تر كىيى:

هزار و نهصد: مېنگ دوقۇز اوز Ming doqquz üz
دو بىست و شصت هزار: ايکى اوز آلتىميش مېنگ (مېن)
İkki üz Altmiş ming (min)
چهارصد و پنجاه و شش هزار و دو بىست و هفتاد و هشت تومان: دؤرت اوز آلى
آلتى مېنگ ايکى اوز يدミش سكىز تۇمن
Dört üz ellî Altı ming ikki üz yedmiş sekgiz tuman
پنجاه: آلى Ellî(Allî)
پنجاه و پنج: آلى بش Ellî beş
پانصد: بش اوز Beş üz
پانصد و پنج: بش اوز بش Beş üz beş

پانصد و ۵۵: بش اوز اون Beş üz on

پانصد و پانزده: بش اوز اون بش Beş üz on bes

پانصد و پنجاه: بش اوز الی Beş üz elli

پانصد و پنجاه و پنج: بش اوز الی بش Beş üz elli bes

پانصد و نود: بش اوز دوقسان Beş üz doqsān

پانصد و نود و پنج: بش اوز دوقسان بش Beş üz doqsān bes

پانصد و نود و نه: بش اوز دوقسان دوقوز Beş üz doqsān doqquz

پانصد و نود و نه هزار: بش اوز دوقسان دوقوز مین Beş üz doqsān doqquz min

پانصد و نود و نه هزار و نهصد: بش اوز دوقسان دوقوز مین دوقوز اوز Beş üz doqsān doqquz min doqquz üz

پانصد میلیون: بش اوز میلیون Beş üz milyon

پنج هزار: بش مین Beş min

پنج هزار و یک: بش مین بیر Beş min bir

پنج هزار و پنجاه: بش مین الی Beş min elli

پنج هزار و پانصد: بش مین بش اوز Beş min bes üz

پنج هزار و پانصد و پنجاه: بش مین بش اوز الی Beş min bes üz elli

پنج هزار و پانصد و پنجاه و نه: بش مین بش اوز الی دوقوز Beş min bes üz elli doqquz

پنج میلیون: بش میلیون Beş milyon

پنج میلیون و پانصد: بش میلیون بش اوز üz Beş milyon bes üz

پنج میلیون و پانصد و پنجاه و پنج هزار و پنجاه و پنج تومان: بش میلیون بش اوز

الی بش مین الی بش تومان

Beş milyon bes üz elli bes min Ellı bes Tuman

پنج میلیارد: بش میلیارد Beş milyārd

فصل سوم

گزیده ای از لغات زبان ترکی که به زبان فارسی
وارد شده است (با ذکر دلایل و ریشه یابی)

نکته: لغات زیر به هیچ وجه شامل همه لغات ترکی راه یافته در فارسی نمی باشد بلکه گزیده ای از لغات مهم و پر کاربردی است که در جریان نگارش این کتاب به آنها برخورد کردم می باشد؛ جهت اطلاعات بیشتر در این زمینه می توانید به فرهنگ لغات معتبر فارسی و ترکی و یا کتب دیگر در این زمینه مراجعه کنید.

آبجی: خواهر؛ برگرفته از کلمه ترکی " باجی Bācı

آچار Āçar : مرکب از " آچ: باز کن + پسوند اسم فاعل: آر " به معنای باز کننده، کلید، مفتاح

آستر Āstar : مرکب از " آست : زیر + پسوند: ار " به معنای زیر هر چیز (لباس و....)

آقا: بزرگ ، سرور

آلچیق: کلبه ساخته شده از حصیر و چوب

آیدا: از اسمی افراد؛ به معنای درماه، درون ماه(کنایه از زیبایی زیاد)

آیدین: از اسمی افراد؛ به معنای ۱) روشن، نورانی ۲) مانند ماه

آی سودا: از اسمی افراد؛ به معنای ماه در آب، مرکب از " آی: ماه + سو: آب + دا: در "

آیلار: از اسمی افراد؛ به معنای ماهها، مرکب از " آی: ماه + پسوند جمع لار" (کنایه از زیبایی زیاد)

اتفاق: برگرفته از فعل او تور ماق Oturmāq : نشستن

اتراق (او تراق): مرکب از " او تور: بنشین + پسوند آق " به معنای مکان نشستن، اقامت موقت

اجاق: ۱) آتشدان ۲) دودمان، خاندان، نسل

اردک: اوردک

اردو: ۱) لشکرگاه ۲) تفریح رفتن

اسلان: شیر

الک: غربال، مرکب از "اله: غربال کن + پسوند اک"؛ برگرفته از فعل الماق Alamāq : غربال کردن و ...

الگو: نمونه‌ی برش داده شده، برتر؛ این کلمه در اصل Yolgu بوده که برگرفته از مصدر فعلی Yolmāq: به معنای کندن و چیدن نمونه‌ایی می‌باشد.

المیرا: از اسمی افراد؛ به معنای ریس ایل، بزرگ ایل

الناز: از اسمی افراد؛ به معنای ناز ایل

اماچ کماچ: نوعی غذا

امید/ اومود Umüd: از اسمی افراد؛ برگرفته از مصدر فعلی اوّماق Ummāq: به معنای توقع، امید و آرزو داشتن

اوتو Ütu: اتو؛ وسیله‌ای جهت صاف کردن چین و چروک لباس؛ برگرفته از مصدر فعلی اوّولاماق Ütulāmāq: به معنی چیزهای پشم دار و پرزدار را به آتش مختصر گرفتن و صاف کردن آن از پرز و پشم (متداول در ترکی آذربایجانی و استانبولی) اووزون بورون Uzun Burun: نام یک نمونه ماهی؛ مرکب از "اووزون: دراز + بورون: دماغ = ماهی دماغ دراز"

اوغور/ یوغور Oğur / Yuğur: اوغور، یمن

اولنگ Ölang: سبزه زار، مرتع، چمن

ایل: طایفه، قبیله

اله، بله Ela Bela: چنین و چنان

باتلاق: مرکب از "بات: فرو شو + پسوند اسم مکان لاق"؛ محل فرورفتن؛ برگرفته از مصدر فعلی باتماق Bātmāq: فروشدن

باچناق: هم زلف، نسبت دو یا چند مرد که همسرانشان با هم خواهر هستند.

باسلیق Bāshlıq: نوعی شیرینی

فصل سوم: گزیده‌ای از لغات زبان ترکی ... / ۲۳۹

باشی **Başı**: معنای لغوی: سر؛ به مفهوم سردسته، رییس، سرور؛ به آخر مشاغل اضافه شده است: آشپزباشی، حکیم باشی

بیچاق / پیچاق / Biçaq / Piçaq: مرکب از "بیچ: بُر + پسوند اسم ابزار آق" : چاقو؛ توجه: خود کلمه چاقو نیز برگرفته از بیچاق می‌باشد.

بزک **Bazak**: مرکب از "بز: آرایش کن + پسوند اک"؛ آرایش، زینت بشقاب: مرکب از "بوش: خالی + قاب: ظرف"؛ ظرف توخالی، ظرف میان تهی بعض کودن: مشتق از ریشه فعلی بوغماق Boğmāq: به معنای خفه کردن؛ منظور از آن حالتی است که گریه و اندوه را در گلو فرو نشانیم، خود کلمه بوغز / بوغاز Boğz / Boğāz به معنی گلو می‌باشد.

بوغچا (بقجه) **Buğçā**: مرکب از "بوغ: خفه کن + پسوند چه"؛ برگرفته از فعل بوغماق Boğmāq: به معنای خفه کردن و در اصطلاح چهار سر یک پارچه را به هم دیگر رساندن، بستن و به هم فشردن (خفه کردن) است.

بَك / بِيَك **Bag / Beyg**: ۱) بزرگ ۲) سرور، سرکرده، امیر بیگم: بزرگ، سرور؛ لقبی برای زنان سادات

بولبول **Bulbul**: بلبل

بنچاق **Bunçāq**: اصطلاحی قدیمی به معنای قباله ملک

بید / بیت **Bid / Bit**: نوعی حشره، بید

بیرق **Beyraq**: علم، درفش، پرچم

بیلدیرچین **Bildirçin**: بلدرچین

پاستیل **Pāstil**: نوعی شیرینی

پای **Pāy**: سهم، بخش، قسمت

پیشیگ: گربه

پوچ: خالی، میان تهی

قات: فارس زبانها

تای **Tāy**: لنگه، جفت هر چیز، نظیر

تپاندن: فرو کردن؛ بر گرفته از فعل تپماق **Tepmāq**: به معنای فرو کردن، چپاندن

تلاش: کوشش، سعی؛ بر گرفته از فعل **Allaşmāq**: به معنای سعی کردن (متداول در ترکی آذری و استانبولی)

توب **Top**: ۱) هر شی گرد و مدور(توب بازی) ۲) سلاحی آتشین که از آن گلوله گرد خارج شود.

توتون: تنبـاکـو، توـتوـن؛ مرـكـبـ اـزـ "ـتوـتـ": دـوـدـ + پـسـونـ اوـنـ"

تور **Tor**: پارچه نازک مشبك و سوراخ دار

توى **Toy**: جشن، عروسی

تیمور: از اسمی افراد؛ این کلمه همان دمیر / Tamir به معنای آهن می باشد

جیران: از اسمی افراد؛ به معنای گوزن، آهو

چالش: زد و خورد، جدال عملی یا لفظی؛ مرکب از "چال: در اینجا به معنای به هم زدن + پسوند ایش"؛ بر گرفته از فعل **Çalmāq**: که از جمله معانی آن برهمن زدن و نواختن می باشد.

چاووش **Çāvus**: جلودار لشکر

چپاول: غارت، تاراج؛ بر گرفته از فعل **Çāpmāq**: که یکی از معانی آن غارت کردن و تاراج کردن می باشد

چخماق: از آلات سلاحهای قدیمی، سنگ چخماق

چخه(چیخه) **Çixa**: نوعی اصطلاح جهت بیرون راندن حیوانات و طیور؛ بر گرفته از فعل **Çixmāq**: بیرون شدن، خارج شدن

چمچه **Çamça**: نوعی کفگیر بزرگ

فصل سوم: گزیده‌ای از لغات زبان ترکی ... / ۲۴۱

چؤپوq: مرکب از "چؤپ + پسوند اوq"؛ چق، آلت دخانیاتی

چیرك: چرک، مواد آلوده و کثیف

چروك، **چروكیدن**: چین خوردن، پوسیدن؛ مرکب از "چورو+پسوند اوک"؛

برگرفته از فعل چوروماق Çurrumāq: به معنای پوسیدن و... می‌باشد.

چكمه: کفش ساق بلند؛ برگرفته از فعل چكماق Çekmāq: به معنای کشیدن، بالا

کشیدن می‌باشد؛ چون این کفش را موقع پا کردن باید با دست به بالا کشید به این

نام معروف شده است.

چلاغ: دست و پای ناقص

چلک: ظرف حلی، تین

چم: عادت مخصوص

چماق: چوبدست

چوقور: گودال، حفره، چاله

چى: پسوندی رایج در زبان ترکی که برای ساختن اسم فاعل و وابستگی مشاغل به

کار می‌رود و به زبان فارسی نیز وارد شده است: آبدارچی، بنگاه چی

خاتون: زن، بانو

خان: لقبی برای سلاطین و شاهان

خانم: بانو

خيلي: زیاد، فراوان، بسیار

داغون: به هم ریخته، ویرانه، پخش و پلا؛ برگرفته از فعل داغیتماق Dâğıtmāq: به

معنای پخش و پلاکردن، پراکنده کردن

دورنا: درنا: نام نوعی پرنده

دوشك: تشك، رختخواب؛ برگرفته از فعل دوشماق Döşamāq: به معنای

چیزی را پهن کردن، گستردن

دؤلمک Dölmak : رتیل

دولمه Dolma : دلمه: خوراکی مخلوط از برنج، گوشت و... که آن را در برگ انگور و کلم پر می کنند؛ برگرفته از فعل Doldurmāq : به معنای پر کردن

داماغ/دماغ: اصطلاحی در معنای شور و حال و لذت

دوز بازی Düz : در زبان ترکی به معنای راست، صحیح و درست می باشد و چون در این بازی تکه سنگها و... باید در خط مستقیم و صحیح قرار گیرند این کلمه به آن اطلاق می شود.

دوغلو=دوغلو: به معنای کودکان هم زمان متولده شده است، مرکب از "دوغ: بزا+پسوند لو" ؛ برگرفته از فعل دوغماق Doğmāq : به معنای زاییدن می باشد. (واژه های سه قلو، چهار قلو و... از نظر دستوری اشتباه می باشد و لغت دوقلو به اشتباه فارسی فرض شده است)

دومان Dumān : مه غلیظ، بخار متصاعد شده از زمین

دیشلمه Dişlama : اصطلاحی است که در چای دیشلمه به کار می رود که در فارسی برای آن معنی "چای قند پهلو" درنظر گرفته شده است، بدین علت که دیشلمه به معنی "دندان گرفن" می باشد و وقتی که درخوردن چای قند را به دندان گرفته و نگه داریم و سپس چای را بنوشیم این اصطلاح به کار می رود.

دیلماج Dilmāc : مترجم

ساقمه Sāçma : اجسام دور ریز داخل اجزاء ماشین آلات و سلاح ؛ برگرفته از فعل ساقماق Sāçmāq : به معنی افشارندن، پاشیدن (از آنجا که قابلیت پاشیده شدن و افشارندن را دارا می باشد این اصطلاح برای آن درنظر گرفته شده است)

ساقوق Sāçuq : شیرینی جات و لوازم آرایشی مخصوص که یک روز قبل از عروسی آنها را از منزل داماد به منزل عروس می برنند.

فصل سوم: گزیده‌ای از لغات زبان ترکی ... / ۲۴۳

ساروق Sāruq : دستمالی را گویند که در آن وسایلی را گذاشته و بپیچند؛ برگرفته از ریشه فعل سارماق Sārmāq : به معنای بستن و به هم پیچیدن پارچه و ... می‌باشد؛ این فعل در ترکی آذری و استانبولی کاربرد رایج تری دارد.

سان Sān : واژه ای رایج در تشریفات نظامی که فرمانده از عرض لشکر عبور کرده و در اصطلاح "سان" می‌بیند که معنای فارسی آن "شمارش کردن" می‌باشد؛ برگرفته از ریشه فعلی ساناماق Sānāmāq : شمردن، شمارش نمودن

سانجاق Sāncāq : سنjac

ساناز Sānāz : از اسمی افراد، مرکب از "سان: شمار+آز: کم"؛ به معنای کم نظر

سکو/سکی Sakku / Sakkı : بلندی ساخته شده از آجر یا سنگ
سمنی Samani : سمنو

سوپور Supur : رُفتگر؛ برگرفته از ریشه فعلی سوپورماق Supurmāq : به معنای جارو کردن، رُفتن

سوراق / سراغ Sorāq : مرکب از "سور: خبر، پرسش+پسوند آق"؛ معنای آن در فارسی: خبر گرفتن و جویا شدن می‌باشد؛ برگرفته از ریشه فعلی سورماق Sormāq : به معنی: پرسیدن، خبر گرفتن

سورتمه Surtma : از وسایلی که روی برف برآن سوار می‌شوند؛ برگرفته از ریشه فعلی سورماق Surmāq : به معنای روی زمین چیزی را کشیدن، راندن و ...

سورچو / سورچی Surçu / Surçı : مرکب از «سور: بران، پسوند اسم فاعل چی»؛ معنای دقیق فارسی: کسی که گاری یا درشکه ای را براند؛ برگرفته از ریشه فعلی سورماق Surmāq : به معنای رانندگی کردن و ...

سولدوز Sulduz : از اسمی افراد؛ ستاره آبی؛ مرکب از «سو: آب + اولدوز: ستاره»
سورمه Surma : سرمه، از لوازم آرایش

سورنا : Surnā

سوغات / سوقات : هدیه، تحفه

سیرتیق : سیرتیق، یک دنده، کله شق

شاپالاق : سیلی صدا دار

شلاق : تازیانه

شولوق : شلوغ، ازدحام، غوغا، جنجال، هیاهو

شیشک : Şişak

شیشلیک : برگرفته از ترکی آذری و استانبولی؛ نام نوعی کباب، مرکب از "شیش":

سیخ + پسوند لیک "؛ چون این کباب را به سیخ می کشند به این نام خوانده می شود.

قاب : ۱) ظرف (۲) پوشش و جلد بعضی از اجسام

قابلمه : از ظروف آشپزی؛ برگرفته از ریشه فعلی قابلماق Qāblāmāq : به معنای

گنجاندن، انباشتن؛ این فعل در ترکی آذری و استانبولی رواج بیشتری دارد.

قاب : قاپیدن (مصلی جعلی) : ربودن، کش رفتن؛ برگرفته از ریشه فعلی قاپماق

Qāpmāq : ربودن و ...

قاتیق : ماست

قاتی : مخلوط، درهم؛ برگرفته از ریشه فعلی قاتماق Qātmāq : مخلوط کردن، درهم

نمودن.

قاچ : ۱) شکاف، درز (۲) تکه بریده شده از میوه (۳) قطعه قطعه

قاچاق : مرکب از «قاچ : فرار کن، بگریز + پسوند تصغیر آق»؛ اصطلاحی جهت

اجناس فراری (مجازاً: اجناس غیرقانونی و خلاف)؛ برگرفته از ریشه فعلی

قاچماق Qāçmāq : فرار کردن، گریختن

قاچاقچی : مرکب از «قاچ : بگریز، فرار کن + پسوند تصغیر آق + پسوند اسم فاعل

چی»؛ در اصطلاح فردی که در امور اجناس غیر قانونی و خلاف درگیر است.

فصل سوم: گزیده‌ای از لغات زبان ترکی ... / ۲۴۵

قاچاقی: مرکب از «قاچ: فرار کن، بگریز + پسوند آق + پسوند فارسی ای»؛ مجازاً به معنای دزدکی و غیرقانونی
قارپوز: هندوانه

قاراشمیش: مخلوط، درهم؛ اصطلاحی ساخته شده از ریشه فعلی قاریشماق Qārīşmāq : به معنی درهم برهم شدن، تداخل ایجاد شدن
قاژ / خاز: نام پرنده

قاشق: قاشق؛ مرکب از «قاش (قاچ) + پسوند اوچ»
قاتیر(قطار) Qātir : به حیوانی که از جفت شدن خر و اسب به وجود آید میگویند، مرکب از «قات: آمیخته کن، مخلوط کن + پسوند ایر»؛ برگرفته از ریشه فعلی قاتماق Qātmāq : به معنی آمیختن، ترکیب کردن

قاتی: آمیخته و ...، مرکب از «قات: آمیخته کن + پسوند فارسی ای»؛ برگرفته از ریشه فعلی قاتماق Qātmāq : آمیختن، ترکیب کردن
قالپاق: سرپوش، درپوش، اصطلاحی در اجزای ماشین

قالناق: فربیکار، حقه باز
قالی: فرش، برگرفته از کلمه قالین Qālin : ضخیم
قالیچه: مرکب از «قالی: فرش + پسوند چه»

قدغن: ممنوع
قره قوروت Qara Qurut : مرکب از «قره: سیاه + قوروت: کشک»؛ خود کلمه قوروت به معنای خشکاندن میباشد؛ کشک سیاه

قشتگ: قشنگ
قطار = (قاتار / قتر): مرکب از «قات: آمیختن، پیوست + پسوند آر»؛ برگرفته از ریشه فعلی قاتماق Qātmāq : به معنای به هم پیوستن، آمیختن؛ از آنجا که در قطار واگنها به هم پیوند می خورند این اصطلاح برای این وسیله رایج شده است.

قلی (قولی / غلام): بنده، عبد، خادم
قلاج Qolâç : نوعی حرکت و جستن اسب را می گویند.

قمچی: تازیانه، شلاق

قمه: سلاح آهنی کوتاه تر از شمشیر

قمیز Qamız: نوعی پارچه سفید پرده ای

قمیش Qamış: نی

قوچ Qoç: قوچ

قوچاق Qoççaq: دلاور، نیرومند، چالاک

كورباغه (كورباغا): قورباغه

قررت: (۱) جرعه (۲) بلع، بلعیدن

قودص Qurs: محکم، استوار

قودوق Quruq: فرق، خلوت اجباری، ممنوعیت مکانی

قودومساق Qurumsāq: دیوٹ (کسی که زن خود را به دیگران بفروشد)

قوش: نوعی پرنده شکاری

قوشون Qoşun: مرکب از «قوش Qoş»: پیوست کن، همراه کن + پسوند اون»؛

مجموعه افراد (اصطلاح نظامی)؛ برگرفته از ریشه فعلی قوشماق Qoşmāq: پیوستن،

همراه کردن

قطوه: قوطی، ظرف حلبی کوچک دربسته

قولتوق Qoltuq: زیربغل، زیر بازو

قولچماق: پرزور، نیرومند؛ مرکب از «قول بازو + چماق: چوب»؛ یعنی کسی که

بازوهای قدرتمندی دارد.

قولدور: زورگو؛ مرکب از «قول بازو + پسوند دور»

قولوق Qulluq: خدمت، بندگی، قلق؛ مرکب از «قول / قلی: بنده + پسوند

مصدر جعلی لوق»

قولوقچو Qulluqçu: خدمتکار، قلقچی؛ مرکب از «قول / قلی: بنده + پسوند مصدر

جعلی لوق + پسوند اسم فاعل چو / چی»

فصل سوم: گزیده‌ای از لغات زبان ترکی ... / ۲۴۷

قوم Qum: ریگ نرم، تپه شنی نرم

قونداق: قدق: ۱) نام قسمتی از تنگ ۲) پارچه‌ای که نوزاد را در آن می‌بندند.

قوورمه Qovurma: گوشتی که بر شته و ذخیره کنند، قورمه؛ برگرفته از ریشه فعلی قوورماق Qovurmāq: بر شته کردن، تف دادن

قیچی: قیچی، مقراض؛ مرکب از «قی» Qey: ببر، برش بده + پسوند اسم فاعل «چی»؛ برگرفته از ریشه فعلی قیماق Qeymāq: بریدن، برش دادن، تکه تکه کردن

قیرقی Qırkı: پرنده شکاری معروف، مرکب از «قیر»: کشtar و هلاک کردن دسته جمعی + پسوند «قی»؛ برگرفته از ریشه فعلی قیرماق Qırmāq: به معنای هلاک کردن و کشtar دسته جمعی؛ به خاطر چابکی و سرعت زیاد در هلاک کردن پرنده‌گان ضعیف، این نام به این پرنده اطلاق شده است.

قیسیر Qısır: قسر در رفتن، برگرفته از فعل قیسماق Qısmāq: به هم فشدن، به هم آوردن و تنگ کردن، منقبض کردن؛ در اصطلاح خود را جمع کردن و در رفتن

قیشقیریق Qışqırıq: جار و جنجال، هیاهو، داد و بیداد؛ مرکب از «قیشقیر»: هیاهو کن + پسوند ایق؛ برگرفته از ریشه فعلی قیشقیرماق Qışqırmāq: هیاهو کردن، داد و بیداد راه انداختن

قیشلاق Qışlāq: سردسیر، مرکب از «قیش»: زمستان + پسوند مکانی لاق»

قیطان Qeytan: رشته‌های نازک که از ابریشم می‌باشد.

قیف: وسیله‌ای که مایعات را با آن داخل چیزی می‌ریزند.

قیلیچ: شمشیر

قیلیق (قلق) Qılıq: شیوه، عادت مخصوص، شگرد، خلق و خو

قیماق Qeymāq: سرشیر، خامه؛ معنای دیگر این لغت برش دادن است که در اینجا منظور نمی‌باشد.

قیمه: گوشت ریز ریزشده، از انواع غذا؛ برگرفته از ریشه فعلی قیماق : Qeymāq

برش دادن، تکه تکه کردن

قَيْمَمْ : قایم، محکم

قیمیش Qeymiş : برگرفته از ریشه فعلی قیماق Qimāq: رضایت داشتن، مضایقه نکردن، دریغ نکردن، روا داشتن

ککیل اوتو= کاکوتی Kakıl Outo : نوعی گیاه معطر، آنخ

کلاش KallAŞ : حیله گر، مکار

کندی Kandı : کندو

کوتک Kötak : کتک، تنبیه؛ برگرفته از ریشه فعلی کوتکلماق Kötaklamāq

تبیه کردن، کتک زدن

کؤتل Kötal : گردن، پسته، کتل

کوچ Köç : ۱) اسباب کشی، کوچ ۲) دودمان، طایفه

کور Kör : کور، نایينا

کوزه Küza : کوزه

کؤک Kök : ۱) محل درز دوخت در پارچه ۲) نوعی اصطلاح در دوستی، بیانگر صمیمیت دو نفر که همچون محل درز دوخت در پارچه به هم نزدیک هستند.

کولش Kulaş : پوشال، ته مانده کاه

کولونگ Kulung : کلنگ

کمچه Kamça : کمچه

کؤمک Kömak : یاری، کمک، مدد

گرک Garak : باید، لازم

گلن گئدن Galan Gedan : ابزاری در اسلحه؛ مرکب از «گلن Galan: آینده + گئدن Gedan: رونده»

گومان Gumān : گمان، حدس، فرض

فصل سوم: گزیده‌ای از لغات زبان ترکی ... / ۲۴۹

گیج : ابله، کودن

لچک **Laçak** : ۱) روسربه گوش ۲) نوعی اصطلاح در ابعاد سه‌ضلعی لق: شل، ول

ماشا: ماشه، آلتی در تفنگ

مارال: از انواع آهو

مال: دراینجا به مفهوم حیوان و چهارپای اهلی است.

ممه: پستان

مینجاق **Mincāq**: منجوق؛ دانه‌های ریز بلورین که زیور البسه هستند.

نانجاق **Nāncāq**: تبرزین: تبری که یک طرفش تیز و طرف دیگر آن چکش ماند است.

ننه / آنا: مادر

نوکر: چاکر، گماشته، خادم

یاتاقان(یاتاخان) **Yātāqān**: از اجزای ماشین؛ مرکب از "یات: بخواب+پسوند آقان"؛ برگرفته از ریشه فعلی یاتماق **Yātmāq**: به معنای خوابیدن؛ (معادل خاص و ساده‌ای در فارسی جهت این کلمه موجود نیست)

یاخا / یخه **Yāxā** / **Yaxa**: گریبان، یقه

یاراق **Yārāq**: ابزار آلات، ساز و برگ و سایل، یراق

یاراقان **Yārāqān**: زردی، یرقان؛ مرکب از "یارا: زخم + قان: خون"

یارما **Yārmā**: بلغور، گندم دو نیم شده؛ برگرفته از ریشه فعلی یارماق **Yārmāq**: به معنای شکافتن، دوتکه کردن

یاشماق **Yāşmāq**: روبند، نوعی روسربه برای پوشاندن گردن و چانه و دهان یاغی: سرکش، نافرمان

یالاق **Yālāq**: ظرفی که غذای سگ و گربه را در آن بریزند و به آنها بدهنند.

یواش: آهسته، آرام، یواش

یدک: ابزار آلات ذخیره

یدکچی: فروشنده ابزار آلات ذخیره؛ مرکب از "یدک+پسوند اسم فاعل چی"

یغلوی: نوعی ظرف آهنی دسته دار برای نگه داشتن و گرم کردن غذا

یوخا / یوخه: نوعی نان نازک سنتی

یورتمه Yurtma: نوعی راه رفتن اسب به صورت ضربدری، یعنی اینکه پای راست جلو با پای چپ عقب و پای چپ جلو با پای راست عقب به زمین گذاشته و برداشته شود؛ برگرفته از ریشه فعلی یورو ماق Yorumāq: با شتاب رفتن، پیش تاختن

یورغه Yurğă: نوعی راه رفتن اسب، بدین صورت که پای راست جلو با پای راست عقب و پای چپ جلو با پای چپ عقب به زمین گذاشته و برداشته شود.

یوروش Yoruş: هجوم، تاخت و تاز، یورش؛ مرکب از «یورو: رفتن تند و باشتاب+پسوند اوش»؛ برگرفته از مصدر یورو ماق Yorumāq: باشتاب رفتن، پیش تاختن

یورونچا Yorunçā: گیاه یونجه؛ این اصطلاح برگرفته از مصدر فعلی یورو ماق Yorumāq: به معنای باشتاب راه رفتن و پیش تاختن می‌باشد و به اعتبار خصلت این گیاه که دارای رویش مکرر و مداوم است بدین نام خوانده شده است.

یوغ Yuğ: ۱) چوبی که برگردن گاو می‌اندازند تا خیش را به آن بینندند ۲) مجازاً به معنای سلطه، اسارت؛ مثال: رهایی از یوغ استعمار یعنی رهایی از سلطه و اسارت استعمار.

یوغور: آدم قوی هیکل و ورزیده؛ برگرفته از ریشه فعلی یوغور ماق Yuğurmāq: ورز دادن و سرشتن

یئمليک Yemlik: نوعی گیاه خوردنی؛ برگرفته از ریشه فعلی یئماق Yemāq: خوردن، تناول کردن

ینگی (ینگی، ینگه) Yengi: زنی که همراه عروس در شب زفاف به خانه داماد برود؛ معنای دیگر این لغت نو، تازه و جدید نیز می‌باشد.

یيلاق Yeylāq: منطقه خوش آب و هوا که هنگام تابستان به آنجا می‌روند؛ مرکب از «یای: تابستان+پسوند مکانی لاق»

بخش پنجم

مصادر

گزیده‌ای از مهمترین افعال مهم زبان ترکی به صورت مصدر

نکته مهم: طریقه ساخت مصدر در بخش سوم: فصل دوازدهم؛ به صورت
کامل توضیح داده شده است.

توضیح مجدد واژگان اختصاری داخل پرانتز:

(مص): مصدر ساده

(مص.م): مصدر مجھول شده

(مص.س): مصدر سبیی، وادری؛ طریقه ساخت این گونه مصادر در بخش
سوم، فصل نهم توضیح داده شده است. یکی دیگر از **امتیازات مهم زبان ترکی**
وجود افعال سبیی، وادری است که می توان آن را از بیشتر افعال ساده ساخت.
ترجمه ساده و روان این گونه افعال به زبان فارسی به صورت تک کلمه‌ای بسیار
مشکل است و می بایست ترجمه آنها را در غالب چند عبارت یا فعل بیان کرد.

آپارماق **Āpārmāq** (مص): بردن، حمل کردن، انتقال دادن

آپاریلماق **Āpārilmāq** (مص.م): برده شدن، منتقل شدن

آپارتیدیرماق **Āpārtdīrmāq** (مص.س): وادر به حمل کردن، به وسیله کسی
چیزی را بردن

آتماق **Ātmāq** (مص): اندختن، افکندن، پرت کردن

- آتیلماق (مص.م): انداخته شدن، پرت شدن، افکنده شدن
آتدیرماق (مص.س): به وسیله کسی انداختن و پرت کردن، واداشتن به پرت کردن
- آجیقلاتماق / اجیقلتماқ (مص): عصبانی کردن، خشمگین کردن
آجیقلانماق / اجیقلماق (مص.م): عصبانی شدن، خشمگین شدن
- آچماق (مص): باز کردن، واکردن، گشودن، افتتاح کردن
آچیلماق (مص.م): باز شدن، وا شدن، گشوده شدن، افتتاح شدن
آچدیرماق (مص.س): به وسیله کسی گشودن، واداشتن به باز کردن
- آختارماق (مص): جستجو کردن، جستن، به دنبال چیزی گشتن، تفتش کردن، بازررسی کردن
آختاریلماق (مص.م): مورد جستجو واقع شدن، تفتش شدن، بازررسی شدن
- آختارتماق (مص.س): به وسیله کسی جستجو کردن، به وسیله کسی تفتش کردن
- آخماق (مص): جاری شدن، روان شدن مایعات
آداخ لاندیرماق (مص): نامزد کردن
آداخ لانماق (مص.م): نامزد شدن
- آرا لاتماق (مص): از هم جدا کردن، از هم فاصله دار کردن، نیمه باز کردن، شکاف انداختن
- آرالاماق (مص): جدا کردن، فاصله انداختن، شکاف دادن، از هم گشودن

آرا لانماق (مص.م): از هم جدا شدن، از هم فاصله دار شدن، فاصله گرفتن، نیمه باز شدن، شکاف برداشتن

آرتماق (ارتماق) **Ārālānmāq** (مص): پا ک کردن و تمیز کردن حبوبات و موارد مشابه

آرتیلماق (ارتیلماق) **Ārtilmāq** (مص.م): پا ک شدن و تمیز شدن حبوبات و موارد مشابه

آرتدیرماق (ارتددیرماق) **Ārtdīrmāq** (مص.س): واداشتن به پا ک کردن حبوبات و موارد مشابه

آزالتماق (مص): کم کردن، کاهش دادن، کاستن، تفریق کردن

آزالماق **Āzālmāq** (مص.م): کم شدن، کاسته شدن، کاهش یافتن

آزالتدیرماق **Āzāltdīrmāq** (مص.س): وادار کردن به کاهش دادن و کم کردن

آسماق (مص): ۱) بار گذاشتن غذا ۲) آویزان کردن، آویختن

آسیلماق **Āsilmāq** (مص.م): ۱) بار گذاشته شدن غذا ۲) آویخته شدن، آویزان شدن

آغیریماق (مص): درد کردن، درد گرفتن

آغیریتماق **Āğrītmāq** (مص): به درد آوردن، درد دادن، زجر دادن

آغلاماق / یینلاماق (مص): گریه کردن، زاری کردن، تصرع کردن، گریستن

آغلاتماق / یینلتماق (مص): گریاندن، به گریه انداختن، به گریه آوردن

آغلاتدیرماق / یینلتددیرماق (مص.س): گریاندن، اشک کسی را در آوردن

وادار کردن به گریه، گریاندن، اشک کسی را در آوردن

آغیرلاتماق **Āğırlātmāq** (مص): سنگین کردن

آغیرلانماق / آغیرلاماق **Āğırlānmāq** / **Āğırlāmāq** (مص.م): سنگین شدن

آقارتماق **Āqārtmāq** (مص): ۱) سفید کردن، رنگ سفیدزدن ۲) سفید کاری کردن
۳) صیقل دادن ۴) زدودن، تمیز کردن

آقارماق **Āqārmāq** (مص.م): ۱) سفیدشدن ۲) تمیز شدن (در مفهوم سفیدی)
۳) صیقل یافتن ۴) کنایه از رنگ باختن و رنگ پریدن

آقاتدیرماق **Āqārtdırmāq** (مص.س): بوسیله کسی سفید کردن و صیقل دادن را
انجام دادن، واداشتن به سفید کردن و صیقل دادن

آلتاماق **Āllātmāq** (مص): فریب دادن، کلک زدن، گول زدن، نیرنگ زدن ،
اغفال کردن

آلنماق **Āllānmāq** (مص.م): فریب خوردن، کلک خوردن، گول خوردن، اغفال
شدن

آلماق **Ālmāq** (مص): خریدن، گرفتن، بدست آوردن، کسب کردن

آلینماق **Ālinmāq** (مص.م): خریده شدن، گرفته شدن، به دست آمدن

آلدیرماق **Āldırmāq** (مص.س): ۱) بوسیله کسی خریدن ۲) وادار کردن به خریدن
۳) به اجبار گرفتن، به وسیله دیگری گرفتن

آلیشدیرماق **Ālışdırmāq** (مص): عوض کردن، تعویض نمودن، معاوضه کردن

آندوشماق **Ānd Duşmāq** (مص): قسم خوردن، سوگند خوردن

آند بئرماق **Ānd Bermāq** (مص): قسم دادن، سوگند دادن کسی

آندبئردیرماق **Ānd Berdırmāq** (مص.س): واداشتن کسی به سوگند خوردن

آنگلاماق (آنلاماق) **Ānglāmāq** (مص): درک کردن، ملتفت شدن، حالی شدن،
فهمیدن

آنگلاتماق (آنلاتماق) **Ānglātmāq** (مص): فهماندن، حالی کردن، تفهیم کردن،
ملتفت کردن

آنگلاتدیرماق (آنلاتدیرماق) **Ānglātdırmāq** (مص.س): وادار کردن کسی به فهمیدن، با اجبار چیزی را به کسی فهماندن آنقیرماق **Ānqırmāq** (مص): ۱) عرعر کردن الاغ ۲) مجازاً به معنای عربده کشیدن آنقیرتماق **Ānqırtmāq** (مص): ۱) به عرعر انداختن الاغ ۲) مجازاً به معنای به عربده و فریاد انداختن کسی آیاقلاماق / ایقلماق **Āyāqlāmāq** / **Ayaqlamāq** (مص): پایمال کردن، لگدمال کردن آیاقلانماق / ایقلنماق **Āyāqlānmāq** / **Ayaqlanmāq** (مص.م): پایمال شدن، لگدمال شدن آیيرماق **Āyırmāq** (مص): جدا کردن، تفکیک کردن آيرitemاق **Āyrıtmāq** (مص): جدا کردن، تفکیک کردن آيريلماق **Āyrılmāq** (مص.م): جداشدن، تفکیک شدن، منفصل شدن ۱) اتماق **Etmāq** (مص): (متراو فعل آپارماق می باشد) بردن، انتقال دادن اتیلماق **Etilmāq** (مص.م): (متراو فعل آپاریلماق می باشد) برده شدن، منتقل شدن ۲) اتماق / ائلماق **Etmāq** / **Elamāq** (مص): کردن، انجام دادن اتدیرماق / ائلتدیرماق **Etdırmāq** / **Elatdırmāq** (مص.س): واداشتن کسی به انجام کاری، به وسیله کسی کاری را انجام دادن ائلماق / ائندیلماق **Eyılmaq** / **Edılmāq** (مص.م): انجام شدن هر کاری اریتماق **Arıtmāq** (مص): ۱) ذوب کردن، حل کردن، به مایع تبدیل کردن ۲) کنایه از لاغر کردن ارینماق **Arınmāq** (مص.م): ۱) ذوب شدن، حل شدن، آب شدن، به حالت مایع درآمدن جامدات. ۲) کنایه از لاغر شدن

اریتدیرماق Arıtdırmāq (مص.س): ۱) بوسیله کسی ذوب کردن و به مایع تبدیل کردن جامدات ۲) کنایه از سبب لاغر شدن شخصی

ازماق Ezmāq (مص): له کردن، مچاله کردن، پایمال کردن، خردکردن، نرم کردن ازیلماق Ezilmāq (مص.م): له شدن، مچاله شدن، پایمال شدن، خردشدن، نرم شدن

اژدیرماق Ezdırmāq (مص.س): به وسیله کسی له کردن، مچاله کردن و...
اشگلنماق Eşşaglanmāq (مص): ۱) ادای خر را درآوردن، خرنمایی کردن ۲) حمامت کردن

اشگلتماق Eşşaglatmāq (مص.س): شخصی را خر کردن
اکماق Ekmāq (مص): کاشتن، کشت کردن
اکیلماق Ekilmāq (مص.م): کاشته شدن، کشت شدن
اکدیرماق Ekdırmāq (مص.س): ۱) بوسیله دیگری کاشتن ۲) وادار کردن به کاشتن، کاراندن

اگماق Egmāq (مص): خم کردن، کج کردن
اگیلماق Egilmāq (مص.م): ۱) خم شدن، کج شدن، خمیدن ۲) کنایه از دولاشدن، تعظیم کردن و سرفورد آوردن در برابر کسی
اگدیرماق Egdırmāq (مص.س): به وسیله دیگری خم کردن، وادار کردن به خم شدن، به تعظیم واداشتن

الجیکلماق Elciklamāq (مص): دست کاری کردن، سیخ کردن وسایل، ور رفتن با چیزی

الماق Alamāq (مص): غربال کردن، سرنده کردن، الک کردن
النماق Alanmāq (مص.م): غربال شدن، سرنده شدن، الک شدن
اماق Emmāq (مص): مکیدن و شیر خوردن نوزاد

- امیلماق **Emilmāq** (مص.م): مکیده شدن شیر از طریق پستان
- امیزدیرماق **Emızdirmāq** (مص): شیر دادن به نوزاد و ... از طریق پستان
- امیزدیریلماق **Emızdırılmāq** (مص.م): شیر داده شدن به نوزاد و ... از طریق پستان
- اوپماق **Öpmāq** (مص): بوسیدن، بوس کردن، بوسه زدن، ماج کردن
- اوپولماق **Öpulmāq** (مص.م): بوسیده شدن، در معرض بوس قرار گرفتن
- اوپدورماق **Öpdurmāq** (مص.س): بوساندن، تشویق و واداشتن کسی به بوس کردن
- اوپوشماق **Öpuşmāq** (مص): همدیگر را بوسیدن، رو بوسی کردن
- او تارماق **Otārmāq** (مص): چریدن، به چرا بردن حیوانات
- او تاریلماق **Otarılmāq** (مص.م): چریده شدن
- او تلاماق **Otlāmāq** (مص): آتش زدن، به آتش کشیدن
- او تلانماق **Otlānmāq** (مص.م): آتش گرفتن
- او تلاندیرماق **Otlāndırmāq** (مص.س): به وسیله کسی آتش زدن، به آتش کشانیدن
- (۱) او تماق **Utmāq** (مص): بردن بازی و مسابقه، برنده شدن
- او تدروماق **Utdurmāq** (مص): باختن
- (۲) او تماق **Utmāq** (مص): بلعیدن، قورت دادن
- او تولماق **Utulmāq** (مص.م): بلعیده شدن، قورت داده شدن
- او تورماق **Oturmāq** (مص): نشستن
- او تورو لماق **Oturulmāq** (مص.م): حالت مجھول فعل نشستن
- او تورتماق **Oturtmāq** (مص): نشاندن، ساکن کردن
- او تور تدروماق **Oturtdurmāq** (مص.س): وادار کردن شخصی به نشستن
- او چورتماق **Öçurtmāq** (مص): خاموش کردن

اوچماق **Öçmāq** (مص.م): خاموش شدن

۱) **اوچماق** **Uçmāq** (مص): پرواز کردن، پریدن

اوچورتماق **Uçurtmāq** (مص.س): پراندن، به پرواز در آوردن، پرواز دادن

۲) **اوچماق** **Uçmāq** (مص): ریزش و تخریب دیوار و سقف

اوچورتماق **Uçurtmāq** (مص.س): به وسیله کسی عمل تخریب دیوار و سقف را

انجام دادن

اوخلاماق **Oxālāmāq** (مص): مالیدن، مالش دادن، ماساژ دادن

اوخلانماق **Oxālānmāq** (مص.م): مالیده شدن، مالش داده شدن، ماساژ داده شدن

اوخشاماق **Oxşāmāq** (مص): شبیه بودن، شباخت داشتن

اوخشاتماق **Oxşātmāq** (مص): شبیه کردن، مانند کردن، تشییه کردن

اوخشانماق **Oxşānmāq** (مص.م): تشییه شدن، شبیه شدن

اوخشاتدورماق **Oxşātdurmāq** (مص.س): وادار کردن کسی به شبیه شدن به

چیزی

اوخوماق **Oxumāq** (مص): خواندن، مطالعه کردن، قرائت کردن

اوخونماق / اوخولماق **Oxunmāq / Oxulmāq** (مص.م): خوانده شدن ، مطالعه

شدن، قرائت شدن

اوخوتماق - اوخوتدورماق **Oxutmāq - Oxutdurrmāq** (مص.س): وادار کردن به

خواندن، به تحصیل و اداشت، اجبار کردن به مطالعه .

اورتماق **Örtmāq** (مص): مستور کردن، استثار کردن، پنهان کردن، روی چیزی را

پوشاندن (به مفهوم انداختن پتو، چادر، پارچه، برگ، شاخه و ... بر روی هر چیز دیگر)

اورتولماق **Örtulmāq** (مص.م): مستور شدن، استثار شدن، پوشیده شدن روی

چیزی (به مفهوم انداخته شدن پتو، چادر، پارچه، برگ، شاخه و ... بر روی چیزی)

اُور تدورماق **Örtdurmaq** (مص.س): واداشتن به استار و پوشاندن روی چیزی با پتو، چادر، پارچه، برگ، شاخه و ...

اُور گنماق **Örganmāq** (مص): یادگرفتن، آموزش دیدن، تعلیم دیدن و تعلیم یافتن

اُر گتماق **Örgatmāq** (مص): یاد دادن، آموختن، آموزش دادن، تعلیم دادن

اُر گتدیرماق **Örgatdirmāq** (مص.س): به یادگیری واداشتن، به اجبار چیزی را تعلیم دادن

اوزاتماق / ایزاتماق **Uzātmāq / İzātmāq** (مص): دراز کردن

اوزانماق / ایزانماق **Uzānmāq / İzālmāq** (مص.م): دراز کشیدن

اوزاتدورماق / ایزاتدیرماق **Uzātdurmāq / İzātdirmāq** (مص.س): به وسیله کسی چیزی یا شخصی را دراز کردن

اوزونلاتماق **Uzunlātmāq** (مص): طویل کردن، طولانی کردن

اوزونلانماق **Uzunlānmāq** (مص.م): طویل شدن، طولانی شدن

او سکورماق **Öskurmāq** (مص): سرفه کردن

او سکورتماق **Öskurtmāq** (مص.س): به سرفه واداشتن، به سرفه انداختن کسی

او غورلاماق **Oğurlāmāq** (مص): دزدی کردن، سرقت کردن، ربودن

او غورلانماق **Oğurlānmāq** (مص.م): دزدیده شدن، ربوده شدن، سرقت شدن، به سرقت رفتن

او غورلاتدورماق **Oğurlātdurmāq** (مص.س): به سرقت دادن، دزدانیدن، به وسیله دیگری سبب دزدیده شدن چیزی

او کلماق **Üklamāq** (مص): بارزدن، بار کردن، حمل کردن بار

او کلنماق **Üklanmāq** (مص.م): بارزده شدن، بارشدن، حمل شدن بار

او کلتديرماق **Üklatdirmāq** (مص.س): توسط دیگری بارزدن و بار کردن محموله

اوگورماق / اویورماق **Ügürmāq**/**Üyürmāq** (مص): ۱) ریسیدن ۲) تابیدن مو و گیسو ۳) تنیدن

اوگورولماق / اویورولماق **Ügürulmāq**/**Üyürulmāq** (مص.م): ۱) ریسیده شدن ۲) تابیده شدن مو و گیسو ۳) تنیده شدن

اولدروماق **Öldurmāq** (مص): کشتن، به قتل رساندن

اولدورولماق **Öldurulmāq** (مص.م): کشته شدن، به قتل رسیدن

اولماق **Ölmāq** (مص): مردن، فوت کردن، رحلت کردن، درگذشتن

اولماق **Olmāq** (مص): شدن، گردیدن، بودن، واقع شدن

اواماق **Ummāq** (مص): امید داشتن، توقع داشتن، چشم داشت داشتن، انتظار داشتن

اومنگلماق **Ömaglamāq** (مص): خزیدن، چهار دست و پا رفتن کودک

اومنگلتماقد **Ömaglatmāq** (مص): کمک به نوزاد جهت چهار دست و پا رفتن

اومنگلنمماق **Ömaglanmāq** (مص.م): خزیده شدن (صورت مجھول فعل اومنگلماق)

اوورماق **Ourmāq** (مص): خرد کردن، له کردن، نرم کردن (قند، تکه سنگ و موارد مشابه)

اوورولماق **Ourulmāq** (مص.م): خردشدن، له شدن و نرم شدن (قند، سنگ و موارد مشابه)

اویاتماق **Oyātmāq** (مص): بیدار کردن، احیاء کردن

اویانماق **Oyānmāq** (مص.م): بیدار شدن، احیاء شدن

اویاندورماق **Oyāndurmāq** (مص): بیدار کردن، احیاء کردن

اویناماق **Oynāmāq** (مص): بازی کردن، رقصیدن

اویناتماق **Oynātmāq** (مص): بازی دادن، رقصاندن

اوینانماق **Oynānmāq** (مص.م): بازی داده شدن، رقصیده شدن

اویناتدیرماق **Oynātdırmāq** (مص.س): واداشتن به بازی کردن و رقصیدن، دعوت کردن کسی به بازی
اویلنماق / اولنماق **Öylanmāq** / **Övlanmāq** (مص): ۱) خانه دار شدن، صاحب خانه شدن ۲) متاهل شدن
اویلنديرماق / اولنديرماق **Öylandırmāq** / **Övlandırmāq** (مص): ۱) خانه دار کردن، صاحب خانه کردن ۲) متاهل کردن، برای شخصی همسر گرفتن
ایتماق **İtmāq** (مص): گم شدن، مفقود شدن
ایتیرماق **İtirmāq** (مص): گم کردن، مفقود کردن
ایتیرتماق **İtirtmāq** (مص.س): به وسیله کسی چیزی را گم کردن
ایتلماق **İtalamaq** (مص): هل دادن
ایتلنماق **İtalanmāq** (مص.م): هل داده شدن
ایتی لتماق **İti Latmāq** (مص): تیز کردن وسایل (چاقو، قیچی و...)
ایتی لنماق **İti Lanmāq** (مص.م): تیز شدن وسایل (چاقو، قیچی و...)
ایچماق **İçmāq** (مص): نوشیدن
ایچیلماق **İçilmāq** (مص.م): نوشیده شدن
ایچیرتماق **İçirtmāq** (مص.س): نوشاندن، نوشانیدن، واداشتن کسی به نوشیدن
ایستماماق **İstamāq** (مص): ۱) خواستن، طلب کردن، طالب شدن ۲) دوست داشتن
ایستنماق **İstanmāq** (مص.م): ۱) خواسته شدن، مطلوب شدن ۲) دوست داشته شدن
ایستتماماق **İstatmāq** (مص.س): ۱) خود را دوست داشتنی کردن، واداشتن به خواستن خود. ۲) خود را توی دل دیگری جا دادن
ایستتدیرماق **İstatdırmāq** (مص.س): رجوع شود به فعل ایستماماق (معنی مطابق آن است)

- ایسلاماق **İslamāq** (مص): بو کردن، بوییدن، استشمام کردن
- ایسلماق **İslanmāq** (مص): بو گرفتن
- ایسیتماق **İsitmāq** (مص): گرم کردن، داغ نمودن، حرارت دادن
- ایسینماق **İsinmāq** (مص.م): گرم شدن، داغ شدن، حرارت دیدن
- ایشاره‌ماق **İşārmāq** (مص): بصورت ضعیف درخشیدن، سوسوزدن نور
- ایشاریلماق **İşarilmāq** (مص.م): درخشیده شدن خفیف نور
- ایشلماق **İşlamāq** (مص): کار کردن، شاغل بودن، مشغول بودن
- ایشلتماق **İşlanmāq** (مص.م): مورد کار قرار گرفتن، استفاده شدن، کار شدن ،
مورد استعمال قرار گرفتن
- ایشلتماق **İşlatmāq** (مص.م): به کار گرفتن، به کار انداختن
- ایشلتدیرماق **İşlatdirmāq** (مص.س): به کار کشیدن، بیگاری کشیدن ، واداشتن به
کار کردن
- ایشیتماق **İşitmāq** (مص): شنیدن
- ایشیتدیرماق **İşitdirmāq** (مص.س): شنواندن، به گوش کسی رساندن
- ایشیق لتماق **İşıqlatmāq** (مص): نورانی کردن، روشن کردن، پرنور کردن
- ایشیق لنديرماق **İşıqlandırmāq** (مص): نور تاباندن، نورانی کردن، پرنور کردن
- ایشیق لنماق **İşıqlanmāq** (مص.م): نورانی شدن، پرنور شدن، درخشیدن، تابناک
شدن
- ایکی لتماق **İkkı latmāq** (مص): ۱) دوتا کردن ۲) جفت کردن
- ایکی لنماق **İkkı lanmāq** (مص.م): ۱) دوتاشدن، دو قسمت شدن ۲) جفت شدن
- اینانماق **İnānmāq** (مص): باور کردن، یقین کردن، اعتمادداشت، قانع شدن
- ایناندیرماق **İnāndırmāq** (مص): باوراندن، متقااعد کردن، قانع کردن،
معتقد ساختن، به باور رسانیدن

ایناییلماق **İnānilmāq** (مص.م): متین شدن، متلاعده شدن، باور شدن

اینچلتاماق **İncalatmāq** (مص): نازک کردن، ظریف کردن، باریک کردن

اینچلنماق **İncalanmāq** (مص.م): نازک شدن، ظریف شدن، باریک شدن

اینچلتیدیرماق **İncalatdirmāq** (مص.س): واداشتن به ظریف کردن و باریک کردن

ایه دورماق **Aya Durmāq** (مص): ادعای مالکیت کردن، قیم شدن، ادعای صاحب شدن، به زور صاحب شدن

ایه لنماق **Aya lanmāq** (مص): تصاحب کردن چیزی، به زور مالک شدن

باتماق **Bātmāq** (مص): ۱) فرورفتن، فروشدن ۲) غوطه ورشدن ۳) غرق شدن ۴) به مفهوم غروب کردن

باتیرماق **Bātirmāq** (مص): ۱) فروکردن، داخل کردن ۲) غرق کردن ۳) غوطه ور ساختن

باخماق **Bāxmāq** (مص): نگاه کردن، نگریستن، نظر کردن، تماشا کردن

باخیلماق **Bāxilmāq** (مص.م): نگاه شدن، نگریسته شدن، مشاهده شدن، موردتماشا قرار گرفتن

باخدیرماق **Bāxdırmāq** (مص.س): مورد معاينه و مشاهده قرار دادن چیزی

باریشماق **Bārışmāq** (مص): آشتی کردن، صلح کردن

باریشدیرماق **Bārışdırmāq** (مص): آشتی دادن، صلح دادن، وفق دادن

باسماق **Bāsmāq** (مص): ۱) فشاردادن، فشار آوردن، فشردن، فروکردن ۲) لگد کوب کردن، زیر گرفتن ۳) چاپ کردن، مهر زدن

باسیلماق **Bāsilmāq** (مص.م): ۱) فشارداده شدن، فشرده شدن، تورفتن ۲) لگدمال شدن، زیر گرفته شدن ۳) چاپ شدن

بasdırmacıq (مص): ۱) زیرخاک کردن، دفن کردن و پنهان کردن
۲) لگد مال کردن^۳ به چاپ رسانیدن^۴ به مفهوم مرغ را روی تخم خوابانیدن^۵ به
مفهوم جفت گیری کردن حیوانات

بasdırtmacıq (مص.س): توسط دیگری عمل «بasdırmacıq» را انجام
دادن (ترجمه روان آن به فارسی مشکل است)

باşarmacıq (مص): توanstن، بلد بودن، قادر بودن، مهارت داشتن، حریف
شدن، از عهده کاری برآمدن

başlamacıq (مص): شروع کردن، آغاز کردن، از سرگرفتن مطلب یا کاری
باشلانماق **Bāşlānmacıq** (مص.م): شروع شدن، آغاز شدن، از سرگرفته شدن مطلب
یا کاری

باşlatdırmaç (مص.س): ۱) اجبار نمودن به از سرگرفتن و شروع
کردن ۲) دعوت کردن به شروع کاری

baglamacıq (مص): ۱) بستن، قفل کردن، تعطیل کردن ۲) به مفهوم سفت
کردن، سوار کردن قطعات بروی هم، متصل کردن، وصل کردن قطعات

baglanmacıq (مص.م): ۱) بسته شدن، تعطیل شدن، قفل شدن ۲) به مفهوم
soft شدن، متصل شدن قطعات بهم ریخته، وصل شدن^۳ مسدود شدن ادامه کار یا
چیزی

baglactırmaç (مص.س): اجبار نمودن به بستن، مسدود کردن،
تعطیل کردن، قفل کردن، متصل کردن و ...

bagırmacıq (مص): فریاد زدن، دادزدن، داد کشیدن، سرو صدا کردن
bagırtmacıq (مص.س): داد کسی را درآوردن، به فریاد انداختن کسی،
فریاد کسی را درآوردن

باغیشلاماق **Bağışlāmāq** (مص): ۱) بخشیدن، عفو کردن، آمرزیدن، اغماس کردن،

از گناه کسی گذشتن ۲) هدیه کردن، تقدیم کردن، بخشنده کردن، پیش کش کردن

باغیشلانماق **Bağışlānmāq** (مص.م): ۱) بخشیده شدن، عفو شدن، آمرزیده شدن

۲) هدیه شدن، تقدیم شدن، پیش کش شدن

باغیشلاتدیرماق **Bağışlātdırmāq** (مص.س): سبب بخشنده کسی شدن، واسطه

بخشنده شدن، سبب آمرزیده قرار گرفتن شخصی

بایدیرماق **Bayıdırmāq** (مص): باخت دادن، باختن

بئجرماق **Becarmāq** (مص): پرورش دادن، پروراندن (بیشتر جهت حیوانات و

پرندگان به کار می رود)

بئجریلماق **Becarılmāq** (مص.م): پرورش یافتن، پرورانده شدن، پروارشدن

بئرماق / وئرماق **Bermāq / Vermāq** (مص): ۱) دادن ۲) پرداخت کردن چیزی

بئریلماق / وئریلماق **Berilmāq / Verilmāq** (مص.م): ۱) داده شدن ۲) پرداخت

شدن چیزی

بئردیرماق / وئردیرماق **Berdırmāq / Verdırmāq** (مص.س): کسی را به دادن

چیزی مجبور کردن

برکیماق **Barkımaq** (مص): ۱) سخت شدن، استوار شدن، محکم شدن، سفت شدن

۲) به مفهوم غلیظ شدن مایعات، جامد شدن ^(۳) آبدیده شدن

برکیتماقي **Barkıtmāq** (مص): ۱) سخت کردن، استوار کردن، محکم کردن، سفت

کردن ۲) به مفهوم غلیظ کردن مایعات، جامد کردن ^(۳) آبدیده کردن ^(۴) کنایه از

صدای شخصی را بلند کردن و به فریاد آوردن

بزماق **Bazamāq** (مص): آراستن، آرایش کردن، زینت دادن

بزتماقي **Bazatmāq** (مص): آرايش دادن، تزیین کردن، به زیور آلات آراستن

بزتدييرماق (مص.س): به وسیله کسی عمل آرایش را انجام دادن و به زیور آلات آراستن

بلماق (مص): قنداق کردن نوزاد

بلنماق (مص.م): قنداق شدن نوزاد

بنزماق (مص): شبیه بودن، شباهت داشتن، مانندبودن، نظیر بودن، هم شکل بودن

بنزتماق (ف): شبیه ساختن، شبیه کردن، مانند کردن، تشبیه کردن ، هم شکل کردن

بنزتدييرماق (مص.س): توسط شخصی عمل شبیه کردن و مانند کردن را انجام دادن

بوروشماق (مص): کز کردن، پژمردن، مچاله شدن (برای انسان بکار می رود)، به خود لولیدن، به خود پیچیدن

بوسماق (مص): کمین کردن

بوسولماق (مص.م): در کمین قرار گرفتن، مترصد ماندن، مترصد شدن

بوشاتلماق (مص): ۱) خالی کردن، تخلیه کردن ۲) بیرون ریختن ۳) سست کردن، شل کردن، لق کردن

بوشالماق (مص.م): ۱) خالی شدن، تخلیه شدن ۲) شل شدن، سست شدن، نرم شدن، لق شدن

بوشالتدييرماق (مص.س): ۱) بوسیله کسی خالی کردن و ... ۲) واداشتن به خالی کردن چیزی و ...

بوغماق (مص): ۱) خفه کردن ۲) غرق کردن ۳) مسدود کردن و تنگ کردن جوی آب و نهر و ... ۴) سر کیسه را جمع کردن و بستن

شدن سر کیسه Boğulmāq (مص.م): ۱) خفه شدن ۲) غرق شدن ۳) به مفهوم زیر فشار قرار گرفتن ۴) مسدود شدن و تنگ شدن مسیر جوی آب ۵) جمع شدن و بسته

بودورماق Boğdurmaq (مص.س): توسيط دیگری خفه کردن، غرق کردن، مسدود کردن و بستن جوی آب و نهر و... .

بولاشماق (*Bulāṣmāq*) (مص): ۱) آلوده شدن، کیف شدن ۲) به مفهوم به هم خوردن
نظم

بولاشديرماق Bulāşdirmāq (مص): ۱) آلوده کردن، کثیف کردن ۲) به مفهوم به هم زدن نظم

بولاماق Bulāmāq (مص): ۱) آلوده کردن، کیف کردن ۲) به مفهوم به هم زدن
نظم

بولاندیرماق **Bulāndīrmāq** (مص): آلوده کردن، کشیف کردن، گل آلود کردن، آغشتنه کردن، آغشتنه

بولانماق (Mus.M): آلوده شدن، کشیف شدن، گل آلود شدن

بولماق Bolmāq (مح): تمام شدن، اتمام یافتن، به پایان رسیدن

بولدورماق Boldurmāq (مص): تمام کردن، به پایان رساندن

بُولماق (بئلماق) Bölmäq(Belmäq): تقسيم كردن، قسمت كردن، نصف كردن، بخش كردن، تفكيك كردن

بُولۇنماق (بئلينماق) (Bölümāq/Belinmāq) (مص.م): تقسيم شدن ، قسمت شدن، نصف شدن، تفكيك شدن، بخش شدن

بویاتماق Boyātmāq (معنی): رنگ کردن، رنگ زدن، رنگ مالیدن

بویانماق Boyānmāq (مص.م): رنگ زده شدن، رنگی شدن، رنگ خوردن

بویاتدیرماق Boyātdırmāq (مص.س): به وسیله کسی رنگ زدن، رنگ کردن و رنگ مالیدن

بویلاتماق Boylātmāq (مص): حامله کردن، باردار کردن

۱) **بویلانماق Boylānmāq** (مص.م): حامله شدن، باردارشدن

۲) **بویلانماق Boylānmāq** (مص): قد کشیدن، قد دراز کردن، کنایه از گردن کشیدن

بویورماق Buyurmāq (مص): ۱) فرمودن ۲) تشریف آوردن ۳) امر کردن

بویورولماق = Buyurulmāq = Buyrulmāq (مص.م): ۱) فرموده شدن ۲) امر شدن

بؤھوگماق / بؤھویماق Böhögmāq (مص): ۱) بزرگ شدن، رشد و نمو یافتن ۲) به

مفهوم ارتقاء مقام یافتن، مهم شدن، صاحب منزلت شدن

بؤھوگلنماق / بؤھویلنماق Böhöglanmāq (مص): صاحب منزلت شدن، ارتقای مقام یافتن، ادعای بزرگی و غرور کردن

بیچماق Biçmāq (مص): ۱) برش دادن (پارچه و...) ۲) درو کردن محصول

بیچیلماق Biçilmāq (مص.م): ۱) بریده شدن (پارچه و...) ۲) درو شدن محصول

بیچدیرماق Biçdırmāq (مص.س): ۱) توسط دیگری پارچه را بریدن ۲) توسط دیگری محصولی را درو کردن

بیچاق لاماق (پیچاق لاماق) Biçāqlāmāq (مص): چاقو کشی کردن، چاقوزدن

بیچاق لانماق (پیچاق لانماق) Biçāqlānmāq (مص.م): چاقو خوردن، چاقو زده شدن

بیراخماق Birāxmāq (مص): رها کردن، ول کردن، مرخص کردن، آزاد کردن

بیراخیلماق Birāxilmāq (مص.م): رهاشدن، ول شدن، مرخص شدن، آزاد شدن

بیراخدیرماق Birāxdırmāq (مص.س): ۱) توسط دیگری رها کردن، ول کردن و مرخص کردن ۲) واداشتن به رها کردن، ول کردن و مرخص کردن

بیشماق (پیشماق) Bişmāq (مص): ۱) پخته شدن، طبخ شدن ۲) به مفهوم عرق سوز و سوخته شدن ران بچه و زیر بغل در اثر عرق زیاد

بیشیرماق (پیشیرماق) Bişirmāq (مص): پختن، طبخ کردن، پخت و پز کردن
بیشیرتدیرماق (پیشیرتدیرماق) Bişirtdırmāq (مص.س): پزانیدن، بوسیله دیگری پخت و پز کردن

بیلدیرماق Bildırmāq (مص): اطلاع دادن، آگاه کردن، آشکار کردن
بیلدیریلماق Bildırılmāq (مص.م): اطلاع یافتن، ابلاغ شدن، آگاه شدن، تفهیم شدن

بیلماق Bilmāq (مص): ۱) دانستن، بلدبودن ۲) قادر بودن، توانستن
بیلیندیرماق Bilindırmāq (مص): معلوم گرداندن، بر ملا کردن، آشکار کردن، لودادن

بیلینماق Bilinmāq (مص.م): دانسته شدن، معلوم شدن، آشکار شدن، هویدا شدن، اطلاع یافتن

بیانماق Bayanmāq (مص): پسندیدن، پسند کردن، برگزیدن، پذیرفتن
بیانیلماق Bayanılmāq (مص.م): پسند شدن، مورد پسند قرار گرفتن، برگزیده شدن، پسندیده شدن

بیندیرماق Bayandırmāq (مص.س): سبب شدن به اینکه کسی چیزی را پسندد
پالچیق لاماق Pälçiqlāmāq (مص): گل مالی کردن، گل مالیدن
پالچیق لانماق Pälçiqlānmāq (مص.م): گلی شدن، گل مالی شدن، گل اندواد شدن، گل آلود شدن

پایلاماق Pāylāmāq (مص): تقسیم کردن، قسمت کردن، توزیع کردن و پخش کردن، سهم دادن

پایلانماق Pāylānmāq (مص.م): تقسیم شدن، قسمت شدن، توزیع شدن

پوخ لاماق Poxlāmāq (مص): ۱) کنایه از گندکاری کردن، گند زدن، به گند کشاندن ۲) گه کاری کردن

پوخ لانماق Poxlānmāq (مص.م): ۱) کنایه از گندکاری شدن، به گند کشیده شدن ۲) گه کاری شدن

پوزماق Pozmāq (مص): ۱) نخ نخ کردن پارچه و موارد مشابه ۲) محو کردن و پاک کردن، زدودن ۳) به مفهوم مختلف کردن

پوزولماق Pozulmāq (مص.م): ۱) نخ نخ شدن پارچه و موارد مشابه ۲) محو شدن، پاک شدن، زدوده شدن ۳) به مفهوم مختلف شدن

پوزدورماق Pozdurmāq (مص.س): توسط دیگری عمل "پوزماق" را انجام دادن

پیلماق Pilamāq (مص): فوت کردن، پف کردن

پیلنماق Pilanmāq (مص.م): فوت شدن، پف شدن

تاپشیرماق Tāpşırmāq (مص): سفارش کردن، سپردن، توصیه کردن

تاپشیریلماق Tāpşırılmāq (مص.م): سفارش شدن، سپرده شدن، توصیه شدن

تاپلاماق Tāplāmāq (مص): ۱) کتک زدن با کف دست، سیلی زدن ۲) به مفهوم سرکوب کردن

تاپلانماق Tāplānmāq (مص.م): ۱) کتک خوردن با کف دست، سیلی خوردن ۲) به مفهوم سرکوب شدن

تاپماق Tāpmāq (مص): یافتن، پیدا کردن، کشف کردن

تاپیلماق Tāpılmāq (مص.م): یافت شدن، پیداشدن، کشف شدن

تاپدیرماق **Tāpdırmāq** (مص.س): به وسیله دیگری عمل یافتن و پیدا کردن را انجام دادن

تاشلاماق **Tāşlāmāq** (مص): انداختن، پرت نمودن، افکندن

تاشلانماق **Tāşlānmaq** (مص.م): انداخته شدن، پرت شدن، افکنده شدن

تانيماق **Tānimāq** (مص): ۱) شناختن، آشنا شدن ۲) به مفهوم بلد بودن

تانيتماق **Tānitmāq** (مص): شناساندن، آشنا کردن

تانيتديرماق **Tānidırmāq** (مص.س): باعث شناسانده شدن شخصی یا چیزی، معرفی کردن، آشنا ساختن، آشنا کردن

تانيشديرماق **Tānişdırmāq** (مص): دو نفر یا یک جمع را به هم شناساندن، جمعی را به هم آشنا کردن

تانيئنماق **Tānīnmāq** (مص): ۱) شناخته شدن ۲) مجازاً به مفهوم لو رفتن

تانيilmاق **Tānilmāq** (مص.م): شناخته شدن، شناسایی شدن

تپماق **Tepmāq** (مص): به زور فرو کردن، چراندن، تپاندن

تپيلماق **Tepilmāq** (مص.م): به زور فروشدن، چرانده شدن، تپانده شدن

تپديرماق **Tepdırmāq** (مص.س): بواسیله دیگری عمل فرو کردن و چراندن را انجام دادن

تپلماق **Tepalamāq** (مص): لگد کردن، زیر پا کردن، پایمال کردن

تپلئنماق **Tepalanmāq** (مص.م): لگد شدن، زیر پا شدن، پایمال شدن

ترپتماق **Terpatmāq** (مص): به جنبش درآوردن و به حرکت درآوردن (درخت، شاخه درخت، گهواره و موارد مشابه آن)

ترپنماق **Terpanmāq** (مص.م): به جنبش درآمدن (درخت، شاخه درخت، گهواره و موارد مشابه)

ترپتديرماق Terpatdirmāq (مص.س): به وسیله دیگری به جنبش درآوردن و حرکت دادن (درخت، شاخه درخت، گهواره و موارد مشابه)

ترماق / داراماق Taramāq / Dārāmāq (مص): شانه کردن، شانه زدن مو

ترلماق / دارالماق Taralmāq / Dārālmāq (مص.م): شانه شدن و شانه خوردن

مو

ترتدیرماق / داراتدیرماق Taratdirmāq / Dārātdirmāq (مص.س): به وسیله دیگری موها را شانه کردن

تلسماق Talasmāq (مص): عجله کردن، شتاب کردن

تلسدیرماق Talasdirmāq (مص.س): به عجله انداختن، به عجله واداشتن، به شتاب و ادار کردن، به مفهوم دست پاچه کردن

تلماق Talamāq (مص): تا کردن (کلمه "تا" از فارسی وارد زبان ترکی خراسانی شده است)

تلنماق Talanmāq (مص.م): تا شدن

توپولماق Topulmāq (مص): تشرذدن، بد خلقی کردن

توتماق Tutmāq (مص): گرفتن

توتولماق Tutulmāq (مص.م): ۱) گرفته شدن ۲) به مفهوم گیر افتادن

توتدورماق Tutdurmāq (مص.س): دستگیر کردن، توسط دیگری گرفتن

توخالماق (توخ او لماق) Toxālmāq (Toxolmāq) (مص): سیر شدن

توخالتماق (توخ اتماق) Toxāltmāq (Toxetmāq) (مص): سیر کردن

توخوماق Toxumāq (مص): بافت

توخولماق Toxulmāq (مص.م): بافته شدن

توخوتدورماق Toxutdurmāq (مص.س): توسط دیگری بافت، وادار نمودن به

بافت، بافاندن

تورشالاماق **Turşälämäq** (مص): ترش شدن، مزه ترشی به خود گرفتن

تورشالاتماق / تورشاتماق **Turşälätämäq / Turşätämäq** (مص): ۱) ترش کردن

۲) ترش رویی کردن، اخم کردن

تورشوماق **Turşumäq** (مص): ترش شدن، تخمیر شدن

تورشوتماق **Turşutmäq** (مص): ۱) ترش گردانیدن، سبب تخمیر چیزی شدن ۲) رو

ترش کردن

تورماق **Turmäq** (مص): برخاستن، پایاختن، بلند شدن، پاشدن

توزلاماق **Tozlämäq** (مص): گرد و غبار به وجود آوردن، گرد و خاک کردن

توزلانماق **Tozlänmäq** (مص.م): غبار آلود شدن، گرد و خاکی شدن

توزلاندورماق **Tozländurmäq** (مص): گرد و غبار به وجود آوردن

توغوزدورماق **Tuğuzdurmäq** (مص): ۱) برخیزاندن، بلند کردن ۲) به مفهوم از

خواب بلند کردن

تؤكماق **Tökmäq** (مص): ریختن

تؤکولماق **Tökulmäq** (مص.م): ریخته شدن، ریزش کردن

تؤکدورماق **Tökdurmäq** (مص.س): ریزاندن، توسط دیگری ریختن

تولاماق **Tolämäq** (مص): تاب دادن چیزی

تولانماق **Tolänmäq** (مص.م): تاب خوردن چیزی

توبیماق **Tuymäq** (مص): درک کردن، متوجه شدن، ملتفت شدن، به مفهوم

احساس کردن

توبیدورماق **Tuydurmäq** (مص): آگاه ساختن، باخبر کردن، مطلع کردن،

فهماندن، تفهیم کردن، به مفهوم محسوس گرداندن

تیتیرماق **Titirmäq** (مص): لرزیدن، جنییدن، مرتعش شدن (مثال: لرزیدن بادن از

سرما و ...)

تیتیرتماق Titiratmāq (مص): لرزاندن، به لرزه انداختن، مرتعش کردن
تیتماق Titmāq (مص): ۱) حلاجی کردن و از هم باز کردن پنه و پشم و...
 ۲) دریدن و با منقار قطعه قطعه کردن (مریبوط به پرنده گان) ۳) کندن گیسو و مو

تیتیلماق Titilmāq (مص.م): ۱) حلاجی شدن و از هم باز شدن پنه و پشم ۲) دریده
 شدن و قطعه قطعه شدن با منقار ۳) کنده شدن گیسو و مو

تیتدیرماق Tittirmāq (مص.س): به وسیله دیگری حلاجی کردن، بوسیله دیگری
 دریدن و قطعه قطعه کردن با منقار، بوسیله دیگری عمل کندن گیسو و مو را انجام
 دادن

تیخماق Tixmāq (مص): با فشار چیزی را به جایی فرو کردن، چپاندن

تیخیلماق Tixilmāq (مص.م): به زور به جایی فرو شدن، چپانده شدن

تیخدیرماق Tixdirmāq (مص.س): با اجبار یا به وسیله شخصی به زور جا کردن
 و چپاندن

تیکماق Tikmāq (مص): دوختن، دوزندگی کردن

تیکیلماق Tikilmāq (مص.م): دوخته شدن

تیکدیرماق Tikdirmāq (مص.س): دوزاندن، توسط دیگری عمل دوختن را انجام
 دادن

چاپماق Çāpmāq (مص): ۱) دویدن، تاختن ۲) غارت کردن

چاپیلماق Çāpilmāq (مص.م): ۱) دویده شدن، تاخته شدن ۲) غارت شدن، تارج
 شدن

چاپدیرماق / چاپیرتماق Çāpdurmāq / Çāpirtmāq (مص.س): ۱) دوانیدن،

تازاندن، سبب دویده شدن ۲) مورد تاراج و غارت قرار دادن

چاتلاماق Çātlāmāq (مص): شکافتن، ترک خوردن، ترک برداشت

چاقلاتماق Çātlātmāq (مص): ترکاندن، شکاف دادن

- چاتلانماق** Çātlānmāq (مص.م): ترک خوردن و از هم باز شدن چیزی یا جایی، شکاف برداشتن، درز برداشتن چیزی یا جایی
- چاخماق** Çāxmāq (مص): گزیدن، نیش زدن
- چاخیلماق** Çāxilmāq (مص.م): گزیده شدن، نیش خوردن
- چاشماق** Çāşmāq (مص): لبریزشدن مایعات از محل خود، سر رفتن مایعات
- چاشدیرماق / چاشیرتماق** Çāşdīrmāq/Çāşırtmāq (مص.س): باعث لبریز شدن و سر رفتن مایعات شدن
- چاغیرماق** Çāğirmāq (مص): ۱) دعوت کردن، فراخواندن، احضار کردن ۲) ندادادن، صدای زدن، صدا کردن
- چاغیریلماق** Çāğırılmāq (مص.م): ۱) دعوت شدن، فراخوانده شدن، احضار شدن ۲) صدای زده شدن
- چالماق** Çālmāq (مص): ۱) نواختن، آهنگ زدن ۲) مخلوط کردن و به هم زدن آن
- چالینماق** Çālınmāq (مص.م): ۱) نواخته شدن، آهنگ زده شدن ۲) مخلوط شدن و به هم خوردن آن
- چالدیرماق** Çāldırmāq (مص.س): ۱) توسط دیگری نواختن ۲) اجبار کردن به نواختن ۳) اجبار کردن به مخلوط کردن چیزی و به هم زدن آن
- چکماق** Çekmāq (مص): ۱) کشیدن ۲) وزن کردن اجسام
- چکیلماق** Çekilmāq (مص.م): ۱) کشیده شدن ۲) وزن شدن اجسام
- چکدیرماق** Çekdīrmāq (مص.س): کشانیدن، بوسیله دیگری عمل کشیدن و وزن کردن را انجام دادن
- چوخالتماق** Çoxältmāq (مص): زیاد کردن، افزایش دادن، اضافه کردن، افزودن
- چوخالماق** Çoxālmāq (مص.م): زیاد شدن، افزوده شدن، اضافه شدن

چوختدیرماق Çoxāltđirmāq (مص.س): به وسیله دیگری عمل افزایش و زیاد کردن را انجام دادن، واداشتن به افزودن

چوروماق Çurrumāq (مص): ۱) پوسیدن، گندیدن، چوروک شدن ۲) به مفهوم فاسد شدن

چوروتماق Çurrutmāq (مص): ۱) پوشاندن، گنداندن، چوروک کردن ۲) به مفهوم فاسد کردن

چوزماق Cozmāq (مص): نخ نخ کردن و ریش ریش شدن پارچه، نوار، لباس و ...

چوزولماق Çozulmāq (مص.م): نخ نخ شدن و ریش ریش شدن پارچه، لباس، نوار و ...

چولماق Culamāq (مص): (با پارچه، شال و ...) چیزی را پیچیدن و پوشاندن

چولنماق Çulanmāq (مص.م): پیچیده شده چیزی (با پارچه، شال و ...)

چویورماق Coyurmāq (مص): ۱) رویرگرداندن، پشت و روکردن، چرخاندن ۲) تبدیل کردن ۳) به مفهوم ترجمه کردن

چویورولماق Coyurulmāq (مص.م): ۱) پشت ورو شدن، برگشتن چیزی ۲) تبدیل شدن ۳) به مفهوم ترجمه شدن

چیخارماق / چیخارتماق Çixārmāq / Çixārtmāq (مص): ۱) در آوردن، در کردن، بیرون آوردن، بیرون بردن، بیرون کشیدن، بیرون کردن، خارج کردن ۲) اخراج کردن

چیخاریلماق Çixārlılmāq (مص.م): بیرون شدن، خارج شدن، اخراج شدن

چیخارتدیرماق Çixārtđirmāq (مص.س): بوسیله دیگری عمل: بیرون کردن، بیرون کشیدن، بیرون آوردن، در کردن، در آوردن و ... را انجام دادن

چیخماق **Çıxmāq** (مص): ۱) درآمدن، بیرون آمدن، خارج شدن، درشدن، بیرون رفتن ۲) به مفهوم طلوع کردن و بیرون آمدن خورشید، ماه و...^۳ صعود کردن و بالا رفتن از جایی و مکانی^۴ ۳) به مفهوم قبول شدن در جایی و فارغ التحصیل شدن

چیرپماق **Çırpmāq** (مص): ۱) (با چوب نازک) کسی را زدن ۲) کوییدن، به مفهوم کتک زدن

چیرپیلماق **Çırpılmāq** (مص.م): ۱) (با چوب نازک) کتک خوردن ۲) کوییدن شدن، به مفهوم کتک خوردن

چیرپدیرماق **Çırpdırmāq** (مص.س): توسط شخصی کسی را زدن، واداشتن به زدن، کوبانیدن

چیرپینماق **Çırpinmāq** (مص): خود را به این در و آن در زدن و کوباندن

چیرتماق **Çırtmāq** (مص): تخمه شکستن

چیرتیلماق **Çırtılmāq** (مص.م): عمل شکسته شدن تخمه

چیرمالاماق **Çırmälämāq** (مص): چنگ انداختن و خراش انداختن با ناخن و پنجه

چیرمالانماق **Çırmälänmāq** (مص.م): چنگ خوردن و خراش خوردن با ناخن و پنجه

چیشمماق **Çışmāq** (مص): ورم کردن، پف کردن، متورم شدن، آماسیدن، باد کردن

چیشیرتماق **Çısırtmāq** (مص): ۱) متورم کردن ۲) کنایه از در آستین کسی باد جا کردن و مغور کردن او

چیغیرماق **Çığırmāq** (مص): جیغ زدن، جیغ کشیدن

چیغیرتماق **Çığırtmāq** (مص): جیغ کسی را درآوردن، داد کسی را درآوردن

چیمیلماق **Çımillamāq** (مص): چمیلک کردن، نیشکون گرفتن

- چیمیلّنماق** Çımillanmāq (مص.م): چمیلک شدن، چمیلک گرفته شدن
چینماق Çeynamāq (مص): جویدن
چینلماق Çeynalmāq (مص.م): جویده شدن
چیتددیرماق Çeynatdirmāq (مص.س): اجبار کردن کسی به جویدن چیزی
خپلتماق Xaplatmāq (مص): ساکت کردن
خپلماق / خپلنماق Xaplamāg / Xaplanmāq (مص): ساکت شدن
خورلاتماق Xorlātmāq (مص): لاغر کردن، نحیف کردن
خورلاماق / خورلانماق Xorlāmāq / Xorlānmāq (مص.م): لاغر شدن، نحیف
شدن
خوروّلاماق Xurullāmāq (مص): خروپف کردن درخواب
خیریلّماق Xırıllamāq (مص): ۱) صدای خرخر کردن چیزی ۲) خیره شدن، چپ
چپ نگاه کردن
خیزلماق Xızlamāq (مص): جستن، پرش زدن، پریدن
خیزلتددیرماق Xızlatdirmāq (مص.س): وادار کردن به جستن و پرش زدن
دارالتماق دار اولماق Dār Olmāq (مص.م): تنگ شدن
دارالماق (دار اولماق) Dār almāq (Dār Olmāq) (مص.م): تنگ کردن
داریخدیرماق Dārixdirmāq (مص): ۱) حوصله کسی را سربردن، کلافه کردن،
به ستوه آوردن ۲) دلتنگ کردن
داریخماق Dārixmāq (مص): ۱) حوصله سرفتن، کلافه شدن، کم حوصله شدن،
به ستوه آمدن ۲) دلتنگ شدن
داشلاماق Dāşlāmāq (مص): سنگسار کردن، سنگ انداختن
داشلانماق Dāşlānmāq (مص.م): سنگسارشدن

داغیتماق Dāğıtmāq (مص): ۱) توزیع کردن، پخش کردن ۲) ویران کردن، به هم ریختن، ریخت و پاش کردن ۳) پریشان کردن ۴) متفرق ساختن و پراکنده کردن

داغیلماق Dāğılmāq (مص.م): ۱) توزیع شدن، پخش شدن ۲) ویران شدن، به هم ریخته شدن، داغون شدن ۳) پریشان شدن ۴) متفرق شدن و پراکنده شدن

داماق Dāmmāq (مص): چکیدن، چکه نمودن، قطره قطره آمدن

دانیشماق Dānişmāq (مص): سخن گفتن، حرف زدن، صحبت کردن، گفتگو کردن، سخنرانی کردن

دانیشیلماق Dānişilmāq (مص.م): مورد گفتگو واقع شدن، مورد بحث قرار گرفتن، بحث شدن، حرف زده شدن

دانیشدیرماق Dānişdirmāq (مص.س): به صحبت آوردن، به حرف آوردن، به گفتگو وادار کردن، به حرف کشاندن

درگلماق Dargalamāq (مص): تربیت کردن، پرورش دادن

درگلنماق Dargalanmāq (مص.م): تربیت یافتن، تربیت شدن، پرورش یافتن

درماق Dermāq (مص): چیدن چیزی از جایی، جستن چیزهای ریز از داخل چیزهای دیگر؛ مانند جستن آشغالهای داخل حبوبات و دانه، چیدن حبوبات

دریلماق Derilmāq (مص.م): چیده شدن چیزی از جایی؛ مانند جستجو شدن آشغالهای داخل حبوبات، چیده شدن حبوبات

دلماق Dalmāq (مص): سوراخ کردن، حفره ایجاد کردن

دلینماق Dalınmāq (مص.م): سوراخ شدن، حفره ایجاد شدن

دورماق Durmāq (مص): ۱) ایستادن، واستادن ۲) متوقف شدن، توقف کردن

دورولتماق Durultmāq (مص): ۱) صاف و زلال کردن ۲) از صافی گذراندن مایعات ۳) رقیق تر کردن مایعات

دورولماق Durlmāq (مص.م): ۱) زلال و شفاف شدن مایعات ۲) رقیق تر شدن

دوزلاتماق Duzlātmāq (مص): نمک زدن، درنمک خواباندن، نمک سود کردن،
شورانداختن

دوزلانماق Duzlānmāq (مص.م): نمک زده شدن، درنمک خوابانده شدن مواد
دوزلاقدیرماق Duzlātdirmāq (مص.س): به وسیله کسی عمل نمک زدن و در
نمک خوابانیدن مواد را انجام دادن

دوزلتماق / دوزتماق Düzaltmāq / Düzatmāq (مص): ۱) درست کردن، تعمیر
کردن ۲) ساختن، تهیه کردن ۳) راست کردن، قد راست کردن ۴) منظم و مرتب
کردن، به نظم آوردن، تنظیم کردن

دوزلماق Düzalmāq (مص.م): ۱) درست شدن، تعمیر شدن ۲) ساخته شدن، تهیه
شدن ۳) راست شدن، قد راست شدن ۴) تنظیم شدن، منظم شدن ۵) بهبود یافتن و بهتر
شدن اوضاع هر چیزی

دوزتديرماق Düzatdirmāq (مص.س): بوسیله شخص دیگری عمل "دوزلتماق" را انجام دادن (ترجمه ساده و روان آن به فارسی مشکل است)

دؤشماق Döşmāq (مص): سوراخ کردن، حفره ایجاد نمودن
دؤشولماق Döşulmāq (مص.م): سوراخ شدن، حفره ایجاد شدن
دؤشماماق Döşamāq (مص): گستردن، فرش کردن و پهن کردن (سفره، لحاف،
فرش، پتو، رختخواب و...)

دؤشلماق Döşalmāq (مص.م): گسترده شدن، فرش شدن و پهن شدن (سفره،
لحاف، رختخواب و...)

دوشماق Duşmāq (مص): ۱) افتادن، پایین افتادن، سقوط کردن ۲) پیاده شدن
۳) فرود آمدن ۴) نزول کردن، تنزیل کردن ۵) جا افتادن چیزی

دوشوروماق Duşurmāq (مص): ۱) پایین آوردن، پیاده کردن ۲) به زمین گذاشتن
بار و محموله

- دوشونماق** **Duşunmāq** (مص): حالی شدن، شیر فهم شدن، درک کردن، فهمیدن، متوجه بودن، جا افتادن مطلبی
- دوشوندورماق** **Duşundurmāq** (مص): حالی کردن، شیر فهم کردن، فهماندن، جا انداختن مطلبی
- دوغراهامق/ دوغراتماق** **Doğrāmāq /Doğrātmāq** (مص): خرد کردن، قطعه قطعه کردن، ریز ریز کردن
- دوغرانماق** **Doğrānmāq** (مص.م): خرد شدن، قطعه قطعه شدن، ریز ریز شدن
- دوغراتدیرماق** **Doğrātdırmāq** (مص.س): بوسیله دیگری عمل خرد کردن و قطعه قطعه کردن را انجام دادن
- دوغماق** **Doğmāq** (مص): ۱) زاییدن، به دنیا آوردن ۲) به مفهوم ظاهر شدن و طلوع کردن خورشید و ماه ۳) به مفهوم به وجود آمدن و پدید آمدن
- دوغولماق** **Doğulmāq** (مص.م): ۱) زاییده شدن، متولد شدن، تولد یافتن ۲) به مفهوم ظاهر شدن خورشید و ماه
- دوغدورماق** **Doğdurmāq** (مص.س): زایاندن، کمک کردن به امر زاییدن، واداشتن به زاییدن
- دوگماق** **Dögmaq** (مص): ۱) کوییدن، ضربه زدن ۲) به مفهوم آرد کردن و آسیاب کردن که نوعی کوییدن است
- دوگولماق** **Dögulmāq** (مص.م): ۱) کوییده شدن، ضربه خوردن، ضربه زده شدن ۲) به مفهوم آرد شدن و آسیاب شدن
- دوگدورماق** **Dögdurmāq** (مص.م): ۱) توسط دیگری کوییدن و ضربه زدن را انجام دادن ۲) توسط دیگری آرد کردن و آسیاب کردن را انجام دادن
- دوگملماق** **Dügmalamāq** (مص): دگمه کردن، دگمه زدن، دگمه بستن
- دوگملنماق** **Dügmalanmāq** (مص.م): دگمه خوردن، دگمه بسته شدن

دوگونلماق Düğunlamāq (مص): گره زدن، گره انداختن

دوگوننماق Düğunlanmāq (مص.م): گره خوردن، گره زده شدن، گره افتادن

دولاشماق Dolāşmāq (مص): پاپیچ کسی شدن، سربه سرگذاشت، به هم پیچیدن

دولاشدیرماق Dolāşdirmāq (مص): کسی را دست انداختن و سر به سر کسی شدن

دولاندیرماق Dolāndırmāq (مص): ۱) گرداندن، چرخاندن، پیچاندن ۲) به گردش و تفریح بردن ۳) به مفهوم خرج کسی را دادن و هزینه زندگی کسی را تأمین کردن ۴) بر گرداندن وضعیت به قبل

دولانماق Dolānmāq (مص): ۱) گردیدن، چرخیدن، پیچیدن، پیچ خوردن ۲) به گردش رفتن، گشتن ۳) دور سرکسی چرخیدن ۴) به مفهوم روزگار را گذراندن، امرار معاش کردن ۵) به مفهوم دگرگون شدن و برگشتن اوضاع

دولدورماق Doldurmāq (مص): پر کردن، لبریز کردن، انباسته کردن، مملو کردن، اشباع کردن

دولماق Dolmāq (مص): پرشدن، لبریزشدن، انباسته شدن، مملو شدن، اشباع شدن

دومان لانماق Dumānlānmāq (مص): مه آلد شدن هوا، مه فراگرفتن آسمان

دومان لاندورماق Dumānlāndurmāq (مص): مه آلد کردن، مه آلد گرداندن

دومبالماق Dumbālmāq (مص): چمباتمه زدن، خم شدن به صورت سجده، قلمبه شدن

دومباتماق (دومباتماق) Dumbāltmāq (Dumbātmāq): به حالت سجده در آوردن شخصی، قلمبه کردن، برآمده کردن قسمت تحتانی بدن

دویدورماق Doydurmāq (مص): سیر کردن، سیر گردانیدن

دویماق Doymāq (مص): سیر شدن

دئرلماق Derlamāq (مص): عرق کردن

دئرَتماق Derlatmāq (مص): عرق کسی را درآوردن، به عرق انداختن کسی
دئرَتديوماق Derlatdirmāq (مص.س): با اجبار عرق کسی را درآوردن و به
عرق انداختن (ترجمه ساده و روان افعال سببی به فارسی با عبارت کوتاه مشکل
است)

دئماق Demāq (مص): گفتن، بیان کردن، بازگو کردن، اظهار کردن
دئيلماق Deyilmāq (مص.م): گفته شدن، بیان شدن، بازگو شدن
دئديرتماق Dedırtmāq (مص.س): به سخن آوردن، به حرف آوردن، به اقرار
و اداشتن، به زور حرف کشیدن
دگماق=ديماق Degmāq=Deymāq (مص): ۱) برخورد کردن، به هم خوردن دو
یا چند چیز ۲) به زمین خوردن ۳) به مفهوم ارزش و بهای چیزی را داشتن ۴) به مفهوم
تصادف کردن

دگيلماق=Dيلماق Degilmāq=Deyilmāq (مص.م): ۱) زمین خورده شدن ۲) به
هم خوردن دو یا چند چیز ۳) به مفهوم تصادف شدن

ديرماشماق Dırmāşmāq (مص): همانند حیوانات به سمت بالا خزیدن، چهار
دست و پا از جایی بالا رفتن

ديرماشديوماق Dırmāşdırmāq (مص.س): وادار کردن به خزیدن و چهار دست
و پا رفتن از جایی به سمت بالا همانند حیوانات

ديريلتماق Diriltmāq (مص): زنده کردن، احیاء کردن، زندگی بخشیدن، حیات
بخشیدن

ديريلماق Dirilmāq (مص.م): زنده شدن، احیاء شدن، جان گرفتن
ديشلماق Dişlamāq (مص): دندان کردن، دندان گرفتن، دندان زدن، گاز گرفتن
ديشلنماق Dişlanmāq (مص.م): دندان گرفته شدن، گاز خوردن

دیکلندیرماق Diklandırmāq (مص): به حالت راست و عمود در آوردن، سیخ کردن، شخ کردن، بلند کردن، به حالت راست و عمود گذاشتن چیزی، برپا داشتن، به مفهوم سربلند کردن

دیکلنماق Diklanmāq (مص.م): راست و عمود شدن، سیخ شدن، شخ شدن، راست ایستادن

دیلماق Dilamāq (مص): ۱) خواهش کردن، التماس کردن ۲) زبان زدن، به زبان آوردن ۳) آرزو کردن

دیلنماق Dilanmāq (مص): ۱) گدایی کردن، تکدی کردن ۲) خواهش و التماس کردن

دیلندیرماق Dilandırmāq (مص.س): ۱) به خواهش و التماس و ادار کردن ۲) به گدایی و اداشتن

دیلنماق Dillanmāq (مص): به زبان آمدن، کنایه از جسارت کردن و با تندی سخن گفتن، اعتراض کردن، پرخاش کردن

دیلندیرماق Dillandırmāq (مص.س): ۱) به اعتراض و اداشتن، صدای کسی را در آوردن ۲) به حرف کشیدن، به سخن آوردن

ساتماق Sātmāq (مص): فروختن، به فروش رساندن

ساتیلماق Sātılımāq (مص.م): فروخته شدن، به فروش رفتن

ساتدیرماق Sātdırmāq (مص.س): به فروش رسانیدن، در معرض فروش گذاشتن، توسط کسی فروختن

ساتین آلماق Sātın Ālmāq (مص): فعل ترکیبی = ساتین: فروشی + آلماق: خریدن؛ چیز فروشی را خریدن، بهای چیزی را دادن و خریدن، با پول خریدن

ساقچماق Sāçmāq (مص): پراکنده کردن، افشاراندن، پاشیدن

ساقچیلماق Sāçılımāq (مص.م): پراکنده شدن، پاشیده شدن، افشارنده شدن

ساقدیرماق / ساقبیرتماق *Sāçdīrmāq / Sāçırtmāq* (مص.س): توسط دیگری عمل افشارندن و پراکنده کردن را انجام دادن

ساخلاماق / ساخلاتماق *Sāxlāmāq / Sāxlātmāq* (مص): ۱) نگهداری کردن، محافظت کردن، حفظ کردن ۲) نگهداشت، متوقف کردن، بازداشت ۳) به مفهوم ممانعت کردن و جلوگیری کردن

ساخلانماق *Sāxlānmāq* (مص.م): ۱) نگهداری شدن، محافظت شدن، حفظ شدن ۲) متوقف شدن، نگهداشته شدن ۳) ممانعت شدن، جلوگیری شدن

ساخلاتدیرماق *Sāxlātdīrmāq* (مص.س): ۱) توسط کسی نگهداشت و حفظ کردن ۲) توسط کسی متوقف گردانیدن و ...

سارالتماق *Sārāltmāq* (مص): ۱) زرد کردن، به رنگ زرد درآوردن ۲) کنایه از افسرده کردن و پژمرده کردن

سارالماق *Sārālmāq* (مص.م): ۱) زرد شدن، به زردی گراییدن، به رنگ زرد درآمدن ۲) کنایه از رنگ باختن، رنگ پریدن، افسرده شدن و پژمرده شدن

ساسیتماق *Sāssitmāq* (مص): سست کردن، متزلزل کردن، عاجز کردن، ضعیف کردن، از پا درآوردن

ساسیماق *Sāssimāq* (مص.م): سست شدن، متزلزل شدن، ناتوان شدن، ضعیف شدن، عاجز شدن، از پا درآمدن

ساغماق *Sāgmāq* (مص): دوشیدن شیر

ساغیلماق *Sāgilmāq* (مص.م): دوشیده شدن شیر

ساغدیرماق *Sāgdīrmāq* (مص.س): دوشاندن، توسط دیگری شیر را دوشیدن

سالماق *Sālmāq* (مص): ۱) داخل کردن چیزی، فرو کردن، جا کردن به داخل چیزی ۲) به مفهوم انداختن و افکنندن (عکس، رختخواب و...) ۳) به مفهوم دو نفر را به جان هم انداختن

سالینماق (مص.م): ۱) فروشدن و داخل شدن چیزی به جایی ۲) به مفهوم انداخته شدن و افکنده شدن (عکس، رختخواب و...)

سالدیرماق (مص.س): ۱) توسط دیگری جا کردن، داخل کردن و فروکردن چیزی به جایی ۲) توسط دیگری عمل انداختن و افکندن را انجام دادن (عکس، رختخواب و...) ۳) به تعرض و به جان هم انداختن چند نفر

ساناماق (مص): ۱) شمردن، شمارش کردن ۲) به مفهوم به حساب آوردن و مورد توجه قرار دادن

سانالماق (مص.م): ۱) شمرده شدن، شمارش شدن ۲) به مفهوم مورد توجه قرار گرفتن و به حساب آمدن

سپماق (مص): پاشیدن و افشارندن (آب، تخم، بذر و...)

سپیلماق (مص.م): پاشیده شدن و افشارنده شدن (آب، تخم، بذر و ...)

سپدیرماق (مص.س): توسط شخص دیگری عمل پاشیدن و افشارندن (آب، تخم، بذر و...) را انجام دادن، پاشانیدن

سئماق (مص): ۱) پهن کردن و گستردن چیزی از جایی ۲) آویزان کردن البسه از طناب و بند

سئریلماق (مص.م): ۱) پهن شدن و گستردہ شدن چیزی از جایی ۲) آویزان شدن البسه از طناب و بند

سکندیرماق (مص): یک دفعه به وحشت انداختن، از جا پراندن، به مفهوم ترساندن

سسکنماق (مص): وحشت کردن، از جا پریدن، یکه خوردن

سسلماق (مص): صدا کردن، صدا زدن

سسلنديرمماق (مص): ۱) صدای چیزی را در آوردن، به صدا در آوردن ۲) به مفهوم نواختن

- سیسلنماق** (مص.م): ۱) به صدا در آمدن ۲) به مفهوم نواخته شدن
- سوارماق (سوقارماق)** (مص): آبیاری کردن، سیراب کردن، آبرسانی کردن مزارع و باغات
- سواریلماق (سوقاریلماق)** (مص.م): آبیاری شدن، سیراب شدن
- سوپورماق** (مص): جارو کردن، جارو زدن، رُفتن
- سوپورولماق** (مص.م): جارو شدن، جارو زده شدن، جارو خوردن، رفته شدن
- سوپورتدورماق** (مص.س): واداشتن به جارو کردن
- سوخماق** (مص): به زور چیزی را جاکردن و فرو کردن، چپاندن
- سوخولماق** (مص.م): به زور فرو شدن، به زور جا شدن، چپانده شدن
- سورآتماق** (مص): به دنبال خود چیزی را با اجبار کشاندن، به زور چیزی را به دنبال خود کشیدن
- سورآنماق** (مص.م): به دنبال چیزی یا شخصی با اجبار و به زور کشیده شدن
- سورماق** (مص): ۱) راندن، رانندگی کردن ۲) به مفهوم شخم زدن زمین
۳) به مفهوم سوق دادن به دنبال چیزی
- سورولماق** (مص.م): ۱) رانندگی شدن، رانده شدن ۲) شخم زده شدن و شخم خوردن زمین ۳) سوق داده شدن به دنبال چیزی
- سوردورماق** (مص.س): ۱) توسط دیگری عمل راندن و رانندگی را انجام دادن ۲) توسط دیگری عمل شخم زدن زمین را انجام دادن ۳) توسط دیگری کسی یا چیزی را به جایی سوق دادن
- سورماق** (مص): سوال کردن، پرسیدن، پرس و جو کردن

سورو لماق Sorulmāq (مص.م): سوال شدن، پرسیده شدن، مورد سوال و مواخذه فرار گرفتن

سوروشماق Soruşmāq (مص): ۱) سوال کردن، پرسیدن، پرسش کردن، پرس و جو کردن ۲) بازجویی کردن، مواخذه کردن

سوروشدورماق Soruşdurmāq (مص): تحقیقات و بازجویی کردن، مواخذه کردن، سوال پیچ کردن

سوروشولماق Soruşulmāq (مص.م): ۱) سوال شدن، پرسیده شدن، پرسش شدن ۲) بازجویی شدن، مواخذه شدن

سو زماق Süzmāq (مص): از صافی گذراندن، آبکش کردن مواد، آب چیزی را به وسیله صافی جدا کردن

سو زولماق Süzulmāq (مص.م): تصفیه شدن، آبکش شدن، گرفته شدن آب مواد

سو زدورماق Süzdurmāq (مص.س): به وسیله دیگری عمل از صافی گذراندن و آبکش کردن مواد را انجام دادن

سوقورماق Suqurmāq (مص): از ریشه درآوردن (گیاه، نهال، درخت و...)

سوقورولماق Suqurulmāq (مص.م): از ریشه کشیده شدن (گیاه، نهال، درخت و...) و ...)

سؤ کماق Sökmāq (مص): چاک دادن، پاره کردن و شکافتن درز و محل دوخت لباس و ...

سؤ کولماق Sökulmāq (مص.م): چاک خوردن، پاره شدن و شکافته شدن درز و محل دوخت لباس و ...

سؤ کدورماق Sökdurmāq (مص.س): به وسیله دیگری عمل چاک دادن، پاره کردن و شکافتن درز و محل را انجام دادن

سؤ گونماق Sögunmāq (مص): دشنام دادن، ناسزا گفتن، فحش دادن

سومورماق **Sumurmāq** (مُص): مُك زدن، ساک زدن

سومورو لماق **Sumurulmāq** (مُص.م): مُك زده شدن، ساک زده شدن، مُك خوردن

سوورماق **Sourmāq** (مُص): خرمن را باد دادن، خرمن (گندم، جو و...) را به سمت هوا انداختن

سوورو لماق **Sourulmāq** (مُص.م): باد داده شدن و به هوا انداخته شدن خرمن

سُؤيلماق **Söylamāq** (مُص): صحبت کردن، بیان کردن، اظهار کردن ، گفتن، سخن گفتن

سُؤيلنماق **Söylanmāq** (مُص.م): صحبت شدن، بیان شدن، گفته شدن، اظهار شدن، سخن گفته شدن

سُؤيلتيرماق **Söylatdurmāq** (مُص.س): به سخن گفتن و صحبت و اداشتمن، به صحبت کشاندن

سويماق **Soymāq** (مُص): کندن و جدا کردن (پوست میوه جات، پوست بدن و ...)

سويو لماق **Soyulmāq** (مُص.م): کنده شدن و جدا شدن (پوست میوه جات، پوست بدن و ...)

سويدورماق **Soydurmāq** (مُص.س): ۱) توسط ديگري پوست کندن ۲) وادرار کردن به پوست کندن میوه جات، پوست بدن و ...

سُؤگونماق **Sögunmāq** (مُص): ناسرا گفتن، بدويراه گفتن، بدگوبي کردن، دشنام دادن

سيچماق **Siçmāq** (مُص): مدفوع کردن، ريدن

سيچيلماق **Siçilmāq** (مُص.م): ريده شدن

سيچير تماق / سيچيديرماق **Siçirtmāq / Siçdirmāq** (مُص.س): ۱) وادراشتن به مدفوع کردن و ريدن، به ريدن انداختن ۲) کنده کشاندن کاري

سیخماق Sixmāq (مص): ۱) به هم فشردن، فشاردادن، در فشار گذاشتن، چلاندن و آب کشی کردن البسه ۲) به مفهوم در تنگنا گذاشتن، در فشار و مضيقه قرار دادن، به ستوه آوردن

سیخیلماق Sixilmāq (مص.م): ۱) به هم فشرده شدن، در فشار قرار گرفتن، چلانیده شدن البسه ۲) در تنگنا قرار گرفتن، در مضيقه گذاشتن ۳) کنایه از کِز کردن که آن نیز نوعی خود را فشردن و جمع کردن است

سیغماق Siğmāq (مص): گنجیدن، جاشدن

سیغدیرتماق Siğdırıtmāq (مص.س): گنجاندن، گنجانیدن، به زور چیزی را در جایی جاکردن و جا دادن

سیکماق Sikmāq (مص): مجامعت کردن، جماع کردن، نزدیکی جنسی کردن، گاییدن

سیکیلماق Sikilmāq (مص.م): مجامعت شدن، گاییده شدن

سیکدیرماق Sikdirmāq (مص): ۱) مجازاً: نوعی توهین، به مفهوم گورش را گم کردن ۲) معنای اصلی لغت: مفعول واقع شدن در عمل جنسی (کلمه سیکدیر = سیکتر = Sikdir = Siktir: گورت را گم کن؛ اما معنی لغوی آن یعنی اینکه برو بده)

سیلکلماق / سیلکماق Silkalamāq / Silkmāq (مص): تکاندن و گرد گیری کردن (فرش، البسه، پتو و...)

سیلکلنماق Silkalanmāq (مص.م): تکانیده شدن و گرد گیری شدن (فرش، البسه، پتو و...)

سیلکلتماق Silkalatmāq (مص.س): به وسیله دیگری تکاندن و گرد گیری کردن

سیماق Simāq (مص): ادرار کردن، شاشیدن، شاش کردن

سیلیلماق Siyilmāq (مص.م): شاشیده شدن

سیدیرماق / سیدیرتماق **Sidirmāq / Sidırtmāq** (مص.س): به ادرار واداشتن، شاشاندن

سیندیرماق **Sindirmāq** (مص): شکاندن

سینماق **Sinmāq** (مص): شکستن، خرد شدن و ترک برداشتن اجسام، شکسته شدن

سییرماق **Siyirmāq** (مص): ته بشقاب و قابلمه را با انگشت یا با آخرين لقمه پاك کردن و تمیز کردن (فعل خاصی در فارسی در این زمینه موجود نیست)

سییریلماق **Siyirilmāq** (مص.م): ته بشقاب و قابلمه با انگشت یا آخرين لقمه پاك شدن و تمیز شدن (فعل خاصی در فارسی در این زمینه موجود نیست)

فیرلانماق **Fırlanmāq** (مص): دور چیزی چرخیدن و تاب خوردن

فیرلاندیرماق **Fırıldandırmāq** (مص): به چرخش در آوردن، دور یک محور ثابت به حرکت در آوردن، تاب دادن چیزی دور یک محور ثابت

قاپماق **Qāpmāq** (مص): ۱) چنگ زدن، ربودن، قاپیدن ۲) گاز گرفتن (بیشتر برای حیوانات)

قاپیلماق **Qāpilmāq** (مص.م): ۱) چنگ زده شدن، قاپیده شدن ۲) گاز گرفته شدن (بیشتر برای حیوانات)

قاتلاماق **Qātlāmāq** (مص): تاکردن، دولل کردن

قاتلانماق **Qātlānmāq** (مص.م): تاشدن، دولل شدن

قاتلاندیرماق **Qātländırmāq** (مص.س): توسط دیگری تاکردن و دولل کردن را انجام دادن

قاتماق **Qātmāq** (مص): ۱) مخلوط کردن، آمیختن ۲) شور زدن و به هم زدن

قاتیلماق **Qātilmāq** (مص.م): ۱) مخلوط شدن، آمیخته شدن ۲) شور داده شدن و به هم خوردن چیزی

قاتدیرماق Qātdırmāq (مص.س): توسط دیگری عمل مخلوط کردن، آمیختن و به هم زدن را انجام دادن

قاچماق Qāçmāq (مص): ۱) فرار کردن، گریختن، در رفتن ۲) دویدن ۳) مجازاً در معنای "پریدن" با معناهیم زیر: الف) آغزیندن سوز قاچدی *Söz Qāçdı* Āğzindan *Yuxum Qāçdı* : از دهانش حرف پرید؛ ب) رنگی قاچدی *Rangı Qāçdı* : رنگش پرید(کنایه از اینکه رنگش را باخت)؛ ج) یو خوم قاچدی *Qāçdı* : خوابم پرید

قاچیرتماق Qāçırtmāq (مص.س): ۱) فراری دادن، گریزاندن ۲) تاختن، دواندن ۳) پراندن (با معناهیم ذکر شده در مثال بالا)

قاخماق Qāxmāq (مص): ۱) کوییدن، ضربه زدن ۲) کوفتن با بار معنایی فرو کردن چیزی به جایی؛ نظیر میخ به دیوار و...

قاخیلماق Qāxılmāq (مص.م): ۱) میخ کوب شدن ۲) کوییده شدن و فرو رفتن چیزی به جایی

قارالتماق / قرلتماق Qārältmāq / Qaraltmāq (مص): ۱) سیاه کردن ، مشکی کردن ۲) تاریک کردن

قارالماق / قرلماق Qārālmāq / Qaralmāq (مص.م): ۱) سیاه شدن، مشکی شدن ۲) تاریک شدن

قاریتماق / قریتماق Qārrıtmāq / Qarrıtmāq (مص): پیر کردن، فرتوت کردن، مسن کردن

قاریمامق / قریمامق Qārrımmāq / Qarrımmāq (مص): پیر شدن، فرتوت شدن، مسن شدن

قاریشماق Qārışmāq (مص): ۱) درهم شدن، با هم آمیخته شدن ۲) مجازاً به معنای سرگرم شدن، دخیل شدن و درگیر شدن با چیزی ۳) به کار کسی دخالت کردن ۴) متشنج شدن اوضاع

قاریشدیرماق **Qārīşdīrmāq** (مص.س): ۱) درهم کردن، آمیخته کردن ۲) درگیر کردن چیزی با چیزی دیگر ۳) کسی را به کاری دخالت دادن ۴) متشنج کردن اوضاع **قازماق** **Qāzmāq** (مص): ۱) حفر کردن (زمین، دیوار) ۲) حفره ایجاد کردن، حفاری کردن ۳) به مفهوم حک کردن و کنده کاری کردن ۴) کنایه از خاراندن محکم بدن در حد زخم شدن

قازیلماق **Qāzīlmāq** (مص.م): ۱) حفره ایجاد شدن، حفر شدن، حفاری شدن (زمین، دیوار) ۲) حک شدن و کنده کاری شدن

قازدیرماق **Qāzdīrmāq** (مص.س): ۱) توسط دیگری حفاری کردن، حفر کردن و کنده کاری را انجام دادن ۲) دستور حفاری جایی را دادن

قاشلاماق **Qāşlāmāq** (مص): خاراندن، خراشیدن بدن

قاشلانماق **Qāşlānmāq** (مص.م): خاریدن، خارش گرفتن

قاشلاندیرماق **Qāşlāndīrmāq** (مص.س): به خارش انداختن، تحریک کردن پوست جهت خارییدن

قالاماق / قلماق **Qālāmāq / Qalamāq** (مص): ۱) روی هم مرتب کردن و چیدن اجسام ۲) تل انبار کردن

قالانماق / قلنماق **Qālānmāq / Qalanmāq** (مص.م): ۱) روی هم چیده شدن، گذاشته شدن و مرتب شدن اجسام، روی هم قرار گرفتن اجسام، کنار هم قرار گرفتن اجسام ۲) تل انبار شدن، انبوه شدن

قالماق **Qālmāq** (مص): ۱) ماندن، جا ماندن، باز ماندن ۲) باقی ماندن ۳) به مفهوم خسته شدن ۴) به مفهوم اقامت کردن

قالدیرتماق **Qāldīrtmāq** (مص.س): ۱) خسته کردن، مانده کردن و از نفس انداختن ۲) سبب جا ماندن شخصی از جایی شدن

قاناًتماق **Qānātmāq** (مص): خونی کردن، خونین نمودن

قانالماق / قاناماق (مص.م): خونی شدن، خونریزی
کردن، خون جاری شدن

قاناتدیرماق (مص.س): ۱) واداشتن به خون آمدن ۲) سبب
خونریزی شدن

قوپارماق (مص): جدا کردن و گسستن جزعی از جسمی (پوست بدن
یا رنگ دیوار و...)

قوپارتدیرماق (مص.س): توسط دیگری عمل جدا کردن
و گسستن جزعی از کل را انجام دادن (پوست بدن یا رنگ دیوار و...)

قوپماق (مص): کنده شدن و جدا شدن جزعی از کل (پوست بدن یا
رنگ دیوار و...)، گسته شدن جزعی از جسمش

قوتارماق (مص): پایان دادن، تمام کردن

قوتاریلماق (مص): پایان یافتن، تمام شدن

قوجالتماق (مص): پیر کردن، مسن کردن

قوجالماق (مص): پیر شدن، مسن شدن

قوجاق لamac (مص): بغل کردن، درآغوش گرفتن

قوجاق لانماق (مص.م): بغل شدن، درآغوش گرفته شدن،
درآغوش کشیده شدن

قوجاق لاشماق (مص): هم دیگر را بغل کردن، هم دیگر را
درآغوش گرفتن

كورتارماق (مص): رهایی دادن، نجات دادن، خلاص دادن

كورتولماق (مص.م): نجات یافتن، رها شدن، خلاص شدن

كورتلانماق (مص): کرم زده شدن، کرم گذاشتن، کخی شدن،
فاسد شدن

- قورجولاماق / قورداداماق** **Qurculāmāq / Qurdālāmāq** (مص): سیخ کردن، دست کاری کردن، انگولک کردن، و ررفتن با چیزی
- قورجولانماق / قوردادانماق** **Qurculānmāq / Qurdālānmāq** (مص.م): ۱) سیخ شدن، دست کاری شدن، انگولک شدن ۲) به مفهوم در جای خود جنبیدن و وول خوردن
- قورخاماق** **Qorxmāq** (مص): ترسیدن، بیم داشتن، خوف و هراس داشتن، واهمه داشتن، پروا داشتن، وحشت داشتن
- قورخوتماق** **Qorxutmāq** (مص): ترساندن، تهدید کردن، به هراس و خوف انداختن، بیم دادن، به وحشت انداختن
- قوروتماق** **Qurrutmāq** (مص): خشک کردن، خشکاندن
- قوروماق** **Qurredmāq** (مص): خشک شدن، خشکیدن
- قوشماق** **Qoşmāq** (مص): ۱) ملحق کردن، پیوست کردن، همراه کردن ۲) به مفهوم مخلوط کردن
- قوشولماق** **Qoşulmāq** (مص.م): ۱) ملحق شدن، پیوستان، همراه شدن ۲) به مفهوم مخلوط شدن
- قولاق آسماق** **Qullāq Āsmāq** (مص): ۱) گوش فرا دادن، گوش دادن ۲) به مفهوم اطاعت کردن
- قوناق لاماق** **Qonāqlāmāq** (مص): مهمان کردن، ضیافت دادن
- قوناق لانماق** **Qonāqlānmāq** (مص): مهمان شدن
- قوناق لاندیرماق** **Qonāqlāndırmāq** (مص): به مهمانی دعوت شدن، به ضیافت و جشن دعوت کردن
- قونماق** **Qunmāq** (مص): ۱) فرود آمدن (پرنده‌گان، حشرات، هوایپیما و...) ۲) مجازاً به مفهوم منزل گزیدن در سفر

قوورماق (مص): تف دادن، برشته کردن

قوورو لماق (مص.م): تف داده شدن، تف خوردن، در روغن سرخ
شدن، برشته شدن

قووزاتماق (مص): برافراشتن، بلند کردن و برخیزاندن، بالا بردن

قووزانماق (مص.م): برافراشته شدن، بلند شدن و برخاستن، بالا برده
شدن

قووزاتدیرماق (مص.س): به بلند کردن و برخیزاندن چیزی یا
فردی واداشتن

قووالماق / قویلاماق (مص): ۱) طرد کردن، از خود
راندن و دور کردن ۲) دنبال چیزی کردن ۳) به مفهوم فراری دادن و تازاندن

قووالانماق / قویلانماق (مص.م): ۱) طرد شدن،
رانده شدن، مطرود شدن ۲) تعقیب شدن ۳) به مفهوم فراری داده شدن

قووالاتدیرماق / قویلاتدیرماق (مص.س):
وادار نمودن به از خود راندن، طرد کردن و تعقیب کردن با اجبار و ...

قووشماق (مص): ادغام شدن، وصل شدن، یکی شدن، متعدد شدن،
پیوستن

قووشدورماق (مص): دو چیز را به هم ادغام نمودن، متعدد
کردن، متصل کردن، به هم رساندن دو چیز

قویماق (مص): گذاشتن، نهادن، قرار دادن، گذاردن

قویولماق (مص.م): گذاشته شدن، نهاده شدن، قرار داده شدن، قرار
گرفتن

قویدورماق (مص): اجبار کردن به گذاشتن و قرار دادن چیزی،
توسط کسی گذاشتن و قرار دادن

قیجیق لاماق **Qıcıqlāmāq** (مص): برانگیختن، تحریک کردن

قیجیق لانماق **Qıcıqlānmāq** (مص.م): برانگیخته شدن، تحریک شدن، قلقلک داده شدن، به چندش آمدن

قیجیق لاندیرماق **Qıcıqlāndırmāq** (مص.س): به تحریک واداشتن، به چندش آوردن

قیچیرماق **Qıçırmāq** (مص): ۱) صدا زدن، صدا کردن ۲) دعوت کردن، فرا خواندن

قیچیریلماق **Qıçırlırmāq** (مص.م): ۱) صدا زده شدن، صدا شدن ۲) دعوت شدن، فرا خوانده شدن

قیدیقلاماق **Qıdıqlāmāq** (مص): قلقلک دادن، قلقلک کردن

قیدیقلانماق **Qıdıqlānmāq** (مص.م): قلقلک شدن، به قلقلک آمدن

قیرخماق **Qırıxmāq** (مص): تراشیدن مو

قیرخیلماق **Qırılxılmāq** (مص.م): تراشیدن شدن مو

قیرخیتماқ **Qırıxitmāq** (مص.س): تراشاندن مو، توسط دیگری عمل تراشیدن مو را انجام دادن

قیرماق **Qırmāq** (مص): ۱) هلاک کردن دسته جمعی، کشتار جمعی ۲) نابود کردن، ریشه کن کردن ۳) گسستن، قطع کردن، جدا کردن

قیریلماق **Qırılmāq** (مص.م): ۱) هلاک شدن، تلف شدن ۲) ریشه کن شدن، نابود شدن ۳) گسسته شدن، قطع شدن، نوعی بریده شدن

قیرماق **Qıramāq** (مص): تراشیدن و زدودن چیزی از سطحی (کف زمین، ته قابلمه و...); (فعل خاصی در فارسی جهت این امر موجود نیست)

قیرلماق **Qıralmāq** (مص.م): تراشیده شدن و زدوده شدن کف چیزی (کف زمین، ته قابلمه و...); (فعل خاصی در فارسی جهت این امر موجود نیست)

قیرمالاماق Qirmälämäq (مص): چنگ زدن، چنگ انداختن، ناخن کشیدن و خراشیدن

قیرمالانماق Qirmälänmäq (مص.م): چنگ خوردن، چنگ انداخته شدن، با ناخن خراشیده شدن

قیزارتماق Qızärtmäq (مص): ۱) سرخ کردن، بریان کردن، برشته کردن ۲) به رنگ سرخ در آوردن چیزی^(۳) کنایه از به خجالت انداختن کسی و سرخ شدن او
قیزارماق Qızärmaq (مص): ۱) سرخ شدن، بریان شدن، برشته شدن ۲) به رنگ سرخ در آمدن^(۴) کنایه از خجالت کشیدن و برافروخته شدن و سرخ شدن صورت ۴) کنایه از گل انداختن و شاداب بودن صورت^(۵) به مفهوم رسیدن میوه جات^(۶) به مفهوم از دور نور و روشنایی به نظر رسیدن

قیازارتماق Qızärtfirmäq (مص.س): توسط دیگری سرخ کردن، بریان کردن، برشته کردن، به رنگ سرخ در آوردن، به خجالت انداختن و شرمنده کردن کسی شدن

قیزدیوماق Qızdırmäq (مص): گرم کردن، داغ کردن، حرارت دادن

قیزیتماق Qizzitmäq (مص): گرم کردن، داغ کردن، حرارت دادن

قیزیماق / قیزینماق Qizzimäq / Qizzınmäq (مص.م): ۱) گرم شدن، داغ شدن، حرارت دیدن^(۲) کنایه از حشری شدن و شهوتی شدن^(۳) به مفهوم به تب و تاب افتادن

قیسماق Qısmäq (مص): ۱) منقبض کردن^(۲) فشردن: از نوع منقبض کردن^(۳) تنگ کردن: از نوع منقبض کردن^(۴) در منگنه و تنگنا گذاشتن

قیسلیماق Qısılımäq (مص.م): ۱) منقبض شدن^(۲) فشرده شدن و تنگ شدن: از نوع منقبض شدن^(۳) به مفهوم جمع شدن و پناه بردن در گوشه ای^(۴) تحت فشار و تنگنا قرار گرفتن^(۵) در گوشه ای خود را جمع کردن و کِز دادن

قیسdiرماق Qısdırmāq (مص.س): توسط دیگری عمل منقبض کردن، تحت فشار قرار دادن و... را انجام دادن

قیشقیرماق Qışqırmāq (مص): جیغ کشیدن، هیاهو کردن، قشقرق نمودن

قیشقیرتماق Qışqırtmāq (مص): جیغ کسی را درآوردن، قشقرق به راه انداختن

قیقلاماق Qeyıqlāmāq: مدفع کردن رمه ها (گوسفندان و...)

قیلآنماق Qıllānmāq (مص): مودار شدن، مو درآوردن، پشم درآوردن

قیمیرلتماق Qımirłātmāq (مص): جباندن، جابجا کردن، تکان دادن چیزی از جایی

قیمیرلماق / قیمیرلنماق Qımirlamāq / Qımirlanmāq (مص.م): جنبیدن، جُم خوردن، درجایش تکان خوردن، وول خوردن، لولیدن

قیترماق Qaytarmāq (مص): برگشت دادن، پس فرستادن و برگرداندن، ارجاع دادن، عودت دادن، اعاده کردن، استرداد دادن، مسترد کردن، به عقب برگرداندن

قیتریلماق Qaytarılmāq (مص.م): برگشت داده شدن، پس فرستاده شدن، مسترد شدن، ارجاع شدن، اعاده شدن، به عقب برگردانده شدن

قیتماқ Qaytmāq (مص): برگشتن، مراجعه کردن، بازگشتن، رجوع کردن، بازآمدن

قیئماق Qaynamāq (مص): ۱) جوشیدن، به جوش آمدن، به غلیان آمدن ۲) به مفهوم جوش زدن پوست بدن

قیئتماқ Qaynatmāq (مص): جوشاندن، به جوش آوردن، به غلیان آوردن

قئنَتديرماق Qaynatdırmāq (مص.س): توسط دیگری چیزی را جوشاندن، جوشانیدن

قینَماق Qinamāq (مص): سرزنش کردن، ملامت کردن، سرکوفت زدن، خُرده گرفتن، مذمت کردن

قیننماق **Qinanmāq** (مص.م): سرزنش شدن، ملامت شدن، طعنه خوردن، سرکوفت خوردن، خُردہ گرفته شدن

قیمامق **Qeymāq** (مص): بریدن (با قیچی)

قییلاماق **Qeyilmāq** (مص.م): بریده شدن (با قیچی)

قییماق **Qimāq** (مص): دریغ نکردن، بارضایت چیزی را دادن، راضی شدن، رواداشتن، مضایقه نکردن، خساست نکردن، ازته دل چیزی را بخشیدن

کسماق **Kesmāq** (مص): ۱) بریدن با چاقو، قطعه کردن ۲) قطعه قطعه کردن با چاقو و اره و ... ۳) به مفهوم بند آوردن، بریدن و مسدود کردن مسیر آب

کسیلاماق **Kesilmāq** (مص.م): ۱) بریده شدن با چاقو ۲) قطعه قطعه شدن با چاقو و اره ... ۳) به مفهوم بند آمدن، متوقف شدن و مسدود شدن مسیر آب

کسدیرماق **Kesdirmāq** (مص.س): توسط دیگری عمل بریدن، قطعه قطعه کردن با چاقو و اره ...، قطع کردن، بند آوردن مسیر آب را انجام دادن

کفکالاماق **Kafkallāmāq** (مص): افکنند و پرت کردن (با شدت)

کفکالانماق **Kafkallānmaq** (مص.م): افکنده شدن و پرت شدن چیزی (با شدت)

کؤتکلماق **Kötaklamāq** (مص): کتک زدن، کتک کاری کردن، تنبیه کردن

کؤتکلنماق **Kötaklanmāq** (مص.م): کتک خوردن، کتک کاری شدن، تنبیه شدن

کؤچماق **Köçmāq** (مص): ۱) کوچ کردن، مهاجرت کردن، نقل مکان کردن ۲) اسباب کشی کردن

کؤچورتماق **Köçurtmāq** (مص.س): کوچاندن، کوچانیدن، کوچ دادن، به کوچ واداشتن و مهاجرت دادن، واداشتن شخصی به اسباب کشی

کؤرلاماق Körlāmāq (مص): ۱) ضایع کردن، هدر دادن، ازبین بردن ۲) درمفهوم امحا کردن و پاک کردن ۳) مجازاً به معنای چال کردن

کؤرلانماق Körlānmāq (مص.م): ۱) ضایع شدن، هدر رفتن، ازبین رفتن ۲) درمفهوم امحا شدن و پاک شدن ۳) مجازاً به معنای چال شدن

کؤکلماق Kökalmāq (مص): چاق شدن، فربه شدن، پروار شدن

کؤکلتماق Kökaltmāq (مص): چاق کردن، فربه کردن، پروار کردن

کؤلگه لَماق Kölgalamāq (مص): سایه کردن، سایه دار کردن

کؤلگه لَنماق Kölgalanmāq (مص.م): سایه شدن، سایه دار شدن

کؤلگه لَندیرماق Kölgalandırmāq (مص): سایه انداختن، سایه به وجود آوردن

کؤمکلماق Kömaklamāq (مص): کمک کردن، یاری کردن

کؤمکلنماق Kömaklanmāq (مص): یاری و کمک شدن، مورد امداد قرار گرفتن

کئچماق Keçmāq (مص): ۱) گذشتن، ردشدن، عبور کردن ۲) سپری شدن ۳) گذشتن به معنای بخشیدن و عفو کردن، اغماض کردن ۴) صرفنظر کردن، چشم پوشی کردن ۴) به مفهوم نفوذ کردن و رسوخ کردن

کئچیرتماق Keçirtmāq (مص): ۱) عبور دادن، رد کردن ۲) سپری کردن، گذراندن ۳) به مفهوم توی هم فرو کردن، دو چیز را داخل هم کردن

کیترماق / گوتورماق Kitarmāq / Göturmāq (مص): برداشت، ورداشت

کیتیلماق / گوتورولماق Kitarılmāq / Göturulmāq (مص.م): ۱) برداشته شدن، ورداشته شدن ۲) به مفهوم عصبانی شدن و برانگیخته شدن

کیریخماق Kırıxmāq (مص): دست پاچه شدن، سردرگم شدن، هل شدن و گیج شدن، به شبه و شک افتادن

- کیریخدیرماق Kırıxdırmāq** (مص): دست پاچه کردن، سر درگم و گیج کردن، هل کردن، به شبه و شک انداختن
- گتماق Getmāq** (مص): رفتن، مراجعه کردن
- گئدیلماق / گئیلماق Gedilmāq / Geyilmāq** (مص.م): رفته شدن، طی شدن
- گتیرماق Gatırmāq** (مص): آوردن
- گتیریلماق Gatırılmāq** (مص.م): آورده شدن
- گریشماق Garışmāq** (مص): خمیازه کشیدن
- گزدیرماق Gazdırmāq** (مص): به تفریح بردن، به گردش بردن، گردش دادن، گرداندن
- گزماق Gazmāq** (مص): ۱) تفریح کردن، گردش کردن، گشتن، گشت زدن
۲) گشتن و گردیدن به معنای جستجو و تفتش کردن
- گزینماق Gazınmāq** (مص): ۱) تفریح کردن، گردش کردن، به گردش رفتن
۲) گشتن و گردیدن: در معنای جستجو و تفتش کردن
- گلماق Galmāq** (مص): آمدن
- گمیرماق Gamırmāq** (مص): خاییدن، جویدن، به دندان کشیدن
- گمیریلماق Gamırılmāq** (مص.م): خاییده شدن، جویده شدن
- گیگیرماق / گییرماق Gagirmāq / Gayirmāq** (مص): آروغ زدن، بادگلو زدن
- گوجلندیرماق Güclandırmāq** (مص): نیرومند کردن، قوی کردن، پرزور کردن
- گوجلنماق Güclanmāq** (مص.م): نیرومند شدن، قوی شدن، پرزور شدن، تقویت شدن
- گؤرساتماق Görsatmāq** (مص): نشان دادن، نمایش دادن، نمایان کردن
- گؤرسنماق Görsanmāq** (مص.م): نشان داده شدن، دیده شدن، نمایان شدن، مشاهده شدن، ظاهر شدن

گۈرستىرىماق Görsatdirmäq (مص.س): توسط دىگرى عمل نشان دادن و نمایان كردن را انجام دادن

گۈرماق Görmäq (مص): ۱) دیدن، مشاهده كردن، نگريستان ۲) به مفهوم انجام دادن كاري و از عهده كاري برآمدن

گۈرونماق / گۈرولماق Görünmäq / Görulmäq (مص.م): ۱) دیده شدن، مشاهده شدن، ظاهر شدن، در معرض دید قرار گرفتن ۲) به مفهوم انجام يافتن كاري

گۈروشماق Görüşmäq (مص): ۱) همديگر را ديدار كردن و ملاقات كردن ۲) به مفهوم روپوسي كردن

گورۇلماق Gurullämäq (مص): صداي غرّىدىن آسمان يا صداهايى شىيە به آن (گورۇم)

گورۇلۇنماق Gurullänmäq (مص.م): به غرّش آمدن آسمان يا صداهايى شىيە به آن (گورۇم)

گۈزلىماق Gözlamäq (مص): ۱) مراقب بودن، مواطىب بودن، پايىدىن، هوای كسى را داشتن ۲) چشم به راه بودن ۳) به مفهوم منتظر بودن، انتظار كشىدن

گۈزلۇنماق Gözlanmäq (مص.م): ۱) پايىدە شدن، مراقب و حراست شدن، هوادارى شدن ۲) چشم به راه ماندن ۳) به مفهوم انتظار داشتن

گۈگرماق Gögarmäq (مص): ۱) رويدن، رُستن، سبز شدن ۲) به مفهوم كبود شدن ۳) به رنگ سبز درآمدن

گۈگرتىماق Gögartmäq (مص): ۱) روياندن، سبز كردن ۲) به مفهوم كبود كردن ۳) به رنگ سبز درآوردن

گولماق Gulmäq (مص): خندىدين، تبسم كردن، لېخند زدن

گولدورتماق / گولدورماق **Guldurtmāq/Guldurmāq** (مص.س): ۱) خنداندن، خندانیدن، به خنده آوردن، به خنده انداختن ۲) کنایه از این که خود را مسخره و ملعبه دیگران کردن

گولنماق **Gullanmāq** (مص): ۱) گل انداختن، گل کردن، شکفتن گلها ۲) کنایه از سرخ شدن گونه ها^(۳) به مفهوم با گل تزیین شدن
گومبولاًماق **Gumbullāmāq** (مص): کوییده شدن و صدای طنین انداختن جسمی
گؤمّاق **Gömmāq** (مص): ۱) دفن کردن ۲) زیر خاک کردن هرچیزی، به خاک سپردن^(۳) چال کردن

گؤمولماق **Gömulmāq** (مص.م): ۱) دفن شدن ۲) زیر خاک شدن، به خاک سپرده شدن^(۳) چال شدن

گؤندرماق **Göndarmāq** (مص): ۱) فرستادن، ارسال کردن، اعزام کردن، پست کردن ۲) به مفهوم تبعید کردن

گؤندریلماق **Göndarılmāq** (مص.م): ۱) فرستاده شدن، ارسال شدن، اعزام شدن، پست شدن^(۲) به مفهوم تبعید شدن

گؤوشماق **Govuşmāq** (مص): نشخوار کردن (حیوانات)

گئنگلتماق **Genglatmāq** (مص): گشاد کردن

گئنگلنماق **Genglanmāq** (مص.م): گشادشدن

گئنگلتديرماق **Genglatdirmāq** (مص.س): ۱) توسط دیگری چیزی را گشاد کردن ۲) باعث گشاد شدن چیزی گردیدن

گيرماق **Girmāq** (مص): داخل شدن، تورفتن، واردشدن

گيرينماق **Girinmāq** (مص): داخل شدن، مجازاً به مفهوم شناکردن، آبتنی کردن، داخل آب شدن

گیدیرماق Gidirmāq (مص): پوشاندن (البسه و کفش)، به تن کردن البسه؛ توجه: کاربرد معنایی این فعل فقط برای البسه و کفش می‌باشد.

گیماق Gimāq (مص): پوشیدن (البسه و کفش)، به تن کردن البسه؛ توجه: کاربرد معنایی این فعل فقط برای البسه و کفش می‌باشد.

گیلماق Giyilmāq (مص.م): پوشیده شدن البسه و کفش، ملبس شدن

مورگولماق Murgulamāq (مص): چرت زدن، خواب آلود بودن

میندیرماق Mindirmāq (مص): سوار کردن

مینماق Minmāq (مص): سوار شدن

مینیلماق Minilmāq (مص.م): تن به سواری دادن

وروماق Vurmāq (مص): ۱) زدن ۲) به مفهوم نواختن آهنگ

ورولماق Vurulmāq (مص.م): ۱) زده شدن ۲) به مفهوم نواخته شدن

ووردورماق Vurdurmāq (مص.س): ۱) به وسیله دیگری زدن ۲) به زدن و اداشت

هاراگلاماق / هارایلاماق Hārāglāmāq / Hārāylāmāq (مص): ۱) بانگ و جار

زدن، فریاد کشیدن، محکم صدا زدن ۲) استمداد خواستن، کمک طلبیدن

هاراگلانماق / هارایلانماق Hārāglān māq / Hārāylān māq (مص.م):

۱) فریاد کشیده شدن، جار کشیده شدن، محکم صدا زده شدن ۲) استمداد خواستن

هورکماق Hürkmāq (مص): ۱) رمیدن، رم نمودن حیوانات ۲) کنایه از وحشت

کردن

هورکوتماق Hürkütmāq (مص.س): ۱) رماندن، رم دادن ۲) به وحشت انداختن

حیوانات

هؤرماق Hörmāq (مص): ۱) بافتن و تاییدن (گیسو، رشته های نخ و...) ۲) پیچاندن

مو و گیسو

هُورولماق Hörulmāq (مص.م): باfte شدن و تاییده شدن (گیسو، رشته های نخ و...)

یاپماق Yāpmāq (مص): ۱) چسباندن چیزی به جایی ۲) به مفهوم ساختن و درست کردن

یاپدیرماق Yāpdırmāq (مص.س): ۱) توسط دیگری چسباندن ۲) دیگری را مجبور به انجام کاری کردن و ساختن

یاپیشماق Yāpişmāq (مص): چسبیدن

یاپیشدیرماق Yāpişdırmāq (مص): ۱) چسباندن ۲) متصل کردن، وصل کردن، الصّاق کردن، ضمیمه کردن

یاپیشدیریلماق Yāpişdırılmāq (مص.م): ۱) چسبانده شدن ۲) متصل شدن، الصّاق شدن، ضمیمه شدن

یاتماق Yātmāq (مص): ۱) خوابیدن، خفتن، خسیدن ۲) به مفهوم بستری شدن

یاتیلماق Yātilmāq (مص.م): خوابیده شدن، خسیده شدن

یاتیرتماق Yātırtmāq (مص.س): ۱) خواباندن، خوابانیدن، به خواب کردن ۲) به مفهوم بستری کردن

یاخماق Yāxmāq (مص): ۱) سوزاندن، آتش زدن ۲) روشن کردن ۳) به مفهوم استهاء و میل به غذا داشتن

یاخدیرماق Yāxdırmāq (مص.س): به وسیله دیگری عمل سوزاندن و آتش زدن را انجام دادن

یاخین لاتماق Yāxınlātmāq (مص): نزدیک کردن

یاخین لاماق/یاخین لانماق Yāxınlāmāq /Yāxınlānmāq (مص.م):
۱) نزدیک شدن ۲) به مفهوم صمیمی و خودمانی شدن

یادلاماق Yādlāmāq (مص): یاد کردن، به خاطر آوردن چیزی یا کسی، به یاد آوردن

یادلنماق Yādlānmāq (مص.م): یادشدن، به خاطر آورده شدن کسی یا چیزی
یارالماق Yārālmāq (مص): زخم شدن، زخمی شدن، مجروح شدن، جراحت
برداشت

یارالتماق Yārāltmāq (ف): زخم کردن، زخمی کردن، مجروح کردن
یاراتماق Yārātmāq (مص): ۱) آفریدن، خلق کردن ۲) به وجود آوردن، ایجاد
کردن، ابداع کردن

یارانماق Yārānmāq (مص.م): ۱) آفریده شدن، خلق شدن ۲) به وجود آمدن،
ایجاد شدن، ابداع شدن

یاراشماق Yārāşmāq (مص): برازنده بودن، درخور بودن، شایسته بودن، زینده
بودن، مناسب بودن

یاراشدیرماق Yārāşdīrmāq (مص): برازنده کردن، درخور کردن، شایسته کردن،
زینده کردن، مناسب کردن و جور کردن چیزی برای چیز دیگر

یاراماق Yārāmāq (مص): صلاحیت داشتن، مفید بودن، شایسته چیزی یا کاری
بودن، لایق چیزی بودن، به درد خوردن، کفایت کردن

یارماق Yārmāq (مص): ۱) ترکاندن ۲) شکافتن، چاک دادن، شقه کردن
یاریلماق Yārīlmāq (مص.م): ۱) ترکیدن ۲) شکافته شدن، شکاف برداشت، شقه

شدن

یازماق Yāzmāq (مص): نوشتن، نگاشتن، تألیف کردن، تحریر کردن
یازیلماق Yāzīlmāq (مص.م): نوشته شدن، نگاشته شدن، تالیف شدن، تحریر

شدن

یازدیرماق (مص.س): نویساندن، به نوشتن و اداشتن، اجبار کردن به نوشتن

یاشیلاماق (مص): سبز رنگ کردن، به رنگ سبز درآوردن

یاشیلانماق (مص.م): سبز رنگ شدن، به رنگ سبز درآمدن

یاغلاماق / یاغلاتماق (مص): روغنی کردن، چرب کردن، روغن کاری کردن

یاغلانماق (مص.م): روغنی شدن، روغن مالی شدن، روغن کاری شدن، چرب شدن

یاغلاتدیرماق (مص.س): بوسیله دیگری روغن زدن، چرب کردن و روغن کاری کردن را انجام دادن

یاغماق (مص): باریدن

یاغدیرماق (مص.س): بارانیدن، به بارش انداختن

یالاماق (مص): لیسیدن، لیس زدن

یالانماق (مص.م): لیسیده شدن، لیس زده شدن

یالاتدیرماق (مص.س): وادار کردن به لیسیدن چیزی، لیساندن

یالوارماق (مص): خواهش کردن، التماس کردن، تمنا کردن، به دست و پا افتادن

یالواریلماق (مص.م): خواهش شدن، التماس شدن، تمنا شدن

یالوارتماق (مص.س): به خواهش کردن و اداشتن، سبب تمna و التماس کردن شدن، به دست و پا انداختن کسی

یامان لاماق (مص): فحاشی کردن، بد و بیراه گفتن

یامان لانماق (مص.م): (۱) بد و بیراه شنیدن، فحاشی شنیدن (۲) به مفهوم بدتر و وخیم تر شدن زخم و جراحت

- يانديرماق Yandırmāq** (مص): ۱) سوزاندن ۲) آتش زدن ۳) روشن کردن ۴) به مفهوم به سوزش آوردن جراحت
- يانماق Yānmāq** (مص): ۱) سوختن ۲) آتش گرفتن ۳) روشن شدن ۴) به مفهوم به سوزش افتادن جراحت
- يتماق Yetmāq** (مص): رسیدن، به هم رسیدن، نایل شدن
- يتيرماق Yetirmāq** (مص): رسانیدن، رسانیدن
- يتيشماق Yetişmāq** (مص): رسیدن، به هم رسیدن، نایل شدن
- يتيشديرماق Yetişdirmāq** (مص): رسانیدن، رسانیدن
- يريگلماق Yeriglamāq** (مص): ویار داشتن، هوس غذا و خوراکی داشتن
- يوباتماق Yubātmāq** (مص): معطل کردن، به تأخیر انداختن، لفت دادن، موضوعی را کِش دادن
- يوبانديرماق Yubāndırmāq** (مص): معطل کردن، به تأخیر انداختن ، لفت دادن، موضوعی را کِش دادن
- يوبانماق Yubānmāq** (مص.م): معطل شدن، تاخیر کردن، درنگ کردن، کِش افتادن موضوعی
- يوخسوزلانماق Yuxsuzlānmāq** (مص): بی خواب شدن
- يوخسوزلاتماق Yuxsuzlātmāq** (مص): بی خواب کردن
- يورماق Yormāq** (مص): خسته کردن، از پا انداختن
- يورولماق Yorulmāq** (مص.م): خسته شدن، از پا درآمدن
- يوروماق / يريماق Yorumāq / Yerimāq** (مص): راه رفتن با شتاب، هروله رفتن
- يوغورماق Yuğurmāq** (مص): به حالت خمیر در آوردن، سرِشتن، وَرْز دادن(مثالاً ماست خشک را ورز دادن)

یوغورولماق (مص.م): به حالت ورز درآمدن، سرشته شدن
یوغورتماق (مص.س): توسط دیگری ورز دادن و به حالت خمیر
 درآوردن را انجام دادن

یوغان لاتماق (یوغون لاتماق) (مص):
 ۱) کلفت کردن ۲) درشت کردن ۳) به مفهوم بم کردن صدا ۴) ستبر کردن
یوغان لانماق (یوغون لانماق) / **یوغون لاماق** / **Yögānlānmāq** (مص): ۱) کلفت شدن ۲) درشت شدن ۳) کنایه از فربه شدن و چاق
 شدن ۴) به مفهوم بم و کلفت شدن صدا

یولاماق (مص): ۱) فرستادن، اعزام کردن، ارسال کردن ۲) گسیل
 داشتن، روانه کردن ۳) راه انداختن، بدرقه کردن

یولانماق (مص.م): ۱) فرستاده شدن، اعزام شدن، ارسال شدن
 ۲) گسیل شدن، روانه شدن ۳) بدرقه شدن

یولماق (مص): ۱) کندن (مو، پشم، پر، گیسو، گیاهان و موارد مشابه)
 ۲) چیدن گیاهان مزرعه

یولونماق (مص.م): ۱) کنده شدن مو، پشم، گیسو، پر، گیاهان و
 موارد مشابه ۲) چیده شدن گیاهان

یوماق (مص): شستن، شستشو دادن

یویولماق (مص.م): شسته شدن

یودورتماق (مص.س): شویاندن، به شستشو دادن، به شستن و اداشتن
یوماق (مص): ۱) برهم نهادن و به هم رساندن و به عبارتی ساده تر
 بستن چشم، دهان، کف دست، وشیه آنها. ۲) جمع کردن دو چیز شیه هم مانند:
 دهان، لبها، چشمها، کف دست

- یومولماق Yumulmāq** (مص.م): برهم نهاده شدن و بسته شدن چشمها، دهان، لبها، کف دست و شبیه آنها
- یوماقلاماق Yumāqlāmāq** (مص): کلاف کردن، گلوله کردن نخ و شبیه آن
- یوماقلانماق Yumāqlānmāq** (مص.م): به کلاف تبدیل شدن، به صورت کلاف و گلوله درآمدن نخ و شبیه آن
- یومالاتماق Yumālātmāq** (مص): غلتاندن، غلت دادن
- یومالانماق Yumālānmāq** (مص.م): ۱) غلتیدن، غلت خوردن، غلت زدن ۲) به مفهوم معّق زدن، پشتک وارو زدن
- یونگولتماق Yungullatmāq** (مص): سبک کردن، وزن چیزی را کم کردن
- یونگولنماق Yungullanmāq** (مص.م): سبک شدن، وزن کم شدن
- یونماق Yonmāq** (مص): حجاری کردن، خراطی کردن، رنده کردن چوب و ...
- یونولماق Yonulmāq** (مص.م): حجاری شدن، خراطی شدن، رنده شدن چوب و ...
- یووالاتماق / یووالاماق Yuvālātmāq / Yuvālāmāq** (مص): گلوله کردن و گرد کردن (خمیر و شبیه آن)، مدور کردن
- یووالانماق Yuvālānmāq** (مص.م): گلوله شدن و گرد شدن (خمیر و شبیه آن)، مدور شدن و دایره شدن
- ییحالاماق / یاخلاماق Yixālāmāq / Yāxālāmāq** (مص): آب کشیدن و آب گرداندن ظروف پس از شستن آنها (فعل خاصی در فارسی برای این امر موجود نیست)
- ییحالانماق / یاخالانماق Yixālānmāq / Yāxālānmāq** (مص.م): آب کشیده شدن ظروف پس از شسته شدن آنها (فعل خاصی در فارسی برای این امر موجود نیست)

بیخماق Yixmāq (مص): ۱) به زمین انداختن ۲) خراب کردن و ویران کردن بناها ۳) سرنگون کردن، فرو افکندن به زمین

بیخیلماق Yixilmāq (مص.م): ۱) افتادن به زمین، به زمین خوردن ۲) سرنگون شدن و فروافتادن به زمین، واژگون شدن ۳) خراب شدن و ویران شدن بناها

بیخدیرماق Yixdirmāq (مص.س): ۱) توسط دیگری به زمین انداختن، مسبب زمین خورده شدن ۲) توسط دیگری خراب کردن و ویران کردن بناها

بیرتماق Yirtmāq (مص): پاره کردن، دریدن، جردادن

بیرتیلماق Yirtilmāq (مص.م): پاره شدن، دریده شدن، جر خوردن

بیرتدیرماق Yirtdirmāq (ف.س): دراندن، درانیدن، باعث دریده و پاره کردن شدن

بیغلماق / آغلاماق Yiğlamāq / Āğlāmāq (مص): گریه کردن، گریستن ، تصرع کردن

بیغلتیلماق / آغلاتیلماق Yiğlatmāq / Āğlatmāq (مص): گریاندن، به گریه انداختن، به گریه آوردن

بیغلتددیرماق / آغلاتددیرماق Yiğlatdirmāq / Āğlatdirmāq (مص.س): به گریه واداشتن، باعث گریه کسی شدن

بیغماق Yiğmāq (مص): ۱) جمع آوری کردن، جمع کردن، گردآوری کردن ۲) روی هم انباشتن، روی هم توده کردن ۳) دور هم آوردن اشخاص و اجسام

بیغیلماق Yiğilmāq (مص.م): ۱) جمع شدن، جمع آوری شدن ۲) گرد آمدن، گرد هم آمدن، دور هم جمع شدن ۳) خود را جمع کردن و منقبض کردن ۴) توده شدن، انبار شدن، انباشته شدن، انبوه شدن ۵) به مفهوم پایان یافتن مراسم و ...

بیغدیرماق Yiğdirmāq (مص.س): واداشتن به جمع کردن و گردآوری کردن، منقبض گردن، توده کردن و ...

یغیشماق Yiğişmāq (مص): ۱) جمع شدن، دور هم گرد آمدن ۲) جمع و جور شدن ۳) به مفهوم چروکیده و میجهله شدن

یغیشدیرماق Yiğişdirmāq (مص): ۱) جمع کردن، جمع آوری کردن، گردآوری کردن ۲) روی هم انباشتن، روی هم انبار کردن، توده کردن ۳) دور هم آوردن اشخاص و اجسام

یغیشدیریلماق Yiğişdirilmāq (مص.م): ۱) جمع آوری شدن، گردآوری شدن ۲) انباشته شدن، روی هم توده شدن

یتلّماق / یتلّتماق Yellamāq / Yellatmāq (مص): پر باد کردن، باد کردن، باد زدن
یتلّنماق Yellanmāq (مص.م): پر باد شدن، باد شدن، باد خوردن

یئماق Yemāq (مص): خوردن، تناول کردن

یئیلماق Yeyilmāq (مص.م): ۱) خورده شدن، تناول شدن ۲) کنایه از سایده شدن و خورده شدن اجسام

یندیرتماق Yedırtmāq (مص.س): خوراندن، خورانیدن، به خوردش دادن، غذا دادن با اجرار

ییویندیرماق Yivindirmāq (مص): خیساندن البسه و پوشاسک قبل از شستن نهايى آنها (فعل خاصى در فارسى جهت اين امر موجود نىست)

ییوینماق Yivinmāq (مص.م): نم کشیدن و خیس شدن البسه و پوشاسک قبل از شستن نهايى آنها (فعل خاصى در فارسى جهت اين امر موجود نىست)

بخش ششم

ضرب المثل

گزیده ای از ضرب المثلهای ترکی خراسانی

آتدان دوشدو اشکه میندی

Ātdān Duşdu Eşsaga Mindi

از اسب پیاده شد و به خر سوار شد (موقعیت خوب را از دست دادن و به

دبال کار بیهوده رفتن)

آج آدامین ایمانی یوخدو

Āc Ādāmın İmānı Yoxdu

آدم گرسنه ایمان ندارد.

آج قارینا ، اجی ایران

شکم گرسنه و دوغ تلخ (در موقعی که نیاز شخصی به درستی برآورده نشود

گفته می شود)

آختاران تاپار

Āxtārān Tāpār

جوینده یابنده است.

آرام آتین یامان تپیشی باردو

Ārām Ātın Yāmān Tepişi Bārdu

اسب آرام لگد بدی دارد.

آز دانیش، ناز دانیش

کم صحبت کن، با ناز صحبت کن (معادل: کم گوی و گزیده گوی چون در)

آشاقادا اوْتۇرمىدى يوخارى دا يئر تاپمىدى

Âşāqādā Oturmeydi Yuxārīdā Yer Tāpmeydi

در پایین نمی نشیند و در بالا هم جایی پیدا نمی کند.

آغرومىن باشا دستمال باغلاما

Âğrumian Bāşā Dastmāl Bāğlāmā

به سری که درد نمی کند دستمال نبند.

آنقیران اشگىن باشينا وورالان

Ānqırān Eşşagin Bāşınā Vurāllān

به سرخری که عرعر کند می زند.

آی بولوتين دالسىندا قالماس

Āy Bulutin Dālsindā Qālmās

ماه پشت ابر نمی ماند.

اشگ شواشىگى پالانى عوض لىپ

Eşşag Şu Eşşagdı Pālānı Āvazlanıb

خرهمان خراست، پالانش عوض شده است.

اشگى كۈپۈرۈن (كۈرپۈرن) كىنچىدى

Eşşagi Köprudan (Körpordan) Keçdi

خرش از پل گذشت.

الىيندن(الىينن) سو دامىدى

Elindan(Elinnan) Su Dāmmeydi

از دستش آب نمی چکد.

اۋزىز نىن الىينن ايلان توقادى

Özganın Elinan İlān Tutādī

با دست دیگرى مار مى گىرد (کنایه از کار پر خطر را به گردن دیگرى

(انداختن)

اوزو تىكىدى، اوزو يېچىدى

Özu Tikadı Özu Biçadı

خودش مى بىر د، خودش مى دوزد.

بخش ششم: ضرب المثل ها / ۳۲۱

الیم بوش اوژوم قارا

Elim Boş Üzüm Qārā

دستم خالی و رویم سیاه(کنایه از شرمندگی و خجالت از نداشتن)
الی دوزسوز دو

Eli Duzsuzu

دستش بی نمک است.

الین ایشلسين ، آغزین دیشلسين

Elin İşlasın Āğzın Dişlasın

دست کار کند، دهانت دندان کند(منظور: فعالیت کن تا دهانت بتواند غذا
بخورد)

اؤزو ييختلن ييغلىمس (آغلاماس)

Özu Yixilan Yiğlamas(Āglāmās)

شخصی که خودش بیفتند گریه نمی کند(معادل خود کرده را چاره نیست)
اینگ آلماميش آخرور قىيردى

İnag Ālmamış Āxur Qayiradı

هنوز گاو نخریده، آخرور درست می کند.

اؤينده (اؤيونده) يون يوخدو ايکى سانى تندور دوزتدى

Övında(Oyunda) Yun Yoxdu İkkı Sānı Tondur Düzatadı

درخانه اش آرد ندارد دو تا تنور درست می کند(کنایه از آدم حريص و طمع
كار)

بش بيرماق (بارماق) بير تكين او لماس

Beş Birmāq (Bārmāq) Bir

Takın Olmās

پنج انگشت مثل هم نمی شوند.

باھارين هاواسى ؛ ار خاتينين داعواسى

Bāhārin Hāvāsı ' Er Xātının Dāvāsı

هوای بهاری؛ دعوای شوهر و زن (منظور این است که دعوای زن و شوهر
هم مثل هوای بهاری ناپایدار است، معادل زن و شوهر دعواکنند ابلهان باور کنند)

بیزیم باشیز نن سلمانلیق اور گنمه

Bizim Bāşbiznan Salmānlıq Örganma

با سر ما سلمانی (آرایشگری) یاد نگیر.

بیر الین سسی يوخدو

Bir Elın Sası Yoxdu

یک دست صدا ندارد.

بو ال سینسین کی دوزو يوخدو

Bu El Sinsin K1 Duzu Yoxdu

این دست بشکند که نمک ندارد.

بله بیر قازانا ، بله بیر چوغوندر

Bela Bir Qāzānā Bela Bir Çuğundar

چنین دیگی، چنین چغندری می خواهد.

تاپیسان دئیسن قیلى باردو(واردو)

Tāpisān Deysan Qılı Bārdū (Vārdū)

پیدا کرده ای و می گویی مو دارد (کایه از خُردہ و ایراد گرفتن از لطف

(انجام شده)

توخ آجدان خبری يوخدو

Tox Ācdān Xabarı Yoxdu

سیر از گرسنه خبر ندارد.

توى دن سورا ناقارا

Toydan Sorā Nāqārā

بعد از عروسی نقاره (آهنگ) زدن (به مفهوم بعد از پایان فرست کاری تازه

به فکر آن باشیم)

تا يئل گلماسین شخه ترپنمیدى

Tā Yel Galmasın Şaxa Terpanmeydi

تاباد (نسیم) نیاید شاخه نمی جنبد (معادل تا نباشد چیز کی مردم نگویند

(چیزها)

تندور داغ اوونجىك خميرى ياب

Tondur Dāğ Oluncak Xamırı Yāp

تا تنور داغ است خمير را بچسبان.

چاغایا بويور آردوندان (اوزوندن) يوگور

Çāğāyā Buyur Ārdundān (Üzündan) Yügür

به بچه امر کن و از دنبالش هم برو - تاکار را انجام دهد -

چالادان چىخدى چوقۇرا دوشدو

Çālādān Çıxdı Çuqqurā Duşdu

از چاله درآمد و به گودال عميق افتاد (معادل از چاله درآمد و به چاه افتاد)

خلقى ايان چاخا- دى-، بىزى گلىپسە

Xalqı İlān Çāxā -di- Bizi Kalpasa

مردم را مار مى گزد، ما را مارمولك.

DAG داغا يىشىمىدى آدام آداما يىشىدى

Dāğ Dāğā Yetişmeydi Ādām Ādāmā Yetişadı

کوه به کوه نمى رسد آدم به آدم مى رسد.

ذاتين مكم(محكم) توت؛ قونشون (قونشين) اوغورو تو تما

Zātīn Makam Tut Qonşun(Qonşın) Oğuru Tutmā

اموال رامحکم بىگير و همسايەت را دزد نگير.

سۈزو ايزاتسىن (اوزاتساين) بلا گلر

Sözu İzātsayn(Uzātsāyn) Balā Galar

حرف را كش بدھى بلا مى آيد(شر مى آورد).

سۈزىن دوزونو چاغادان سوروش

Sözün Düzünu Çāğādān Soruş

سخن راست(صحيح) را از بچه بېرس

سورفا دا (سوفرا دا) الين ساخلا؛ مجلسىن ده ديلين

Surfädā (Sufrādā) Elin Sāxlā Maclisda Dilin

درسفره دستت را نگه دار و در مجلس زبانت را.

سندن (سنن) حرڪت، الله دان بىركت

Sandan(Sannan) Harakat Āllāh dān Barakat

از تو حرڪت از خدا برکت.

عقلیل یاشادو گولدو، باشا دو

Aqıl Yāşā Döguldú Bāşādu

عقل به سن و سال نیست، به سر (فکر) است.

قارا کچک آقارماس

Qārā Keçak Āqārmās

نمد سیاه، سفید نمی شود.

قورت دن چوپان اولماس

Qurtdan Çopān Olmās

از گرگ چوپان نمی شود (یعنی اینکه از آدم حیله گر انتظار خوبی نداشته

(باش)

قورتَنَن ایت رفیق اولسا، وای قویونلارین حالينا

Qurtnan İt Rafiq Olsā Vāy Qoyunlārin Hālinā

اگر گرگ و سگ با هم رفیق شوند، وای به حال گوسفندها.

كورخان گؤزه چوپ دوش

Qorxān Göza Çöp Duşar

به چشم ترسو چوب می افتد (معادل: از هر چیزی بترسی بر سرت می آید)

قونشون (قونشین) پیس اولدو کوچ، دیشین آغرودو چك

Qonşun Pis Oldu Köç Dişin Ağrudu Çek

همسایه ات بد شد کوچ کن، دندانات درد گرفت بکش.

قیزیم سنه دئیمن (دئیرم)، گلین سن ایشیت

Qızı́m Sana Deyman (Deyram) Galın San İslit

دخلتم بتو می گوییم، عروس تو بشنو (معادل: به در می گوید تا دیوار

. بشنو).

قیزیل آلما کؤر الینه دوش

Qızıl Álmā Kör Elina Duşar

سیب سرخ به دست آدم کور می افتد..

قیل قمچیه قوتدى

Qıl Qamçia Quvvatdı

یک تار مو هم به ریسمان قوت است.

قویونو قورتا تاپشیرما

Qoyunu Qurtā Tāpşırmā

گوسفند را به گرگ نسپار.

قصاص قیامته قالمیدی

Qasās Qiyāmata Qālmeydī

قصاص به قیامت نمی ماند

کفر کفر و تاپار، سو چوقورو

Kör Körü Tāpār Su Çuqquru

کور کور را پیدا می کند، آب گودال را (معادل: کبوتر با کبوتر باز باز کند

همجنس با همجنس پرواز)

کول دن توردو؛ کولوگ ھد او توردو

Kuldan Turdu Kullugda Oturdu

از خاکستر برخاست و در تل خاکستر نشست (معادل: از چاله درآمد و در

چاه افتاد)

کهنه خرمن سوورما

Köhna Xarman Sourmā

خرمن کهنه باد نده (یعنی اینکه حرفهای بیهوده گذشته را تکرار نکن؛ معادل: از

دی که گذشت از او یاد مکن...)

کهنه دوشمن دوست اولماس

Köhna Duşman Dost Olmās

دشمن قدیمی دوست نخواهد شد.

گوزگیه باخان، اوژگیه باخماس

Güzgia Bāxān Özgia Bāxmās

به آینه نگاه کننده، به دیگران نگاه نخواهد کرد (منظور: دقت به امور و رفار

خود کردن و عیب جویی دیگران را نکردن)

گؤزو آجدو، قارنو توخدو

Gözu Ācdū Qārnū Toxdu

چشمش گرسنه و شکمش سیر است.

هر زاتين تزه سى ياخچىدى(ياخشىدى)؛ دوستىن كهنه سى

Har Zâtin Tazzası Yâxçıdı Dostın Köhnası

هر چىزى تازه اش خوب است ولی دوست كهنه و قديمى اش (بهتر است).

ياخچى(ياخشى) قوونو اشگ يىدى

Yâxçı (Yâxşı) Qounu Eşşag Yeydi

خربزه خوب را خرمى خورد.

ياخچىلىقه ياخچىلىق هر كىشىنىن ايشىدир، يامانلىقه ياخچىلىق اركىشىنىن

ايشىدир

Yâxçılıqa Yâxçılıq Har Kişünün İslidir Yâmânlıqa Yâxçılıq
Arkişünün İslidir

خوبى در برابر خوبى كار هر مردى است، اما خوبى در برابر بدى كار

جوانمرد است.

يغ اوستوندە توڭ آختارادى

Yax Üstunda Toz Äxtäradı

روى يغ دنبال گرد و غبار مى گردد(معادل: آب در هاونگ مى كوبد)

يدى دكيرماندا بير قيسىم يونۇ يوخدۇ

Yeddi Degirmândā Bir Qisim Yunu Yoxdu

در هفت آسياب يك مشت(پيانه) آرد ندارد (معادل: در هفت آسمان يك

ستاره ندارد).

يورقانىه گئوره آياقين ايزات(اوزات)

Yorqānia Göra Āyāqın İzät (Uzät)

به اندازه لحافت پايت را دراز كن (معادل: پايت را اندازه گلیمت دراز كن).

يئر بىر ك اولسا؛ سىقىر سىقدەن گۈردى

Yer Bark Olsā Sıqır Sıqırdan Görədi

زمين كه سفت و سخت باشد گاو از گاو مى بيند (يعنى اينكه از انجام كاري

натوان بودن و انداختن آن به گردن ديگرى)

يئرە باخان آدام دان قورخ

Yera Bâxân Âdâmdân Qorx

از آدمى كه به زمين نگاه مى كند بترس(معادل: از آدم سر به زير بترس)

منابع و کتابنامه

۱. اطلاعات نویسنده از زبان ترکی خراسانی، آذری و استانبولی
۲. سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی؛ دکتر جواد هیئت، تهران: پیکان، ۱۳۸۰.
۳. مقایسه الغتین؛ دکتر جواد هیئت، تهران: ۱۳۶۲.
۴. ترکی هنر است؛ اسماعیل هادی؛ تبریز: احرار، ۱۳۷۴.
۵. دستور تطبیقی زبان ترکی و فارسی؛ حسن احمدی گیوی، تهران: قطره، ۱۳۸۳.
۶. ساختمان فعل در زبان ترکی از دیدگاه زبانشناسی؛ نادر وزین پور، تهران: ۱۳۴۸.
۷. ترکان در گذر تاریخ؛ بهنام محمدپناه؛ تهران: سبزان، ۱۳۸۷.
۸. دستور زبان فارسی؛ حسن انوری، حسن احمدی گیوی؛ تهران: فاطمی، ۱۳۶۸.
۹. سرزمین و مردم در گز؛ سیدعلی میرنیا؛ مشهد: سخن گستر، ۱۳۸۱.
۱۰. مکالمات روزمره ترکی؛ علی حسین زاده (داشقین)؛ تبریز: یاران، ۱۳۷۹.
۱۱. فرهنگ فارسی معین؛ محمدمعین؛ [شش جلدی].
۱۲. فرهنگ ترکی استانبولی - فارسی؛ قدیر گلکاریان، تهران: دانشیار، ۱۳۷۹.

۱۳. فرهنگ ترکی استانبولی - انگلیسی - فارسی؛ قدیر گلکاریان؛ تهران: رهنما، ۱۳۷۹.
۱۴. فرهنگ ترکی ازبکی به فارسی؛ محمد حلیم یارقین، شفیقه یارقین؛ تهران: سخن، ۱۳۸۶.
۱۵. فرهنگ بزرگ سخن؛ حسن انوری؛ تهران: سخن، ۱۳۸۱.